

# دنیای اسلام

نوشته: مالیس روت ون

ترجمه واقتباس: مرتضی مدنی نژاد

بخش اول ( فصلهای اول . دوم ) آماده شده برای  
کتابخانه مجازی آشیان

<http://Books.ashian.com>



www.ashian.ir

برنامه سازی اینترنت - میزبانی وب

خدمات فناوری اطلاعات و ارتباطات آشیان

<http://www.ashian.IR>

شرکت خدمات فناوری اطلاعات آشیان تخفیف ۱۰ درصدی برای خوانندگان این کتاب ، در استفاده از سرویسهای میزبانی وب و طراحی سایت خود ارایه می دهد.

پس از ثبت درخواست از [طریق لینک موجود برای ما email ارسال کنید](#) و مشخصات سرویس درخواستی را بفرستید

# دنیای اسلام

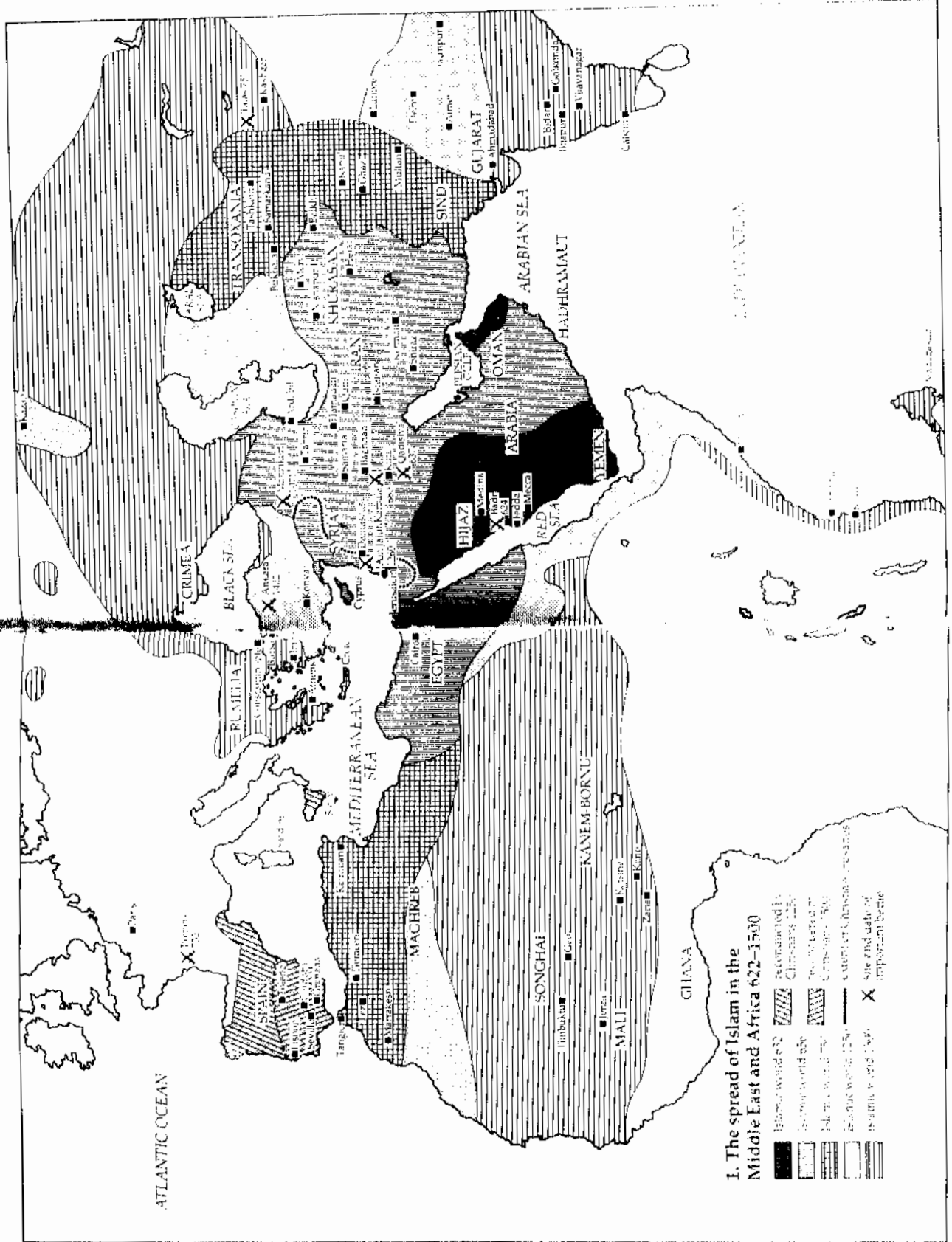
نوشته: ماليس روت وِن

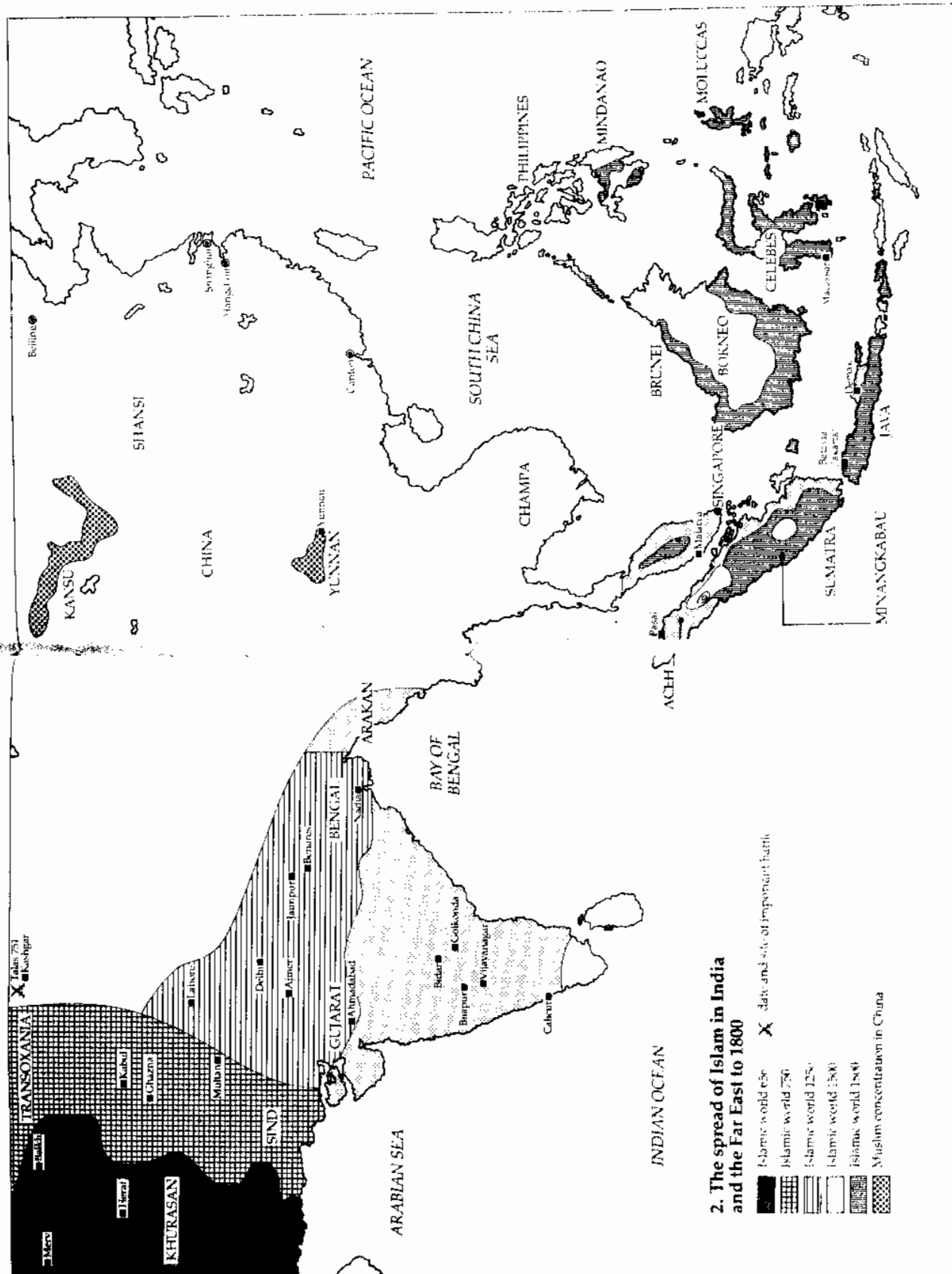
ترجمه واقتباس: مرتضى مدنى نژاد

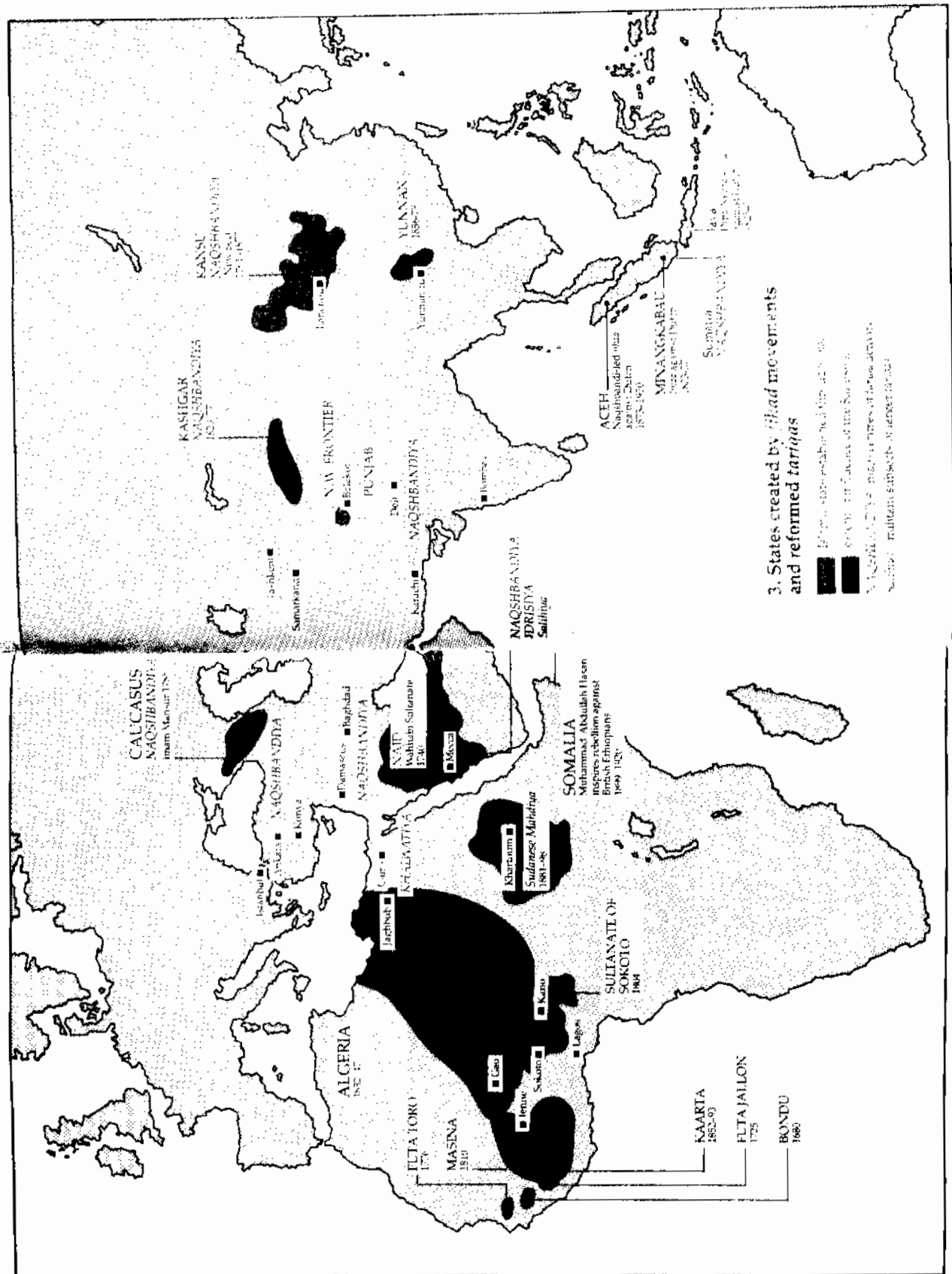
## شرح مختصری درباره نویسنده کتاب

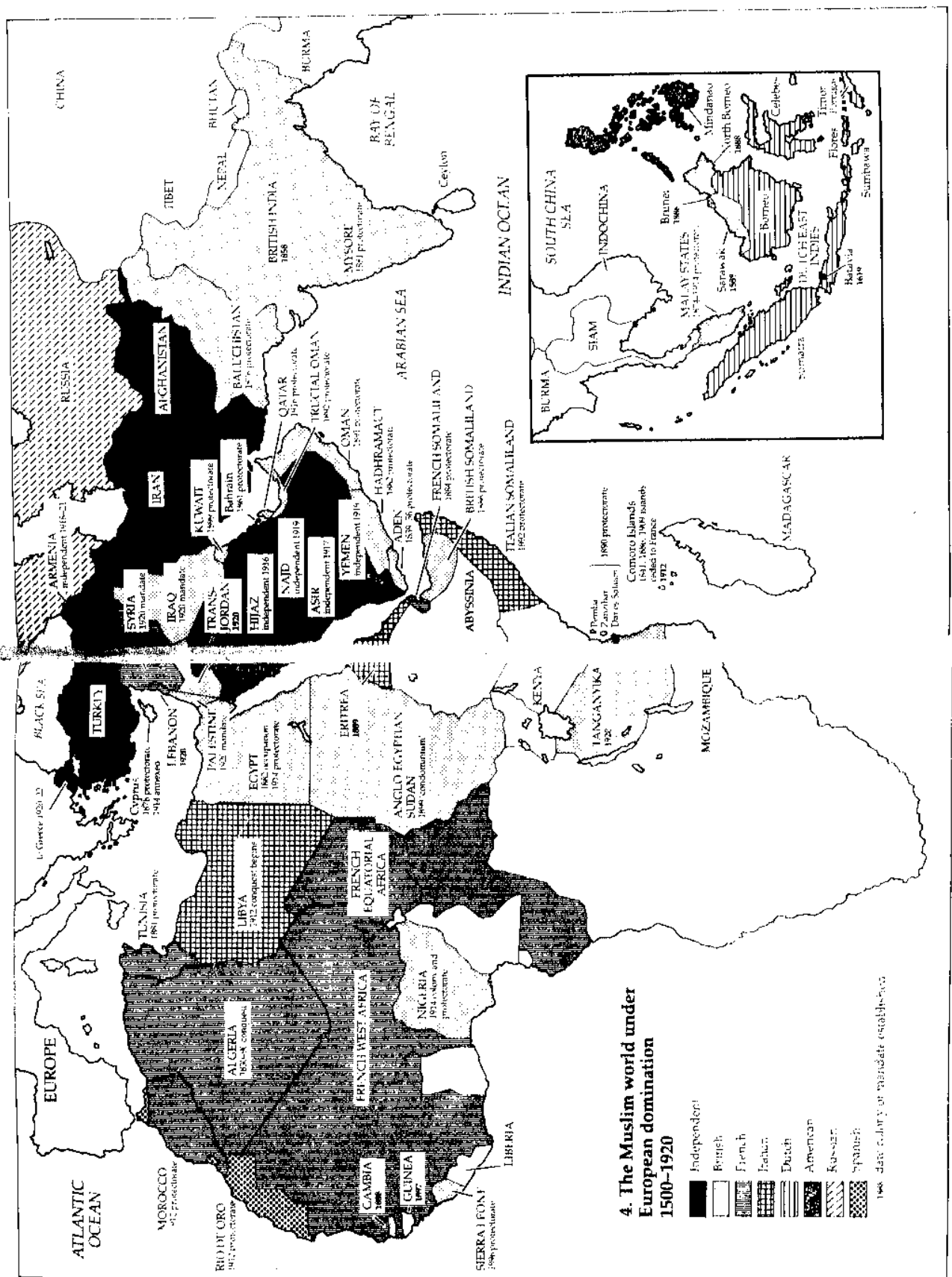
مالیس روت ون، بسال ۱۹۴۲ میلادی در دوبلین به دنیا آمده است. از طرف پدر، منتسب به یک خانواده نظامی از تبار اسکاتلندی و از طرف مادر، وابسته به خانواده ئی از فرقه پروتستان های ایرلند است.

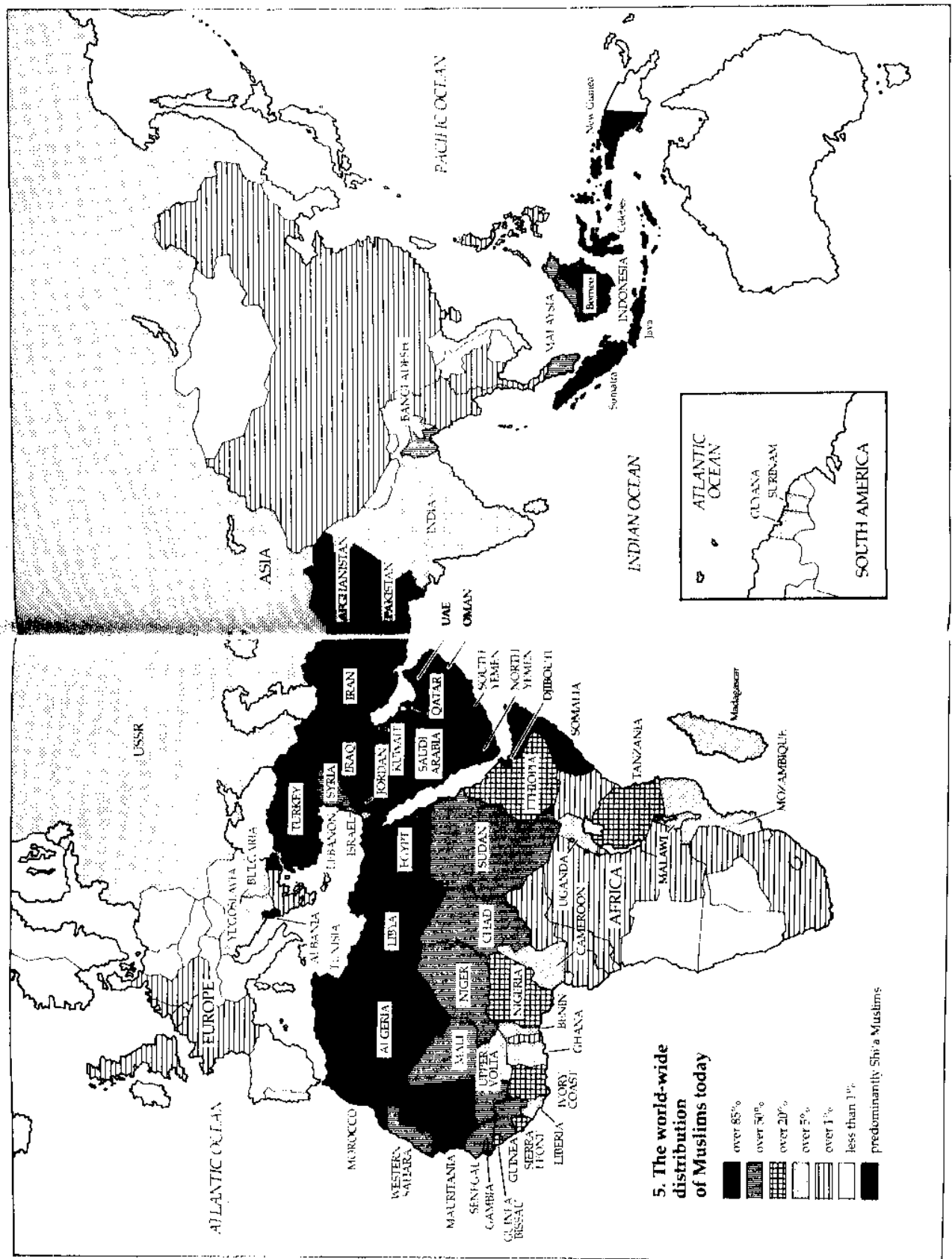
پس از خاتمه تحصیلات خود، مالیس روت ون به مدت یک سال در کشور اردن هاشمی به کارهای عامّ المنفعه و تعاونی اشتغال داشته است. در همین دوره است که به فرا گرفتن زبان عربی می پردازد و هفته هائی چند در میان قبیله حویطة رفت و آمد داشته است. در رشته ادبیات انگلیسی از دانشگاه کمبریج قبل از آنکه برای فرا گرفتن کامل زبان عربی به خاور میانه بازگشت نماید فارغ التحصیل شده است. چند سالی که به عنوان نویسنده و سردبیر قسمت عربی بی بی سی در لندن به خدمت مشغول بوده است به صورت یک روزنامه نگار غیر وابسته و کارشناس مسائل مربوط به خاور میانه درآمده بوده است. کتاب های شکنجه، توطئه بزرگ (۱۹۷۸) و قاهره (۱۹۸۰) به قلم اوست. مالیس بگونه ئی دائمی بابی بی سی و London Review of Books همکاری داشته است.













## فصل اول

### « زیارت کعبه »

و « یاد کن » آنگاه که جایگاه دادیم به ابراهیم مکان خانه « کعبه » را، « به او وحی کردیم » که چیزی را با من شریک مگیر، و خانه ی مرا برای طواف کنندگان و « بنماز » ایستادگان و رکوع کنندگان و سجده گذاران پاکیزه کن. و در میان مردم برای « ادای » حج بانگ در ده، تا ببینند به سوی تو مردمان پیاده و « یا سوار » بر شتران لاغر میان، که از راه دور می آیند (۱).

همه ساله، هنگام فرارسیدن زمان حج در حدود دو میلیون نفر از مشتاقان زیارت خانه ی خدا در محل هائی نظیر مکه، مدینه، مزدلفه، و عرفات، به منظور شرکت در انجام مراسمی که ریشه ی اصلی آن در غبار تاریخ و روزگارهای باستان گم شده است گرد هم جمع می شوند. سه چهارم این گروه را زائران خارجی که از ۶۰ کشور مختلف، منجمله کشورهای بلوک شرق سابق، و کمونیست به مکه آمده اند تشکیل می دهند. در سالهای اخیر بیشترین جمعیت زائر از کشورهای نیجریه، پاکستان، ترکیه، و کشورهای همسایه ی عربستان ی، یمن، ایران، اندونزی و عراق بوده است. کشورهای هائی که بطور چشمگیر با جمعیتی متناسب در این مراسم شرکت کرده اند عبارتند از روسیه ی سابق، با جمعیتی بالغ بر ۵۰ میلیون نفر مسلمان و پنجمین کشور مسلمان جهان در مقام مقایسه با جمعیت مسلمان موجود در آن کشور ها و نیز جمهوری خلق چین با داشتن جمعیتی بالغ بر ۴۰ میلیون نفر مسلمان.

حکومت های ویتنام و لائوس که بالنسبه از یک اقلیت مسلمان چشمگیر برخوردارند، فی المثل در سال ۱۹۸۲ میلادی اجازه ی شرکت در مناسک حج را برای اتباع کشور خود صادر ننموده بوده اند.

زیارت خانه ی خدا یکی از ۵ رکن از ارکان دین اسلام و یکی از تکالیف هر فرد مسلمان است که باید حداقل یک بار در سراسر عمر خود آن را انجام دهد.

از نقطه نظر بعضی از زعمای دینی، اعزام جانشین و نمایندگی به منظور شرکت در مناسک حج به عللی جز فقر و فاقه، بلا اشکال است. در زمان های گذشته به علت مشکلات سفر، فقط گروهی محدود قادر به زیارت خانه ی خدای شدند. معمولاً زیارت سرزمین مقدس، ماه ها و در بعضی موارد سالها طول می کشید. استبعادی نداشت که انسان بهترین قسمت از زندگی خود را بر سر این هدف مقدس گذارد. هنگامی که پای به سفر می گذاشت جوانی بالغ از دنیای اسلام ونیم قرن بعد، بهنگام مراجعت از سفر حج، پیری فرتوت بوده باشد که از طریق کارگری، ویا کاسبی دوره گرد، زمان را بر سر هدف خود به سر آورده باشد. به محض مراجعت از سفر معمولاً عنوان پرافتخار حاجی را کسب می نمود و چه بسا حرمت و احترامی را که مردم برای یک شخصیت دینی قائل اند برای وی نیز در نظر می گرفتند. احترامی که به محبوبیت فرد در جامعه کمک فراوان می نمود.

مشکلات سفر حج در گذشته خطرناک و تلفات فراوان داشت. « ابن جبیر » که در اوائل قرن نوزدهم میلادی به زیارت خانه ی خدا نائل شده بود از وجود اسکلت های بدن زائرانی که در صحرای خشک حجاز از تشنگی هلاک شده بودند سخن گفته است.

بعدها، مسافرت با کاروان که تحت نظم در آمده بود آغاز شد. این کاروان ها قاهره، یادمشق را تحت فرماندهی امیری که برای همین منظور در دوره ی خلفای عباسی به اتفاق مأموران دیگر

رهسپار می شدند، ترک می کرد. مأمورین، مسئولیت حفاظت و ایمنی حجاج را به عهده داشتند و ضمنتخلفات مربوط به احکام شریعت را که به هنگام مسافرت به وقوع می پیوست، با شدت مجازات می کردند. مأمورین، همچنین وظیفه ی ارشاد مؤمنین را نیز به عهده داشته، خدمات بهداشتی، جراحی، تلقیح، قیومت، و رسیدگی به اشکالات حقوقی ناشیه از مرگ زائران را انجام می دادند.

از نقطه نظر کلی، شاید مهم ترین عضو این گروه، حقوق دانان بودند که به قراردادهای منعقدہ بین امیر و اعراب بدوی، در رابطه با اجاره ی شتر، مواد غذایی، آب، و علیق کاروان رسیدگی می کردند. با وجود کلیه ی اقدامات احتیاطی که در مورد حفاظت زائران به عمل می آمد، هنوز هم از فاکتور مرگ و میر در کاروان ها کاسته نشده بود. آنها ئی که می توانستند در برابر گرما، سرما، گرسنگی، تشنگی، یا حمله ی اعراب بدوی و غارتگر مقاومت نمایند در برابر طاعون و بلا یای دیگر تسلیم می شدند. یک نفر اطریشی که در قرن هفدهم میلادی به صورت برده فروخته شده بود می نویسد: هنگامی که به همراه آقای خود از قاهره حرکت می کرده است، به محض آنکه کاروان مصری آنان به نیمه ی راه سینا رسیده بوده است، آنان اسکلت ۱۵۰۰ نفر انسان و ۹۰۰ نفر شتر را که قبلادر آن محل از پای در آمده بوده اند مشاهده کرده اند. در سال ۱۸۲۴ میلادی تقریباً یک پنجم، از بیست هزار نفر کاروان مجهز سوری که در راه مکه قدم گذارده بودند از گرسنگی و تشنگی جان باختند و دو سال بعد از آن به طوری که نقل قول شده است دوازده هزار نفر به علت مواجهه و درگیری با وزش باد سوزانی که بنام باد «خمسین» نامیده می شود جان از کف داده اند. زمانی که انجام مناسک حج در تقویم های قمری به زمستان می افتاد، سرما نیز مزید بر علت می شد. در سال ۱۸۴۶ میلادی ۵۰۰ زائر حج، ۱۲۰۰ اسب، و ۹۰۰ نفر شتر در مراجعت از مدینه به دمشق در سرما تلف شدند.

آبله نیز از امراضی بوده است که از حجاج قربانی بسیار گرفته است. به ویژه از زمانی که کشتی بخار تعداد معتنا بهی از زائران را از محل های آبله خیزی مانند هندوستان با خود حمل مینموده است. بین سالهای ۱۸۳۱ و ۱۹۱۲ میلادی، ۲۷ اپیدمی مختلف در مکه، شهری که دره ی بد آب و هوای آن بنا بر گفته ی «التون روتر»، گودال چسبیده به صخره ئی است که نفس کشیدن در آن مشکل است پیدا شده بود. خطر سرایت امراض، سرانجام با اتخاذ رویه ی قرنطین و دود دادن کاهش یافت. اقداماتی که به آزمایش سخت حج، به نام عذاب جسمی افزوده شده بود. طبق اظهار نظر یک مرد مراکشی که در سال ۱۸۹۷ میلادی به سفر خانه ی خدا روی آورده بود، زائرانی که از طریق دریا عازم حج می شدند لازم بود به مدت سه هفته در خلیج سوئز با حداقل خوراک و آب آشامیدنی قبل از آنکه مقامات محلی، ورود کشتی ها به کانال را اجازه دهند با هزینه های اضافی که بر آنان تحمیل می شد، متوقف گردند. سپس از کشتی پیاده گردیده و مدت قرنطینه خود را در محل هائی که برای این کار تعبیه شده بود و دست کمی از زندان نداشت، بسر برند. اخیراً، در سال ۱۹۲۷ به گونه ئی که محمد اسد، یک نفر یهودی که بعداً اسلام اختیار نموده بود، شرح می دهد، جمعیت فزاینده و رعب آور هجوم زوار به کشتی ها، تنها بفع دارندگان آن کشتی ها بود تا حد اکثر استفاده را در این فصل پول ساز از کشتی های خود بنمایند. اسد می گوید: بر روی عرشه ی کشتی آنقدر زائر جای گرفته بود که صاحبان کشتی به سختی می توانستند آنان را در آن محل جای دهند. شرکت کشتیرانی، بدون در نظر گرفتن آسایش مسافران، تالبه ی کشتی و تا آنجا که می توانستند مسافران را در کشتی می چپانند. در عرشه ها، در کابین ها، راههای عبور، بر روی پلکان ها، در اطرافهای غذاخوری درجه ی یک و درجه ی دوم کشتی، در سوراخ هائی که بمنظور جای دادن نردبان های موقت تعبیه

شده بود، و به طور کلی در هر محل خالی که در کشتی موجود بود، این انسانهای مشتاق و راغب را بگونه ئی درد آور، بر روی هم انباشته بودند. افرادی که با فروتنی و تواضع بسیار، با هدفی که در برابر چشمان خود داشتند، رنج کلیه ی این ناراحتی ها را بر خود هموار می نمودند. گویانکه همواره تعداد مسافران خانه ی خدا به علت بوالهوسی های جنگ طلبان و یا سایر فاکتور های بین المللی در نوسان بوده است با این وجود، عصر جت های مسافربری سبب افزایش چشمگیری در تعداد زائران خانه ی خدا بوده است. نیم قرن پیش، همه ساله ۳۰ هزار نفر به مکه مشرف می شدند. به نسبت تقریبی یک نفر، از هر هزار نفر مسلمان، در یک جمعیت تقریبی کل ۳۳۰ میلیون نفری. ولی با تخمین جمعیت مسلمانان امروز بر روی کره ی زمین که تقریباً یک میلیارد نفر به احصاء در آمده است (یک پنجم جمعیت کل کره ی زمین)، نسبت حجاجی که به زیارت خانه ی خدا می روند، به دو نفر در هزار افزایش یافته است. نشانه و قرینه ئی که نه فقط بر بهبود وسائط حمل و نقل امروزی دلالت دارد بلکه می توان آن را حمل، بر بالا رفتن عمومی پیروی از اشارات وجدان در جوامع اسلامی نمود.

بمنظور اجابت در خواست فزاینده فوق، از طرفی، و تقویت و حقانیت بخشیدن به خاندان آل سعود به عنوان نگهبان حرمین شریفین از طرف دیگر، دولت حجاز تا کنون مبلغ ۵ میلیارد دلار در راه توسعه و ایجاد واحداث فرودگاه جدید بنام ملک عبدالعزیز واقع در حوالی جدّه، در زمینی به مساحت ۱۰۰ کیلومتر مربع صرف نموده است. فرودگاهی که در مقام مقایسه از فرودگاه نیویورک، شیکاگو، و پاریس بزرگتر است. زیبا ترین و دیدنی ترین قسمتهای این فرودگاه ترمینال حجاج است که از دو سالن بزرگ مسقف تشکیل گردیده و به عنوان بزرگترین سالن مسقف جهان شناخته شده است. سقف این سالن ها که از ردیف خیمه هائی که به وسیله ی کابل های مخصوص و با فاصله ی معین از زمین به صورت معلق در هوا تعبیه شده است شباهت بسیار زیادی به شهر خیمه ئی عرفات دارد که زائران خانه ی خدا در مرتفع ترین نقطه ی آن شهر برای انجام تشریفات مذهبی جمع می شوند. ساختمان سقف که ملهم از تحقیقات اخیر فضائی است از نوعی فیبر عایق دار تعبیه شده است که قسمت عمده ی حرارت خورشید را دفع نموده و در عوض، قسمتی از نور مورد لزوم آن را برای روشنی داخل سالن در خود نگاه می دارد. ترمینال حجاج قادر است در هر ساعت پنجهزار نفر زائر را راه اندازد و یا به حسابی دیگر، اندکی کمتر از یک میلیون نفر در هر یک از مراسم حج. احداث این فرودگاه را می توان به عنوان یکی از نمونه های بلند پروازی حکام سعودی و نیز یکی از نمونه های گیرای معماری معاصر که نظیر آن را در جای دیگر نمی توان یافت به حساب آورد.

در هر حال، نه پول حکام سعودی، و نه دانشی که بتوان آن را با پول خرید، توانسته است مشکل جابجائی این گروه عظیم بشری را در مدت محدودی که برای انجام مناسک حج در نظر گرفته شده است حل نماید. با تشریفات پیچیده و بخرنجی که همه ی آنها ظرف یک هفته لازم است به انجام رسد، و در شرایطی دور از آسایش و رفاه نسبی، هنوز می توان مناسک حج را یکی از آزمایش های سخت که از روح ایمان سرچشمه می گیرد محسوب نمود. و هنوز زود است که انجام این مراسم در زمهره ی بسیاری از فستیوال های مذهبی که از طرف مسیحیان برگزار می شود و از متفرعات توریستی محسوب می شود، در آید. در حقیقت، به خلاف بسیاری از مراسم دینی اروپائیان، اهمیت بازرگانی حج، با گسترش حمل و نقل هوائی، محدودیت های تعیین شده برای کنترل و بازرسی گذرنامه ها و دولت هائی که کوشش در کنترل و سرپرستی افراد تابعه خود، چه در داخل، و چه در

خارج از سالن های فرود گاه را دارند، قوس نزولی خود را طی نموده است. گوا اینکه هتل داران و موجرین مکه هنوز برای ادامه ی حیات به پول زائران خانه ی خدادلبسته و متهم به دریافت فوق العاده گزاف هزینه ی مسکن از زائران هستند، با این وجود هنوز هم حکام سعودی بیش از آنچه از حجاج دریافت می کنند عهده دار پرداخت هزینه ی سرویس های لازم برای حجاج می باشند. بر این تقدیر، رژیم سعودی، محققا، منافع خود را از نظر دور نخواهد داشت. در تاریخ سلسله حکام اسلامی، سعودی ها، تازه بدوران رسیده هائی از باقیمانده شیخ بیابانی قرن هیجدهم میلادی هستند که با محمد بن عبد الوهاب، پیشوای حنبلی ها اتحادی نظامی منعقد نمود. عبد الوهاب، نیز مانند سایر پیشوایان تاریخی اسلام، علاقمند به رجعت به دنیای اسلام اصلی و واقعی که از طرف حضرت محمد (ص)، و یاران وی پایه گذاری شده بود، بود. با بکارگیری نیروی نظامی، سعودی ها و طوایف هم پیمان آن ها، تشکیل دولتی را پایه گذاری کردند که در ابتدای امر توسط حضرت محمد (ص) به منظور متحد کردن و تحت یک لوای واحد در آوردن شبه جزیره ی عربستان در آن جهدی بلیغ به عمل آمده بود.

گوا اینکه کوشش های وی به علت اشغال حجاز از طرف ارباب بزرگ «محمد علی»، سلطان عثمانی عقیم ماند، ورشیدی ها که طرفداران ترک ها بودند جای سعودی ها را گرفتند، با این وجود، از زمانی که ستاره ی اقبال سعودی ها تحت رهبری عبد العزیز ابن عبد الرحمن آل سعود (که بعدا در جهان به ابن سعود شهرت یافت)، درخشیدن گرفت، دنیا به کام آنان گشت. در سال ۱۹۰۲ میلادی، ابن سعود، با یک دسته ی چهل نفری از پیروان خود، دژ نظامی ریاض را از رشیدی ها باز پس گرفت و از طریق جنگ و دیپلوماسی، کلیه ی قسمت هائی را که رشیدی ها قبلا در شبه جزیره عربستان در اشغال خود داشتند به تصرف در آورد. در سال ۱۹۱۳، وی کنترل قسمت ساحلی خلیج فارس را از کویت، تا قطر در اختیار داشت و ترکان عثمانی را از ناحیه ی شرقی شبه جزیره که در دهه ۱۹۳۰، غنی ترین میدان نفتی جهان در آن کشف گردید، بیرون راند. در سال ۱۹۲۴ میلادی با استعداد ترین فرزند وی، «فیصل» ناحیه ی «اثیر» را در سرزمین یمن تصرف نمود و به قلمروهای قبلی افزود. در سال ۱۹۲۶، ابن سعود بر آخرین آرزوی جاه طلبانه ی خود، یعنی تصرف حجاز، انگشت گذاشت و راه آن نیز به گونه ی غیر عمد، از طرف انگلیسی ها برای وی هموار شد و این، مقارن با زمانی بود که با کمک آنان شریف حسین، حاکم محلی، ترک ها را از آن محل اخراج نموده بود.

با به وجود آوردن دودمان جدید، ابن سعود، سیستم کلاسیک قرون وسطائی را برای حکومت خود انتخاب نمود و این همان چیزی بود که اجداد وی نیز قبلا آن را استنساخ نموده بودند. سیستمی که برای امتزاج نیروی نظامی و اصول و اعتقادات مذهبی پایه گذاری می شود. آسوارانی که فتوحات وی را بر عهده داشتند «اخوان» نامیده می شد و ریشه در قبایل بدوی مطیر، عتیه، و امثالهم داشت که در ساخلوهای نظامی اسکان داده شده بود و این محلی بود که هنگامی که اخوان، به تعلیمات جنگی اشتغال نداشتند تحت انضباط و دیسیپلین خاص قرار می گرفتند. این شیوه دقیقاً اولین اجتماع اسلامی را که توسط حضرت محمد (ص) در مدینه پایه گذاری شده بود در ذهن، متبادری می کند. افراد اخوان، خشک، سخت گیر، و در رفتار و کردار تابع مکتب تفسیر تحت اللفظ بودند. آنان، دامن هائی کوتاه تا بالای زانوی پوشیدند و سبیل های خود را در حدی که فقط سایه یی از آن به چشم می خورد کوتاه می کردند و برعکس، اجازه می

دادند که ریش آنان، آزادانه رشد نماید. از استعمال عکال سیاه و چغیه، تنها به این علت که برای مرد زینت محسوب می شود به شدت، پرهیز می کردند و استدلال آنان بر این بود که حضرت محمد (ص) بنا بر روایتی، چنین خود را می آراسته است.

افراد جمعیت اخوان به هنگام جنگ، نستوه، بی پروا، و بی رحم بودند و خود را سبیل مسلمین، در دنیای از دین برگشتگان می انگاشتند. من شخصا آنان را هنگامی که خود را بر روی دشمن می افکندند دیده ام (یک شاهد عرب می گوید)، بدون ترس از مرگ و بی پروا از اینکه چند نفر با این عمل بر زمین خواهند افتاد و فقط با داشتن یک آرزو در سر. شکست و فتنای دشمن. معمولاً به کسی امان نمی دادند. نه بر پسر بچه و نه بر پیر مرد. آنان به گونه ئی واقعی رسولان مرگ بودند که فرار، از جنگ آنان غیر ممکن بود.

گوا اینکه اخوان، عبد العزیز را به عنوان رهبر پذیرفته بودند مع الوصف، آنان حدی برای قدرت ارضی خود نمی شناختند. رهبران سعودی در مرزهای شمالی و شرقی، توسط دولت انگلیس که مأمورانش همواره تحت تأثیر نبوغ و جذبه این رهبران قرار داشتند، کنترل می شدند. سرانجام نهادهای بین المللی که عبد العزیز به عهده گرفته بود (ونه تمایلات شخصی او) نامبرده را بر آن داشت تا با پیروان غیور خود مدارا نماید. بالاخص پس از تصرف حجاز. در این مبارزه سیصد نفر از مردم طائف از دم تیغ گذشتند و مسلمین سراسر جهان زنگ خطر جنایت فئاتیک های نجدی در سرزمین های مقدس را به صدا در آوردند. ترس و وحشت آنان چندان بی مورد نیز نبود. در حمله ی قبلی و تصرف حجاز به سال ۱۸۰۳ میلادی، وهابیان، گنبد حضرت محمد (ص) در مدینه را شکسته و در تخریب و انهدام بقایای مقدسینی که در آن اماکن متبرکه بخاک سپرده شده بودند شرکت نموده بودند. زمانی که کاروان های حجاج از مصر و سوریه به محل وارد شده بود، به عنوان بت پرست، کاروانیان را دفع نموده بودند. پس از آنکه قسمت های مختلف شبه جزیره توسط اعضای فامیل تصرف شد، عبد العزیز، به ساکنان جزیره اطمینان کامل داد که وی بت شکن خون آشام نیست. در رابطه با ماجرای پرده (کسوه) کعبه، وی ناگزیر شد شخصا دخالت نموده و از قتل عام هیأت نمایندگان مصر بدست اخوان، که پرده ی کعبه را با خود داشتند، جلوگیری نماید. پرده ی ابریشمی و سیاه رنگ کعبه معمولاً هر سال در فصل برگزاری مراسم حج تعویض می شد.

در این ماجرا چهل نفر زائر کشته شدند و بدنبال آن سعودی ها تصمیم گرفتند خود، کسوه ی کعبه (بر طبق عرف و عادت اهدای پرده همه ساله توسط مصر صورت می گرفت) را تأمین نمایند. زمانی که اخوان به خاک عراق که در تصرف انگلیس بود حمله کردند و دو نفر از رهبران آن جمعیت شورش نمودند، عبد العزیز آن جمعیت را منحل نمود و بیشتر قسمت های آن در گارد ملی سعودی ادغام شد. برای یک دم، «جن، دوباره به بطریقی رفته بود» - و اسلام، دوباره راه اصلی خود را در پیش گرفت. یعنی، نگاه دارنده ی نظم عمومی، و نه نیروئی برای ترساندن افراد.

عبد العزیز، که قبلاً عناوین پادشاهی نجد و توابع آن، و نیز حجاز را یدک می کشید، از این پس به خود عنوانی جدید مرحمت نمود و خود را پادشاه عربستان سعودی (تنها کشوری که در جهان شهر های آن بر خود، بر چسب نام خانوادگی حکمران خود رازده اند) نام نهاد. از نقطه نظر جنگجویان مذهبی، این، نمونه ئی کلاسیک از فروش ایده ثلوثی، به جای اجازه داشتن در تشکیل یک حکومت اسلامی بود که مردم در رؤیاهای خود در طلب آن بودند. اخوان، نیز مانند بسیاری از اسلاف خود از زمان تشکیل خلافت بعد، برای ارضای حس جاه طلبی گروهی عرب بیابانی،

مورد سوء استفاده قرار گرفت تا دودمانی بناحق، بر کرسی امارت کشوری تکیه زند. در حقیقت این مشکل کلاسیک، از همان دوره های اولیه ی اسلام برجای مانده است. پیامبر نیز مانند ابن سعود، واقع بینی بود که تشخیص داده بود پایه های حکومتش باید از بین طایفه ی قریش، یعنی حکمرانان مکه که زمانی بدترین دشمنان وی نیز بودند انتخاب گردند. زیرا آنان تنها قدرت موجود در عربستان بودند که می توانستند اتحاد طوایف را که طفل نوپای اسلام در آن ها قدم گذاشته بود حفظ نماید. قبل از فتح مکه، پیغمبر و ابوسفیان، دشمن قدیمی اش بر توافقی صحه گذاشتند که آینده ی درخشانی را برای اسلام در جهان تضمین می نمود ولی البته تحت شرایط قیمتی خاص. این شرایط سخاوتمندانه که حضرت محمد (ص) به دشمنان قبلی خود پیشنهاد نمود، آنان را در رأس هیئت اجتماعی و جدید اسلامی قرار داد که بعدها در تحکیم پایه های دیکتاتوری بنی امیه، به ویژه در تصرفات بعدی اسلام مؤثر بوده است. اولین شقاق وجدائی در اجتماع، که تا امروز به طول انجامیده است، از اختلاط فاکتورهای مربوط به ایده نولوژی و شخصی به وجود آمده است. این حقیقت که پیروان علی (ع) و اخلاف وی، و به عبارتی دیگر، امامان خاندان نبوت، توانسته اند عواطف و تصورات عده ی کثیری از اهل دین و هسته های اساسی آن را به خود جلب نمایند، بیشتر ناشی از حس افشاگری آنان همراه با کوششی است که برای تبدیل ایده، به حقیقت به عمل آورده اند. مسیحیان، این مشکل را درز گرفته اند که آن را حل نمایند و سرانجام به خود قبولانده اند که چون سلطنت عیسی مربوط به این دنیا نبوده، لذا اطاعت از قدرت های دنیوی فاسد و گناه کار را می توان با دادن کفاره، و یا پرهیزکاری و پیروی از اصول اخلاقی تخفیف داد. برای مسلمین فرار از مسئله به این سهولت امکان پذیر نیست. پیغمبر، خود، قیصر خود بوده است. حکمران دنیوی، و نیز آورنده ی پیام های ایزدی، قرآن به مؤمنین تأکید کرده است که از خدا و رسول او اطاعت نمایند و امکان اینکه این دو یکدیگر را نقض نمایند موجود نیست. چون، سخن پیامبر سخن خدا بوده و نه یک تعبیر و تفسیر ناقص بشری از آن کلام. حس تسلیم به اراده ی خداوندی لازم است در مغز قسمت معتنا بهی از مؤمنین بیدار گردد تا خلوص عیارهای اسلامی که قرار بود به تباهی و فساد کشیده شود به حالت اولیه باز گردد. اگر تقلید عیسوی، به معنای چشم پوشی و انصراف از تمایلات دنیوی به منظور فلاح و رستگاری از طریق تقوی و پرهیزکاری شخصی بود، تقلید محمدی این معنی را می دهد که لازم بود هر چه زودتر برای مواجهه با نیروهای داخلی و خارجی که اسلام را تهدید می کرد، سلاح به دست گرفت.

بر روی همین اصل است که حج، یعنی بزرگترین واقعه ی تاریخی در تقویم اسلام را نمی توان صرفاً یک فستیوال مذهبی خواند. این گروه انبوه مسلمان که از اطراف و اکناف جهان در مکه جمع می شوند، همه، حامل پیام سیاسی اسلام و بالقوه، آماده برای اقدامات سیاسی هستند. ایده آل های سیاسی اسلام، تساوی و عدالت اجتماعی است صرف نظر از طایفه، ملیت، نژاد که به گونه ئی ضمنی در شعائر مذهبی آورده شده است. این ها را به هنگامی که زائران، احرام در بر می کنند به سهولت می توان دید و درک کرد. احرام، یعنی خلوص دینی که مردان (و بیشتر زنان) زائر در بر می کنند. همانند کفن که سفید رنگ و بدون درزیگری است و معمولاً آن را برای مراسم کفن و دفن خود باقی می گذارند و به زبان حال می گویند: که در این اونیفورم مذهبی، علامات و نشانه های اختلاف را به یکسو نهاده و در خانه ی خدا با یکدیگر برابریم. استعداد حرکت سیاسی، در فرصت هائی است که شهر مکه بعنوان شهر کلیه ی مسلمین دنیا (و نه اعراب عربستان سعودی)، در

اختیار مسلمین قرار داده و اینان از گوشه های بسیار دور جهان، در تمام اوقات سال و نه فقط در فصل حج، حق اجتماع در این شهر را دارند.

بسیاری از حرکات نوجوئی و به ظاهر انقلابی ولی به گونه ئی موقت، که در آفریقا و آسیا ریشه دوانده و سپس منجر به ایجاد یک دولت اسلامی در آن قاره ها گردیده است از مواجهه ی بین مردان خدا و مردان شمشیر، سرچشمه گرفته است. در حال حاضر، وظیفه ی حکام سعودی وابسته به غرب، بعنوان حافظ حرمین شریفین، و سایر اماکن متبرکه بسیار مشکل است. بدیهی است که آنان همواره از حربه ی دین برای ثبوت حق حاکمیت خود کمک گرفته اند. بعنوان حاکم حجاز و بزرگترین کمک کننده ی عطایای مالی به تأسیسات اسلامی در سراسر جهان، آل سعود، تا کنون نقش «قاضی - خلیفه» را بازی کرده اند. به تعبیری دیگری می توان گفت: اینان سران غیرافتخاری اجتماع پان اسلامی هستند که هوشیاری سیاسی آن در حال تزايد است. نقشی که این گروه عهده دار انجام آن هستند به تعبیری، به آنان یک نوع نفوذ اخلاقی داده است تا در مهمترین کشورهای جهان سوم که مجیز دلارهای سخاوتمندانه ی آن رami گویند رسوخ نمایند و به اعتبار خود در بلوک غرب نیز بیفزایند. این، همان چیزی است که اتفاقاً آنان را آستن حمله های گروه های دینی نیز می نماید. از نمونه های بارز آن حمله و اشغال مسلحانه ی مسجد بزرگ مکه در نوامبر سال ۱۹۷۹ میلادی توسط گروهی از افراطیون، به سرکردگی «یوحیم العتیه» است.

یوحیم، یکی از افراد اخوان بود که در سایه ی شکست، رشد نموده بود. با دوستان نفراز هواداران خود که در بین آنان، یمنی، سودانی، عراقی، مصری، و سعودی پیدامی شد، هوشیارانه روش و سیره جمعیت اصلی اخوان را در پیش گرفت و همان نام را نیز بر گروه خود گذارد. در جزوه ئی که در کویت بچاپ رسیده و سپس، در زمان اشغال مسجد اعظم در عربستان سعودی توزیع گردیده بود، یوحیم، خانواده ی شاهی را محکوم کرده و توضیح داده بود که طبق قوانین اسلام، مردم لازم نیست از این حکام خدانشناس پیروی نمایند. آنان عادت به پرستش پول و اشتغال به بذل آن در ساختمان کاخ های خود دارند و نه مساجد. هر آنچه آنها بگویند و شما قبول کنید ثروتمند، و الاً تحت تعقیب قرار خواهید گرفت و به دنبال آن شمارا شکنجه خواهند داد. به هنگام اشغال مسجد اعظم، وی همان گفته ها را از دستگاه پخش صدای مسجد نیز پخش می کرد و صدای آن در سراسر ناحیه ی مرکزی مکه به وضوح شنیده می شد. یوحیم، رفتارهای ننگ آور شاهزادگان سعودی (نوشیدن مشروبات الکلی، قمار، و بازدید آنان را از مراکز پرزرق و برق اجتماعات مغرب زمین) محکوم می کرد و به ویژه، بر نام حاکم مکه، شاهزاده فؤاد ابن عبدالعزیز، تکیه می نمود. پس از دوهفته جنگ و گریز و بدون ذکر هیچگونه دلیل، تحت نظارت نیروی مخصوصی که از فرانسه به حجاز وارد شده بود، مقامات سعودی قادر به ادامه نظم گردید. مسجد اعظم تحت کنترل در آمد و بیشتر شورشیانی که زنده مانده بودند در سیاه چال جای گرفتند. اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان، عمل حکام سعودی را تنفیذ کردند زیرا به عقیده ی آنان، با بردن سلاح به درون مسجد، شورشیان به مقدسات مذهبی توهین نموده بودند. تنها در همین مورد اخیر، آیت الله خمینی، رهبر انقلاب اسلامی ایران و منتقد حاد عمال سعودی، شخصاً، عمل شورشیان را تقبیح نموده و آنان را اعمال آمریک و اسرائیل خواند. از طریق رادیو تهران اعلام نمود که به گمان من این جنایت زیر نظر امپریالیست آمریک و صهیونیست بین الملل صورت گرفته است. از نقطه نظر هواداران، یک اشاره از طرف خمینی بود که بدون چون و چرا باید آن را پذیرفت.

دمونستراسیون های ضد آمریکائی در فیلی پین، تایلند، بنگلادش، هندوستان، امارات متحده عربی، کویت، ترکیه، نیجریه، لیبی، و حتی در بعضی از پایتخت های بلوک غرب تا کنون ترتیب یافته بود. در اسلام آباد، حکومت نظامی ضیاء الحق بنحوزیر کانه ئی به دسته های دانشجویی رقیب، مبارزان مسلمانی که طرفدار بوتورقیب سیاسی وی بودند، اجازه داد تا مکنونات قلبی خود را علیه آمریکا آزادانه، بر سر سفارت خانه ی این کشور که آن را سوختند و به تل خاکستر تبدیل کردند، خالی نمایند.

گرچه شورش یوحیمن به شکست انجامید، ولی سعودی ها و سایر حکام عرب طرفدار غرب، از آن ببعد، آستن انتقادات زعمای دینی که طرفدار اصلاحات اساسی بودند، بویژه آیت الله خمینی شدند. در حقیقت، در همان زمان که توجه کلیه ی جهان به محاصره ی مکه دوخته شده بود، بحرانی به شدت حاد و جدی تر، در «حساء» یکی دیگر از گوشه های شرقی شبه جزیره که اکثریت جمعیت شیعی مذهب عربستان را در خود اسکان داده است و اکثر آنان کارگران صنعت نفت بودند، در حال وقوع، و شاید بتوان گفت، در حال انفجار بود. به خلاف محاصره ی مکه، بحران و اشکالات حاصله در «حساء»، منبعث از تبلیغات امام خمینی بود.

از زمانی که عبدالعزیز بن سعود، در سال ۱۹۱۳ میلادی ناحیه را به تصرف خود در آورد و ترک ها را اخراج نمود، شیعه های مقیم حساء همواره از محدودیت های اجتماعی و اقتصادی که از طرف گردانندگان دستگاه کبريائی و هابی بر آنان تحمیل می شد رنج برده بودند. اصولاً این ناحیه، سابقه ئی تاریخی برای آشوب و اخلال دارد. اعتصابات در شرکت نفت آرامکو (که دولت آمریکا سهامدار آن بود و در ابتدا، اکتشاف، تولید، و بازاریابی کلیه ی نفت حجاز را بعهده داشت) در سالهای ۱۹۵۳ و ۱۹۵۶ میلادی، همچنین صدور حکم برائت طرفداران ناسیونالیسم عرب در آخرین سالهای دهه ی ۱۹۵۰ و سال ۱۹۶۹ میلادی، همه ناشی از خشمی بود که در بطن جامعه ی شیعی مذهب «حساء» از زمانی که سعودی ها آن ناحیه را توسط ابن جلاویس، وابسته به این خاندان به تصرف در آوردند، زبانه می کشید.

یکی از دلایل خشم و رنجش، ممنوع اعلام نمودن انجام مراسم مذهبی شیعیان که مهمترین آن عاشورا، یعنی روز شهادت نوه ی پیغمبر، حسین (ع)، سومین امام از دوازده امام، و یا ولی دینی این فرقه بوده است می باشد. در سال ۱۹۷۹ میلادی، با الهام از موفقیت انقلاب خمینی در ایران، رهبر شیعیان اعلام نمود که مراسم بزرگداشت روز عاشورا باید در هفته ی آخر نوامبر بعمل آید. مقامات سعودی گنج و آشفته از بحران قبلی مکه، به فکر افتادند که سری که درد نمی کند دستمال نبندند. به عبارت دیگر، بهتر است امید وار باشند تا دمونستراسیون، با صلح و صفا انجام شود. این، بهتر از ممنوع اعلام نمودن آن است. ولی آنان چندان خوش شانس نبودند زیرا پس از یک درگیری کوچک بین تظاهر کنندگان و پلیس سعودی، شورش به دنبال آن پیا شد که هفده نفر به ضرب گلوله از پای در آمدند و دفا تر بانک انگلیس - سعودی مورد حمله قرار گرفت. دولت بلافاصله معاون کشور خود شاهزاده احمد ابن عبدالعزیز را به محل فرستاد تا اوضاع نا بسامان را سامان دهد. پیشنهادات سخاوتمندانه ئی داد - وی گفت: برای شما ها مدرسه و بیمارستانهای بهتری می سازیم و این در صورتی است که رهبر شیعیان بهنگام احتیاج بما کمک کند.

در هر حال باز گشتن اوضاع به حال اول، یعنی شکست شورش، دست دولت را باز گذاشت تا موضع خود را مستحکم تر نماید. یک کنفرانس مطبوعاتی توسط شاهزاده نابف، وزیر کشور،



تشکیل گردید و طی آن به چیزی که اصلاً اشاره نشد پیشنهادات اصلاحی وعده داده شده توسط معاونش بود.

جاذبه و کشش بحران در نواحی شرقی شبه جزیره (یعنی اقامتگاه شیعیان) به نحوی بود که می توانست مبالغه آمیز باشد. اگر چه پیش آمده های قبلی و حادث از ناراحتی شیعیان بدون درد سر زیاد سرکوب و مهار شد ولی هیچیک از آنها ملهم، و مایه گرفته شده از رژیم شیعه و مبارز ایران به سرکردگی روحانی مبارزی که لقب غیر رسمی امام به وی داده شده بود و به آینده نوید میداد نبود. طبق د کترین شیعه، آخرین امام از دوازده امام خاندان نبوت یعنی محمد المنتظر، هنوز زنده و در اختفا به سر میبرد و زمانی با نام مهدی مراجعت می نماید که پایان دنیا سر رسیده و وی با خود صلح و عدالت را برای نوع بشر که با فساد و آشوب و تباهی دست به گریبان است به ارمغان می آورد. با اینکه طی اعصار و قرون این عقیده از صافی های عدیده ی مکتبی و روحانی گذشته است مع الوصف به صورت پیامی متقن در آمده و توانائی آن را داشته است که به صورت جزئی لا یتجزا از ایده لوژی اسلام انقلابی علیه استبداد محلی و نفوذ غرب بکار گرفته شود. عقیده به وجود مهدی، که در عرف سنی ها نیز به چشم می خورد، توسط یوحنین نیز مورد استفاده قرار گرفت. او ادعای کرد که متفق وی، محمد عبدالله القحطانی (دانشجوی رشته ی الهیات که در محاصره ی مسجد جان باخت) مهدی منتظر بود و کارش را طوری زمان بندی کرده بود که با شروع قرن جدید اسلامی تقارن یابد. هیچ استبعادی ندارد که یوحمین به طور عمد کوشش در بهره برداری از جو موجود در دنیای اسلامی را داشته است. جوّی که پس از سقوط شاه و بدست گرفتن قدرت توسط خمینی تحت نام اولین انقلاب موفق اسلامی در دنیای مدرن بوجود آمده بود.

بعنوان حکمرانان مسلمان، با اقدامات مستقیم و موفقیت آمیز خود علیه از دین برگشتگان کافر (و عجب اینکه شریف حسین نیز که از حمایت دولت عثمانی برخوردار بود همین را می گفت)، سعودی ها خود، معنای عامل بالقوه ی انقلابی را درک می کردند. مشکل آنان، و نیز مشکل بقیه ی حکمرانان حاشیه ی خلیج فارس این است که آیا نوع خاص را دیکالسم اسلامی خمینی می تواند تفاوت تاریخی موجود بین شیعه ی در اقلیت و سنی اکثریت دارا بر هم زند... به عبارت دیگر نکند خودی ها هم طرفدار خمینی شوند! آیا فلسفه ی دینی جدید خمینی، وضدیت ذاتی وی با غرب و شرق، به آن اندازه جهانگیر نخواهد شد تا توده ی عرب ساکن در ممالک سنی نشین را تحریض نماید تا سران دولت غرب گرای خود را بر زیر کشند؟ همانگونه که ناصر برای یک نسل قبل پیشنهاد کرده بود....؟ بهنگام نوشتن این کتاب هنوز جوابی برای این سؤال موجود نبود. جمهوری جدید انقلابی در گیر جنگی طولانی و پرهزینه با عراق شده بود و گوا اینکه موفق به دفع مهاجمین از خاک کشور خود شده بود مع الوصف به اعمال و اجرای هدف خود که طبق اظهار قبلی، سقوط صدام حسین و تشکیل یک جمهوری اسلامی در بغداد بوده است هنوز موفق نگردیده است. با وجود شهرتی که انقلاب اسلامی در جهان پیدا کرد با وجود این، هنوز از محدوده ی کشور ایران خارج نگردیده است. کشوری که در دنیای اسلام، نمونه، و مذهب با ملی گرائی، هر دو در آن پیش می رود.

در این اوان سعودی ها عصبانیت خود را قورت می دادند. خمینی، حمله های شفاهی خود را علیه آنان ادامه میداد و این حملات چندان بی پایه هم نبود زیرا سعودی ها به عراق در جنگ با ایران کمک مالی می نمودند. علاوه بر این آیت الله چندان بی میل هم نبود که آن سال از مراسم حج بهره برداری کامل نماید.

در سال ۱۹۸۲ میلادی، برای دومین سال پیاپی، مقامات سعودی زائران ایرانی را متهم به اخلاف در مراسم حج و بهره برداری از مراسم نمودند. آنان، نماینده ی خمینی در حج، حجت الاسلام موسوی خوئینی ها (معاون مجلس شورای اسلامی در آن زمان) را متهم نمودند که در مدینه، محلی که طبق عرف و عادت زائران شیعه بیشتر در آن اجتماع می نمایند، به راه پیمائی اقدام نموده و طی آن پوستر هائی از خمینی و پرچم و علاماتی که بر روی آنها شعارهای سیاسی نقش بسته بود در دست داشته اند. همچنین گفته شده بود که ارتباطی با مراسم برگزاری حج نداشته و به این طریق نظم عمومی خانه خدا و زوار مسجد پیامبر را برهم زده است. (۱) طبق اظهار مقامات سعودی، نیروهای امنیتی برای متفرق کردن تظاهر کنندگان وارد عمل شدند و پوسترها و علامت را جمع آوری نمودند. بیست و یک نفر توقیف شدند. ایرانیان شکایت داشتند که پلیس سعودی، تظاهر کنندگان را کتک زده و آنچه آنان آن را شعائر مذهبی می نامیدند توقیف نموده است.

بطوری که بعدا کاشف به عمل آمد، سعودی ها خیال داشته اند خوئینی ها را وادار نمایند تا برنامه تظاهرات، که وی آن را راه پیمائی وحدت نام نهاده بود، برهم زند. طبق اظهار رادیو تهران، وزیر حج و اوقاف سعودی شخصا در این موضوع دخالت نموده و اظهار نموده بود: هر عملی که باعث نا راحتی زائران خانه ی خدا گردد و یا هر نوع نا فرمانی و اخلاف در نظم عمومی، لازم است سرکوب گردد. نماینده ی خمینی چنین پاسخ داده بود:

آیا شعار هائی نظیر مرگ بر اسرائیل، و مرگ بر آمریکا، در خانه ی خدا نظم عمومی را برهم می زند؟ و آیا این شعارها سبب نا راحتی مسلمین می گردد؟ امروز با شرکت در مراسم نماز جمعه ما بر آنیم تا صدای کسانی که ما را بی دین و کافر می شناسند در حلقوم خود خفه کنیم.... ما، بهیچ وجه، قصد تخلف از مقررات امنیتی را نداریم. بالعکس، علاقمندیم مسلمین حاضر در خانه ی خدا را به اتحاد و یگانگی علیه آمریکا، اسرائیل، و شوروی دعوت نمائیم. تعجب در این است که چرا شما با این کار مخالفت می کنید و حال آنکه انتظار ما این است که در این کار پیشقدم شوید.

رسانه های گروهی غرب گزارش دادند که هدف خمینی از این کار، رنگ سیاسی زدن به حج بوده است. از نقطه نظر ایرانیان، مسئله چیز دیگری است. اسلام، بین دینداری و سیاست تمیز قائل نشده است. اصولا حج ذاتا سیاسی است و آنانکه کوشش داشته اند به آن جنبه ی روحانی صرف دهند از راه راستی که پیغمبر اسلام در پیش پای آنان گذاشته است عدول نموده اند.

خمینی به نماینده ی خود در انجام مناسک حج گفته بود: مراسم بزرگ سیاسی عبادی حج را زنده نگاه دارید و مسلمانان جهان را به آنچه در لبنان عزیز، ایران مجاهد، افغانستان مستضعف می گذرد آشنا کنید. وظایف بزرگ آنان را در مواجهه با متجاوزین و یغماگران بین المللی، به آنان گوشزد کنید (۲)

مانند سایر کشورهای اسلامی، سعودی ها هم یک نوع علاقه ی قطعی به وضع موجود سیاسی - مذهبی داشتند ولی در سال ۱۹۲۹ میلادی بهنگامی که طومار آخرین گروه اعراب بدوی در هم نوردیده شد، دفتر انقلاب اسلامی آنان نیز بسته شد. از آن پس برای آنان حج، یک فستیوال مذهبی شد. کم و بیش بر سیاق غرب. از نقطه نظر آنان، حج فرصتی برای مردم دنیا است تا علائق دنیوی خود را به حالت تعلیق در آورده و بر روی خالق خود متمرکز نمایند. برای ایرانیان انقلابی، و سایر

مسلمانان فعال که نسبت به آنان تمایل و سمپاتی دارند، اجتماع سالانه ی مسلمین در مکه اسلام تأسیس و برقراری مجدد، و سمبولیک شروع دیگری است که طی آن لازم است در آفرینش اسلام واقعی، و به تعبیری دیگر، دنیائی عاری از بی عدالتی و استضعاف کوشید.

همواره طیف تفسیر در اسلام، از حد افراط سمبولیک به طرف پائین ترین سطح کتابی و تحت اللفظی آن و یا بالعکس، در نوسان بوده است و بهر حال رابطه ی مستقیم با طیف فعالیت افراد آن داشته است. فعالیت که در دو طرف خط رضامندی گذرا و مبارزه طلبی قرار گرفته است.

حدیثیون، همواره در این خط، در جوار معتقدین تفسیر تحت اللفظ قرار داشته و بر این عقیده اند که بابرگزاری مناسک حج، آنان، کلمه به کلمه اسلام قدیمی ابراهیم، اولین یکتا پرست زمان، زنش هاجر، و پسرش اسماعیل را که جد اعلای اعراب است بار دیگر اجرا می نمایند. ولی آنانکه از نقطه نظر سمبولیک به این داستان می نگرند، آن را ترکیبی از یک نمونه ی اصلی تکامل بشری می یابند و بر آن باورند که اهمیت این مراسم که به تعبیری با آنان عجین شده است، مانند سایر مراسم عبادی دیگر، آنان را با مبدأ خود مربوط می سازد. حدیثیون فقط زمانی در فعالیت و تکاپو گام می گذارند که احساس کنند دنیای مرفه آنان توسط نیروهای خارجی مورد تهدید قرار گرفته است. همراه با سمبولیست ها، گروهی ساکت دیگر به نام صوفیان قرار گرفته اند که صرفاً در همه حال قانع به شرکت در مراسم دینی هستند ولی از دریچه ی چشم فعالان، این روزها، شروعی دیگر، و انقلابی دیگر در حج ایجاد شده است.

«حج، نقطه ی مقابل بی هدفی است. انقلابی است علیه نیروهای شیطانی و لعنتی» انجام مراسم حج توراقادر می سازد تا از شبکه ی پیچیده ی سردرگمی هارهایی یابی. این اقدام انقلابی، توراً به افق روشن و شاهراهی هدایت می نماید تا به ابدیت به پیوندی (۱).

مانند خود قرآن، معنای حج نیز بستگی کامل به تفسیر و تعبیری دارد که از نوع عمل زائر و شرکت کننده در مراسم حج می نمائیم.

به محض ورود به جده، زائرانی را که قبلاً در تورهای مسافرتی تقسیم بندی شده اند، به دسته هائی بر حسب نوع ملیت و یا ناحیه ی، تقسیم می نمایند و هر یک از این دسته ها را تحت نظر یک راهنما که به او مطوف می گویند قرار می دهند. بسیاری از این مطوفان، از خانواده های مکی هستند که نسل اندر نسل، در گذشته، به این کار اشتغال داشته اند. توفیق یک حاجی در مراسم حج، ملازمه ی نزدیک با امانت، نفوذ، و کار آئی مطوفش دارد. یک مطوف لایق و قابل، می تواند غذای خوب و محل زیست مناسب، حمل و نقل بهتر، تسهیلات و چادر بهتری را فراهم آورد. مطوف غیر امین و یا نالایق، می تواند حج را برای انسان مصیبت بار نماید.

در بعضی نقاط در سر راه مکه، زوار را در محل بازرسی پلیس متوقف می کنند تا به گذرنامه های آنان رسیدگی نمایند. برای این دسته از افراد پلیس، تنها رواید ورود به عربستان کافی و وافی به مقصود نیست. مرز سرزمین مقدس از این نقطه شروع می شود و شما باید ثابت کنید که برای ورود به آن خطه، یک مسلمانید و گرنه به شما اجازه ورود داده نمی شود. چه بسیار افرادی که در گذشته به علت شک پلیس سعودی در صلاحیت آنان از اینکه مسیحی و یا جزو فرقه های تندرو باشند اجازه ورود به حریم قدس را نیافته اند.

زمانی که زوار به شهر مقدس وارد می شوند خیابانهای مکه همان گونه که از خصوصیات شرق است، به علت تراکم وسائط نقلیه یا پیاده روندگان، در سردرگمی عجیبی فرو می رود. صرف نظر از نفت، که عربستان سعودی متکی به آن است، مانند سایر کشورهای خاور میانه، برداشت اهالی از وسائط نقلیه ی موتوری همان است که از چارپایان در گذشته داشته و اخیراً تبدیل به موتور شده است. زواری که از کشورهای پیشرفته ی صنعتی برای اولین بار به این شهر مقدس وارد می شوند از مشاهده ی این وضع آشفته تعجب می کنند. یک نفر هندی دورگه از مخلوط نژاد های هندی وانگلیسی که در سال ۱۹۶۸ به حج مشرف شده بود در یادداشت های خودش چنین نوشته است:

« بیشتر مردم می توانند این اصل کلی را که نظافت جزئی از ایمان است به کار بسته و بهتر از این عمل نمایند. شک نیست که انبوه جمعیتی که یکباره به این گوشه از جهان وارد می شوند مشکلاتی از نقطه نظر دفع زباله و امثال آن به وجود می آورند ولی رفتار بعضی از زوار، در این سفر، خود شارح و باز گو کننده ی سطح فرهنگ و بهداشت عمومی آنان در کشور خودشان است..... فقط کافی است که گفته شود در خارج از حرم شریف (مسجد اعظم)، بوی نامطبوعی که در هوا متصاعد است نفرت انگیز است. مردمی که بالا جبار عمل طبیعی را در فضای سرباز انجام می دهند (۱)»

به مجرد این که زوار به محوطه ی حرم نزدیک می شوند، شعار معروف و سنتی لبیک، اللهم لبیک را که به عنوان تعارف و کلمه ی عبور هم بکار برده می شود بر زبان می آورند. در این هنگام، جمعیت سفید پوش چنان در صحن حرم بهم متصل و فشرده شده است که سیلابی غران و بنیان کن را در ذهن متبادر می کند. ناگهان، به محض آنکه آنان از علامتی که حرم را مشخص نموده است عبور می نمایند، سکوتی عمیق بر آنان حکم فرما می شود. این ناحیه ی قدس است که از زمانهای بسیار قدیم، جنگ، شکار، کشتار، حتی از ریشه در آوردن گیاه در آن، منع شده است. هدفی که این جمعیت انبوه به سوی آن در حرکت و در طلب آن است، خانه ی کعبه است. همان معبد کوچک مکعبی شکل که در وسط قرار گرفته و به قطب سمبولیک اسلام تعبیر می شود. از دریچه ی چشم یک فرد بی ایمان، این مکعب سیاه رنگ و بالنسبه کوچک ساخته و پرداخته شده از سنگ خارا ی سخت و مستور با پارچه ی سیاه ابریشم، عجیب و متناقض جلوه می کند. مکعبی که یکه و تنها، خرد و کوچک، که در دل ستون بندی های باشکوه و مطمئن، به کمک اندود هایی از گچ و ساروج تعبیه گردیده و به دور آن هفت مناره شگفت انگیز سیصد فوتی، مانند برج دیده بانی سر برافراشته است. برای مسلمانان، بهر حال، سادگی بی حد و وصف کعبه و عاری از زرق و برق بودن آن اهمیت خود را از نقطه نظر خانه ی خدا بودن و قبله، بیشتر متجلی می کند.

« چنین بنظر می رسد کسی که برای اولین بار کعبه را ساخته، در نظر داشته است افتادگی و خضوع مخلوق را در برابر خالق، مجسم نماید. و بهر حال، میدانسته است که زیبایی و موزونی در معماری خانه ی کعبه هر چه قدر هم دقیق و پر ظرافت باشد، در مقابل خدای کعبه بی مقدار است. لذا هم خود را به این مصروف و محدود نموده است که بنائی مکعبی شکل و سه بُعدی در حد سادگی و قابل تصور در این محل نصب نماید (۲)».

هر یک از زائران به طواف یا گردش، به دور کعبه مشغول می شود. تشریفاتی که کمی با زمان قبل

از اسلام، به گونه‌ئی نامحسوس تفاوت یافته است. معمولاً یک فرد زائر هفت بار برخلاف گردش عقربه‌ی ساعت بدور بنا گردش می‌کند و طی آن کوشش می‌کند که بر سنگ سیاه و معروف که در روپوشی سیمگون در گوشه‌ی شرقی قرار گرفته است بوسه زند و یا آنرا لمس کند و بالاخره اگر نتوانست چنین کند، لا اقل، به آن ادای احترام نماید. مسلمانان بر آن عقیده‌اند که حجر الاسود فعلی، جزئی از معبد اصلی است زیرا کعبه چندین بار، چه قبل از حیات پیامبر، چه در زمان حیات وی، و چه پس از وی، بازسازی شده است.

اصل اسلام ابراهیمی، همواره یکی از مباحث پرسروصدای بین علمای دینی مسلمانان بوده است که کمتر بر روی آن توافق شده است. از نقطه نظر مسلمانان، این یکی از اصول مسلم ایمان شده است که پدر طایفه (ابراهیم)، به کمک اسماعیل، کعبه را به عنوان اولین معبد یکتا پرستی بر روی زمین بنا نموده، و باز بر همین عقیده، حاضر شد که با خلوص نیت پسرش اسماعیل را در راه خدا قربانی نماید که البته در دقایق آخر، با دخالت خداوند، اسماعیل از مرگ نجات یافت. در شرح قرآنی، این قربانی کردن (که در کتاب مقدس، البته به ابراهیم، و برادر ناتنی اسماعیل یعنی اسحق که پدر یعقوب بوده اشاره رفته است) از اسماعیل، به اسم یاد نشده است و این حقیقتی است که سبب گردیده بعضی از مستشرقین بحثی را آغاز کنند که این اسحق بوده است که در اصل قربانی مورد نظر قصه‌ی قرآن بوده است و حال آنکه اسماعیل، جداغلی اعراب شمالی، نامش در زمانی که حضرت محمد (ص) با یهودیان مباحثه می‌کرد به میان کشیده شده است. اشاره به ابراهیم، در هر حال در چند آیه از قرآن آمده و مربوط به زمانی است که پیامبر در مدینه، به سر می‌برده است. یکی از اشارات مذکور در قرآن مربوط به حمله‌ی ابراهیم به بت مورد پرستش پدرش آزر، و مردمش بوده است و این زمانی است که ابراهیم از خدای یگانه دفاع می‌نموده است. افراد غیر مسلمان و شکاکان، به داستان ابراهیم از نقطه نظر اسلامی، بگونه‌ئی سمبولیک و نه معنوی نگاه می‌کنند. یک اجتماع نیمه باده نشین، مانند مکه‌ی زمان پیامبر، همواره افکار و عقاید خود را در لفافه‌ی از عادات و رسوم قبیله‌ی، یا عشیره‌ی اظهار می‌نماید. اعراب شمالی (که عبری‌ها به آنان اسماعیلی می‌گویند) که طبیعتاً تمام اختیارات و اقتدارات را در زمامداری از طریق شیخوخیت رئیس طایفه، جستجو می‌کردند، هیچگاه به رفورم و عمق دامن‌ی تصمیم، مانند آنهایی که پیامبر اتخاذ می‌کرد نمی‌انداشیدند مگر آنکه مجبور به اعاده‌ی نظم در امور مذهبی خود آنهم اگر از طرف شیوخ قبیله‌ی خودشان دیکته شده بود باشند. اگر مسلمانان را محمدی خطاب کنید به شما اعتراض می‌کنند زیرا بر آن باورند که حضرت محمد (ص) دینی قدیمی را تحت نظم در آورده و منضبط نموده است نه اینکه از دین جدیدی پرده برداری کرده باشد.

طبق یک سنت اسلامی که ریشه در عرف و عادت مدون عبری دارد، ابراهیم، کنیزی مصری بنام هاجر را که برای او پسری نیز آورده بود، به منظور رفع تألمات روحی زنش سارا، در دره‌ی شوره‌زار و پیر صخره‌ی مکه بُرده و سپس هاجر و طفل را زیر تنها درخت صحرائی موجود در محل، بدون پشت و پناه فقط با یک مشک آب و کیسه‌ی خرمارها کرده و باز گشته بود (طبق گفته‌ی کتاب مقدس و بنا بر روایتی، فرض بر این بود که خداوند وی را مطمئن سازد و به وی تذکره دهد که نگذارد در نظرش وجود طفل که از بطن کنیزش به وجود آمده است برای وی ملال آور گردد. خداوند به وی گفته بود که از پسر این زن، من یک ملت به وجود خواهم آورد زیرا که این طفل از پشت توبه وجود آمده است.

پس از سپری شدن دوشب و یک روز تنهائی در آن وادی، یأس به هاجر روی آورد. از خرماها تقریباً چیزی نمانده بود و قطره ئی آب در مشک برای رفع تشنگی وجود نداشت (۱). هنگامی که طفل برای تحصیل آب، بیهوده ضجّه می کشید، هاجر بدون هدفی مخصوص، هفت بار، بین تپه های صفا و مروه دوید و به درگاه خداوند استغاثه می نمود. خدایا، سخاوت در دست توست و تو تنها بخشاینده ئی. چه کسی ممکن است که به ما در این وضع موجود کمک کند؟ جواب هاجر، به گونه ئی معجزه آسا با چشمه ئی که طفل با دست خود کشف کرد داده شد. هاجر ناگهان فریاد زد زومی! زومی! و به تعبیر خود، صدای جریان آب را با دهان خود تقلید می کرد. این چشمه، بعد ها به عنوان چاه مقدس زمزم مشهور گشت. (۲).

زمانی کوتاه بعد از این حادثه، گروهی از اعراب بدوی ساکن عربستان جنوبی ضمن گذشتن از درّه، مرغانی را مشاهده کردند که در هوا، گرد این محل می گردند و چنان نتیجه گرفتند که در این محل باید آب وجود داشته باشد. به مجرد ورود بر سرچاه، از هاجر اجازه گرفتند که آیا می توانند در آن محل فرود آیند و این اجازه از طرف هاجر به آنان داده شد به این شرط که زمین زیر پای آنان منحصر ا متعلق به اسماعیل و اعقاب او باشد. طفل صغیر قبلی که اکنون اسماعیل نامیده شده بود رشد یافت، به مرحله ی بلوغ رسید، و با دختری از یکی از قبایل جنوبی عربستان ازدواج کرد. سرانجام ابراهیم مراجعت کرد و با کمک اسماعیل کعبه را به عنوان اولین پرستشگاه خدای یگانه بنا نهاد. زمانی که کارهای ساختمان به نیمه رسیده بود، ابراهیم بر روی صخره کوچکی ایستاد و خطاب به آسمان فریاد برآورد لیکن. اللهم لیکن .

رسوم و عادات در اسلام، قرائن و اماراتی به دست می دهد تا با کمک آنها انسان را قادر سازد به ریشه های مردم شناسی کعبه دست یابد. مانند بعضی از اماکن متبرکه ی دیگر در عربستان، کعبه نیز قسمتی از حرم و یا به عبارت دیگر اماکن مقدسی قلمداد می شد که در آن جنگهای قبیله ئی تنها به این علت که مزاحم تجارت آزاد آنان بود منع شده بود. از قرار معلوم، معبد، دقیقاً در مرکز پرستشگاهی واقع بوده است که بت هائی که معبود آنان بوده در آن جای داشته است. ریاست فائقه بت ها با هبل بوده است. هبل، بتی بوده است مانند مجسمه ی آدمی به رنگ عقیق جگری که در آن پرستشگاه قرار داده شده بود. ۳۶۰ بت دیگر، به ترتیب مقام، در خارج از آن قرار داشتند. سه رب النوعی که از آنها در قرآن به نامهای الهه های لات - عزی و مات، نامبرده شده است نیز در آن نزدیکی ها مورد پرستش قرار می گرفتند. مقارن با زمان پیامبر، نفوذ مسیحیت در محل، قابل لمس بود و زمانی که حضرت محمد (ص) مکه را در سال هشتم هجری فتح کرد (۶۳۰ میلادی) گزارش شده است که پیامبر، دو مجسمه ئی که شباهت به عیسی و مریم داشتند یافت، و دستور داد هر دو مجسمه را محفوظ نگاه دارند. بقیه ی بت ها را به نحو معجزه آسائی تنها با اشاره ئی که به سوی آنها می نمود، توسط پیروان خود که در پرستشگاه حاضر بودند معدوم نمود.

طبق گفته ی مقامات اولیه ی اسلام، قریش، قیومت حفاظت و نگاهداری پرستشگاه را به طور آباء و اجدادی بر عهده داشتند. به بت های کعبه احترام می گذاشتند و برای آنها قربانی پیشنهاد می نمودند. حسب الظاهر گروهی از یکتا پرستان، عمل این گروه و یا طوافی به دور حجر السود را که نه می تواند بشنود، و نه ببیند، نه اذیت کند و نه کمک، تقبیح می نمودند. گفته شده است که آنان بر این باور بودند که مردمشان دین پدر خود ابراهیم را به فساد کشانده اند - و این، همان اتهامی است که حضرت محمد (ص)، شخصاً، لازم بود نه تنها بر قریش کافر بار کند، بلکه اغلب طرفداران

یهودیت و مسیحیت معاصر با وی، از آن اتهام مصون نمی ماندند. گزارش فوق را برپایه ی اصول دینی مسلمانان دوره ی بعد نمی توان بعنوان افسانه یا داستان طرد نمود. از اهمیت این گفته همین بس که احترام به حجرالاسود به وضوح در مبحث محکوم نمودن بت پرستی آمده است. در هر حال، در حجة الوداع، در سال دهم هجری، (۶۳۲ میلادی)، هنگامی که حضرت محمد (ص) مراسم حج را به نحوی که امروز نیز برگزار می شود بجا آورد، زمزمه ئی آغاز شد که پیامبریش از حد معمول به حجرالاسود ادای احترام نموده و بعضی از یاران وی، ظاهراً در شگفت، که احترام به حجر الاسود قبل از اسلام فقط برپایه ی شعائر قبلی بوده است. گفته شده است عمر، خلیفه ی دوم، زمانی که بر حسب سیره حضرت محمد (ص) به سنگ احترام می گذاشت، خطاب به سنگ گفته بود که من میدانم که تو چیزی جز سنگ نیستی و قدرتی هم نداری که کاری خوب و یا شیطانی انجام دهی و اگر با چشم خود ندیده بودم که پیامبر به تو احترام می گذاشت، من هرگز این کار را نمی کردم (۱).

سرنخ دیگری که در مورد این آئین مذهبی در دست است این است که اگر چه در گذشته به حجر الاسود به عنوان یک بت احترام گذاشته می شد، ولی به طور مستقیم منتسب به هیچیک از خدایان نبوده است. بنظر می رسد که در تمام شبه جزیره ی عربستان یک عقیده و ایمان عمومی به سنگ پرستی موجود بوده است. منابع اولیه ی اسلامی برای باورند که این ایمان گرایش مردم به سنگ، سرانجام منجر به تقلید پرستش کعبه گردید.

« گفته اند شروع پرستش سنگ بین فرزندان اسماعیل از زمانی آغاز شد که مکه، برای آنان دیگر بسیار کوچک بنظر می رسید و آنان به دنبال محل وسیع تری در دیار خود می گشتند. هر کس که شهر را ترک می کرد قطعه سنگی از حرم با خود حمل می کرد تا به آن احترام گذارد و هنگامی که در محل جدید جامی افتادند، سنگ مزبور را در محلی مخصوص قرار داده و به دور آن مانند کعبه طواف می نمودند. این روش سبب شد تا آنان هر سنگی را که از آن خوششان می آمد، یا اینکه به نحوی از انحاء در آنان اثری ویژه داشت پرستش نمایند. نسلها پس از نسل قبلی گذشت و آنان ایمان اولیه ی خود را فراموش کردند و بجای دین اولیه ی ابراهیم و اسماعیل، دین دیگری از خود به یادگار گذاشتند (۲). »

استنباط ما از گفته ی فوق روشن است: مراسم دینی نسبت به حجرالاسود به گونه ئی صمیمانه در افکار همسالان و افراد همزمان با حضرت محمد (ص)، رسوخ یافته و از مراسم اصلی که از طرف ابراهیم و اسماعیل پایه گذاری گردیده بود، منبعث بوده است.

طبیعت و نوع مراسمی که پایه ی اصلی دین ابراهیمی را تشکیل می داد چه بود؟ قرآن، از ابراهیم به نام حنیف یاد کرده است و این اصطلاح از نقطه نظر نویسندگان اسلامی خداپرست، معنی می دهد. بعبارت دیگر، مسلم در دین داری ولی نه به تعبیر تاریخی آن. مانند حضرت محمد (ص)، ابراهیم نیز کلیه ی بت هایی را که از طرف طایفه ی وی پرستش می شد مطرود دانست و در نهایت علاقه، برای مدتی کوتاه به اجرام فلکی روی آورد - بار اول ستاره، بعد ماه، سپس خورشید، و سرانجام خدای یگانه. آیه های قرآن در این باره از اهمیت خاص برخوردار است. « پدرش آرزو گفت آیا بتان را بجای خدا می گیری و اگر چنین است خود، و قوم در تاریکی مطلق به سر می برید. به ابراهیم پادشاهی آسمانها و زمین را مرحمت فرمودیم تا تعیین کننده باشد.... »

همینکه شب در آمد و ستاره‌ی دیگری را نگریست گفت: این خدای من است»، و چون غروب شد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم، و چون بر آمدن ماهتاب را مشاهده کرد گفت «این خدای من است». چون ماهتاب غروب کرد گفت: اگر خدایم مرا راهنمایی نکند گمراه خواهم شد. همین که خورشید سر بر آورد ابراهیم گفت: «این خدای من است». چون از همه بزرگتر است و چون غروب کرد گفت: ای قوم! من از شرک و خدایان ساختگی بیزارم. «روی ارادت و اخلاص به درگاه خداوندی می آورم که آسمان ها و زمین را آفرید و شریکی برای وی نیست».(۱)

مانند حضرت محمد (ص)، ابراهیم نیز پرستش بت ها توسط افراد عشیره اش را ناشی از سستی و یابدویت حاصل از قصور شخصی آنان نمیدانست بلکه آن را ناشی از اصرار تعمدی آنان در راه خطای دانست. خودش، عقیده‌ی یکتا پرستی را بگونه‌ی گام بگام پذیرفت. تصورات و سوسه آمیزی داشت. سه تصویر فلکی، به دلیل آنکه هر چند یکبار ناپدید می شدند، قابل اعتماد نبودند. رد کردن این هر سه بعنوان اشیاء قابل پرستش، احساس دیگری به وی دست داد تا به خالق قدرتمند آسمانها و زمین اندیشه کند زیرا در نظری حرکت و منظم ستارگان، ماه و خورشید، محققا جزء دیگری از عالم هستی و وجود است که وی به درک آن نائل گردیده است.

به دلیل نوع ارتباطی که ابراهیم و اسماعیل با مراسم دینی مکه داشته اند، بعضی از علمای غربی را عقیده بر آن است که اسلام، در حقیقت از یک فرهنگ و محیطی یهودی که قسمتی از طوایف شبه جزیره را به آن دین در آورده و در آداب و رسوم اعراب بادیه نشین رسوخ نموده بود، نشأت گرفته است. قبل از اسلام، چه بسیار حرم (اماکن متبرکه)، در شبه جزیره موجود بود که افراد قبیله در آن اماکن به عقد قرار داد های تجاری و یا سایر مذاکرات به صورت متارکه‌ی جنگ می پرداختند. در اصل، این محل های قابل احترام، مرکزی برای انجام مراسم دینی بودند که وقف خدای محلی گردیده بود و معمولا توسط یک «خانواده‌ی قدس»، بگونه‌ی موروثی رهبری می شد (عملیات مشابهی حتی در این زمان، در قسمت های شمالی آفریقا توسط رُها دمسلمان که معابد آنان به طریق موروثی توسط اعقاب این رُها د رهبری می شده است صورت می گیرد. اغلب این معابد، به صورت مراکز ترک مخاصمه و حل و فصل امور در آمده است که بین نواحی مرزی به کار بادیه نشینان رسیدگی می نماید). بنا بر توضیح فوق، در طوایف باستانی، معبدی وجود داشت که اختصاص به بت مشهور «لات» داشت و تحت رهبری آل ثقیف اداره می شد. معابد دیگری نیز که ریشه‌ی شرک و کفر داشتند در نخله، در شمال مکه، و نیز در نجران و صنعای یمن وجود داشت که متعاقبا پرستشگاه عیسویان شد. گوا اینکه حرم مکه که در اصل تحت حمایت بت بزرگ «هبل» و به دور چاه زمزم بنا گردیده بود محتملا با افراد سرشناس خاندان ابراهیم و اسماعیل به عنوان تجار عرب به نحوی از انحاء مرتبط شده بود، مع الوصف، اینان با ترک کردن سیره‌ی قبلی خود، کوشش می نمودند تا خودشان را در قالبی وسیع تر از عبری-عیسوی، نشان دهند بدون آنکه تمایلی به ترک موقعیت ممتازی خود داشته باشند.

همانند قرآن، منابع اولیه‌ی اسلامی چنین اظهار نظر می کنند که آئین های مذهبی قبل از اسلام مربوط به کعبه از بعضی از اهمیت های نجومی برخوردار بوده است. مسعودی، مورخی که



بین سالهای (۸۹۶-۹۵۶) میزبسته است، می گوید: بعضی از مردم، کعبه را به عنوان معبدی تصور می کردند که وقف خورشید، ماه، و پنج سیاره‌ئی که قابل رؤیت است (که جمع آنها عدد سحر آمیز هفت را تشکیل داده و این همان عددی است که برای هر طواف، ضرور بوده است)، گردیده است.

داستان دیگری که می گوید ۳۶۰ بت مختلف دیگر در اطراف معبد بوده است نیز به یک اصل مهم دیگری از علم هیئت اشاره نموده است. همراه با هدایای نذری دیگری که به بت ها تقدیم شده بود، از خورشیدها و ماه های طلایی نام برده می شود. پرستشی این چنین از ستارگان ممکن است متعاقبا با داستان ابراهیم همانگونه که در قرآن به آن اشاره شده است و مانیز ذکر از آن به عمل آوردیم بی ارتباط نباشد. چنین پنداشته می شود که «مقام ابراهیم» سنگی که نزدیک کعبه و در حال حاضر مطلا گردیده است و به عبارت دیگر محلی که وی به هنگام اتمام بنای کعبه بر روی آن قرار گرفته بوده است، عنوانی بوده است که در اصل به کل محوطه ی حرم اطلاق می گردیده است و مأخوذ از سنن و احادیث عبری است. منظور از مقام، محلی است که بر طبق این عادات و رسوم، ابراهیم، خداوند را در ک کرده بوده است. تعبیر دیگری که در این مورد به عمل آمده است ممکن است درباره ی سنگ حجرالاسود بوده باشد که در گوشه ی جنوب شرقی کعبه جای گرفته است. در احادیث عبری، سنگی (بالش) که بر روی آن یعقوب، فرزند اسحق خواب معروف خود مربوط به پلکان بهشتی را دید، همین است که بعدها به صورت پایه ی اساسی معبد، و یا محوری در آمد که بر روی آن محور، موازنه ی دنیا شکل گرفته است. اولین شعاع نوری که جهان را روشن نمود از این سنگ ساطع گردیده و گفته شده است که این نور، از آسمانها به زمین نازل گردیده و به هر حال یکی از اجسام انگشت شماری است که ریشه ئی آسمانی دارد.

احادیث مشابه دیگری راجع به حجرالاسود، و نیز سنگی که بنام مقام ابراهیم خوانده می شود وجود دارد. یکی از مشهورترین احادیث درباره ی حجرالاسود این است که یک بار این سنگ درخشیده است و اگر خداوند درخشش آنرا محو ننموده بود کلیه ی اشیاء موجود بین مشرق و مغرب را روشن می نمود. در احادیث اسلامی، سیاهی رنگ سنگ ناشی از آلودگی آن با گناه بشریت است و یا اینکه سنگ، حاصل از اثر آتش های مختلفی است که در کعبه افروخته شده است. چه این گفته ها به حقیقت از احادیث یهودیان گرفته شده باشد و چه از احادیثی دیگر که به موازات آنها بوده است، به هیچ نمیتواند چیزی به دانش ما بیفزاید تا تشخیص قطعی درباره ی آنها اتخاذ گردد. و بهر حال انسان دچار وسوسه می شود تا احادیث مسلمانان در این باره را به علت مسافرت ها و نظریات تنی چند، منجمله، «سر ریچارد برتون» که در سال ۱۸۵۳، بالباس مبدل به زیارت کعبه رفته بود، در اولویت قرار دهد. نامبرده بر این باور است که حجرالاسود منجزا یک سنگ آسمانی است. آیا این میتواند ستاره ئی باشد که در اصل از طرف ابراهیم مورد پرستش قرار گرفته است؟ چه تعداد دیگر احجار طبیعی و قابل ستایش سراغ داریم که از فضا نازل شده و امکان داشته که آسمان را برای یکبار با تابش دنباله دار خود روشن نموده باشند؟ چنین اطلاعی را فقط قرآن در مورد پیشرفت روحانی و مرحله به مرحله ابراهیم از شروع پرستش ستارگان و مآلاتها خالق جهان در اختیار ما قرار می دهد. در تقلیدی که بر پایه ی مراسم مذهبی استوار است، به دور معبدی که یکی از اجسام خارق العاده و موجود در کره ی خاکی را در خود جای داده است، یک فرد مسلمان نیز، مانند ابراهیم، وفاداری و بیعت خود با آن را بعنوان یکی از پیروان نظم موجود در عالم هستی حفظ می نماید. و بدین منظور کاملاً متمایز و استثنائی است که اسلام طواف به دور کعبه را

یکی از فرایض واجب مذهبی در حج شناخته است. مرحوم علی شریعتی فلسفه‌ی تکامل کعبه را در شعر طویلی تحت عنوان «فرد و بدیعی از هیچ‌ها» بیان داشته است:

خداوند..... ابرها را بیافرید و آنها را رها کرد تا در فضای لا یتناهی به جولان در آیند، ابر هائی را که از ذره‌ها تشکیل شده بود، و هر ذره، دنیای کوچکی بود به نام اتم.....  
ابر ها شروع به حرکت نمودند، درخشان و روشنی بخش، حلزونی و مارپیچ، گرد باد، یک گرداب، آتش دوآر.....  
یک کعبه، زوار در طواف. از حجر الاسود به حجر الاسود.

در جائی دیگری شور و احساس پیوستن به جمعیت طواف گر، به دور کعبه را، به پریدن در رودخانه تشبیه می نماید.

از «رکن حجر الاسود» باید داخل مطاف شوی، از اینجا است که وارد منظومه‌ی جهان می شوی. وارد مردم می شوی. در گرداب خلق، چون قطره‌ی محو می شوی و میمانی. فلک خویش را پیدا می کنی. در «مدار» قرار می گیری. در مدار خداوند. اما در مسیر خلق.

همچون جویباری خرد، که به نهری عظیم و نیرومند می پیوندد، قدم به قدم از خود، از خود ایستاده و جدا مانده ات. دور می شوی و به جمع می پیوندی. دور می زنی و می کوشی تا شعاع دایره‌ی طوافت به «خانه» نزدیک تر شود. احساس می کنی که تنها نمی روی. با جمع می روی. کم کم احساس می کنی که تو نیروی جمع می بردت. پاهایت، که ترا همیشه بر فردیت برپا می داشتند رها می شوند، بیکاره می شوند. اکنون جزئی از نظام آفرینش شده‌ی، در مدار این منظومه قرار گرفته‌ی، وارد جاذبه‌ی خورشید جهان شده‌ی و همچون یک ستاره از چپ به راست طواف می کنی. بر گرد خدا طواف می کنی، می چرخ می چرخ و کم کم احساس می کنی که هیچ شده‌ی. دیگر خود را به یاد نمی آوری، تنها عشق هست، جاذبه عشق، و تو، یک «مجدوب»، عشق، به اوج رسیده است، عشق، به مطلق رسیده است و تو از خویشتن، تجرید کرده‌ی، مجرد شده‌ی، و می یابی که ذره ذره، در او ذوب می شوی. ذره ذره در او محو می شوی، سراپا عشق می شوی، فدا می شوی (۱).

چه بسیار مردمی که در این گرداب انسانی موفق به درک حجر الاسود در مرکز آن می گردند. یک زائر هندی شرح داده است که چگونه یک گروه از اعراب بدوی خود را در داخل حلقه‌ی بافته شده از بوریای وحشی قرارداد و از بین ردیف انسانها بدون رعایت حال پیرانی که در بین آنان بودند با فشار خود را به حجر الاسود نزدیک نمودند و پس از وصول به هدف، در نشئه‌ی دیوانه وار فرو رفته بودند. از نقطه نظری، خشونت که اینان از خود بروز داده بودند نه تنها نفرت انگیز، بل، در شأن این مراسم نبوده است (۲).

پس از هفت بار گردش به دور کعبه، زائران برای انجام سایر مراسم مذهبی، خود را آماده می کنند. موج خروشان جمعیت طواف گر، خانه‌ی کعبه را به طرف مقام ابراهیم که در حال حاضر در قفسی طلائی قرار گرفته است برای بجا آوردن دور کعت نماز، ترک می نمایند. پس از آن یا جرعه‌ی از آب زمزم می نوشند و یا قمقمه‌ی خود را از آن آب قبل از آن که برای انجام مراسم «سعی» خود را آماده نمایند، پر می کنند. سعی، عبارت است از دویدن، بین گریوه‌ی صفا، و مروه، به تقلید از گرفتاری‌ها، و بی پناهی هاجر. طول تقریبی راه، ۴۶۰ متر است که هفت بار باید آن را تکرار کرد.

به شیوه‌ئی که نه حالت قدم زدن، و نه حالتی از دویدن داشته باشد. زائران این کار را از صفا شروع و به مروه ختم می‌نمایند. شریعتی، انجام مراسم سعی را نمونه‌ئی سمبولیک از یک زندگی پره‌هدف و فعال در این جهان می‌داند که نقطه مقابل خود باختن و خود قربانی نمودن در مراسم طواف است. هاجر، در جستجوی خود در تحصیل آب هیچ گاه امید خود را از دست نداد و دائم در تکاپو بود. این تکاپوی هاجر نمونه‌ئی سمبولیک از تحصیل روزی در این دنیای مادی بر روی کره‌ی زمین است.

رنج انجام عمل سعی که زائر لازم است یک مسافت تقریبی ۳/۵ کیلومتری را طی نماید. کم و بیش، توسط معماران و مهندسين که راه عبور را در یک گالری مجهز به دستگاه‌های خنک کننده تعبیه نموده‌اند، کاهش یافته است. در این راه عبوری مرمرین، کریدور ویژه‌ئی نیز برای سالمندان و معلولین در نظر گرفته شده است که می‌توان آنها را با فشاری بر چرخهای دستی، در انجام مراسم سعی، کمک نمود. انجام عمل سعی پس از طواف به دور خانه‌ی کعبه، مراسم عمره و یا حج اصغر را که هر زمان از سال می‌توان آن را انجام داد، تکمیل می‌نماید. زائرانی که مایل به انجام مناسکی از حج هستند که فقط در فصل معین انجام می‌شود و به آنان به معنای اعم کلمه، حاجی اطلاق می‌شود، پس از انجام عمل سعی، حرم را به قصد صحرای عرفات، یعنی آن، آمفی تأثر طبیعی که به وسیله‌ی تپه‌ها محصور، و از مکه، ۱۱ کیلومتر فاصله دارد ترک می‌نمایند. برای آنکه حج معتبر شناخته شود، زائر خانه‌ی خدا لازم است روز نهم ذی الحجة، قبل از غروب آفتاب در عرفات حضور داشته باشد و این همان روزی است که به آن روز عرفات اطلاق گردیده است. مشکل انتقال دو میلیون نفر انسان در ظرف مدتی کمتر از یک روز، از راه باریک موجود بین مکه و عرفات چندان ساده نیست. قبل از آنکه سعودی‌ها استفاده از اتوموبیل‌های شخصی را منع نمایند یک نفر قادر بود که این مسیر را بین ۱۰ ساعت، یا بیشتر پیمايد مشروط بر آنکه حاضر به مشارکت در کابوس تنازع، بین پیاده‌روندگان و وسایط حمل و نقل باشد.

در سالهای اخیر سعودی‌ها کوشیده‌اند تا با قدغن نمودن اتوموبیل‌هایی که کمتر از ۹ نفر مسافر سوار می‌کنند زوار را کم کنند، ولی سردرگمی و آشفتگی قابل توجه، هنوز ریشه کن نشده است. با این وجود، و صرف نظر از آشفتگی ترافیک، یا سرو صدا و دود و دم، موقعیت عرفات، یعنی بلندترین نقطه‌ی اجرای مناسک حج، موقعیتی استثنائی و بی نظیر است. خورشید روز عرفات، پس از بلند شدن، منظره‌ی شهری وسیع و ساخته شده از خیمه و چادر را که یک روز قبل از امروز در این دره‌ی غیر مسکون از زمین سبز شده است، بگونه‌ئی با شکوه جلوه گرمی سازد (بر طبق افسانه‌های کهن، حضرت آدم پس از اخراج از بهشت برای اولین بار، در این محل با حوا ملاقات نمود).

هر یک از طواف کنندگان در چادرهایی که به آنان و یا گروه آنان واگذار شده است، این روز را به سر می‌آورند و طی آن، یا به عبادت، و یا به تفکر اشتغال می‌ورزند. در عرفات برای کلیه‌ی زائران جابه‌اندازه‌ی کافی یافت می‌شود ولی جمعیت، بیشتر علاقمند است به دور صخره‌ی برجسته‌ئی که به نام «جبل الرحمة» نام گذاری شده است و مسجد «نمره» در پای آن است اجتماع نمایند. در همین محل بوده است که پیامبر آخرین خطبه‌ی معروف خود را در سفر حجة الوداع (سال ۶۳۲ میلادی)، چند ماهی قبل از رحلت، برای مردم خواند و این همان خطبه‌ئی است که به عنوان آخرین مهربانیت در پای ورقه‌ی تعلیمات اسلامی در باره‌ی مراسم حج زده شده است و از آن روز تا کنون جزء جزء آن دستورات و تعالیم توسط مؤمنین و هوادارانش بادقت هر چه تمامتر مورد عمل

قرار گرفته است.

گیرا ترین لحظه، با دعوت مردم به نماز از راه فرامی رسد. صدای نازک و تودماغی مؤذن از بلند گوی مسجد «نمره» بلند می شود و انعکاس آن در سراسر دره ی مقابل طنین انداز می شود و پیوندگان راه حق جهت خود را به سوی مکه برای انجام نماز مشخص می نمایند. در خیابان، در پارکینگ ها، در پناه اتوبوس ها، و در هر سطح قابل دسترسی که در صخره ها یافت شود، همه به سوی معبود ایستاده اند. ترتیب حرکات بدنی آنان، ایستادن و رکوع، سجده، تماس خاک با پیشانی همه، با ملاحظه و دقت انجام می شود. درست مانند نمایشی از ژیمناستیک که لازم باشد مورد علاقه و پسند دولتمردی قرار بگیرد. به خلاف این نوع شعائر دینی و دنیوی که دستور اجرای آن برای زمانی است که مردم به حالت اجتماع در آمده اند، حرکت و سیرت دریجی نماز و شکرگزاری مخلوق در برابر خالق در اسلام کاملاً جنبه ی باطنی داشته و از کودکی در آنان به صورت جذب و تحلیل در آمده است. هنگامی که مسلمانانی که هیچگاه با هم نماز نخوانده اند، به اتفاق هم در یک صف نماز بایستند، زمان شروع و خاتمه رکعات نماز آنان، از چهارده قرن پیش تا کنون برابر بوده و خواهد بود. غروب خورشید در عرفات، علامتی است برای مرحله ی بعدی، یعنی حرکت به سوی مزدلفه، باریکترین راه عبور بین مکه و عرفات. در سفر حجة الوداع، پیامبر اسلام خود در حالی که بر شترش سوار بود راهنمای توده ی مردم در این مسیر بود. در سیزده قرن گذشته، زائران رارسم بر آن بوده که این مسیر را بر پشت شترهای خود با سرعت برق تاخت و تاز نمایند. و اینان همان افرادی هستند که به عنوان جزئی کوچک از این سرعت تکان دهنده و غیرقابل مقاومت، بر پشت جمازه های بادپای خود بهترین نقطه های گیتی را برای اسلام به ارمغان آوردند. در آن دنیای سرکش و خود سرقبیلہ نی عربستان که نیروهای جنگی افراد قبیلہ بر سر نزاع های پراکنده و مداوم بر باد می رفت، پیامبر، همبستگی نوینی را برای آنان به ارمغان آورده بود که در صحرای عرفات با یک پیوند اخوت جهانی جوش می خورد و این، خود مقدمه یی بر جهاد و یا جنگ مقدس بود.

امروزه، اغلب مردم، این مسافت ۱۰ کیلومتری را پیاده طی می کنند و یا به طریقی خود را با وسائط نقلیه به محل دیگری می رسانند. انتقال دو میلیون نفر زائر با پنجاه هزار وسیله ی نقلیه و مسابقه در آن فضای باریک و عبور از قیف باریک تپه ها بسهولت امکان پذیر نمی باشد.

در محل مزدلفه، زائران لازم است با مشاهده ی ستون مقدس، خداوند را بیاد آورند و این محلی است، که در زمان قبل از اسلام به خدای قزح، یا خدای گرد بادها، تعلق داشته است. در این محل نمازهای مغرب و عشاء با هم بجا آورده می شود. از این پس، فرض بر این است که زائران شسته شده از گناه، خود را از هر نوع رنجش و دلتنگی نسبت به دیگران تطهیر می نمایند. در محل مزدلفه، زائران به جمع آوری سنگ ریزه ها که اندازه ی فرضی آنها لازمست برابر با نخود و با ترداد عدد هفت باشد (۱)، می پردازند تا آنها را به هریک از سه ستونی که در ۳۰۰ متری محل پرتاب بین راه منا و مکه قرار گرفته است، پرتاب نمایند. اخیراً راه عبوری دور دیفه از طرف سعودی ها برای این کار

۱- تا آنجا که مترجم کتاب اطلاع دارد سنگ ریزه ها باید از گرد و کوچکتر، واز پسته بزرگتر باشد

احداث شده است که کمی رفع مشکل نموده است. عمل رمی جمره، صرفاً زائیده از رسم و عادات است و در قرآن اشاره‌ئی به آن نشده است. زائران، این عمل را به دلیل آنکه طبق یکی از احادیث، پیامبر در سفر حجة الوداع شخصاً انجام داده است، آن را انجام می‌دهند. در هیچیک از متون شرعی که مقبولیت عام یافته باشد، از سنگ پرانی به شیطان در مناسک حج بحثی به عمل نیامده است با این وجود، جهان اسلام این مراسم را پذیرفته و به آن ارجح می‌نهد و حتی شکست در نشانه‌گیری به هدف را قصور تلقی می‌کند.

علی شریعتی، رادیکال ایرانی، انجام این تشریفات را یک سمبولیسم انقلابی محتاطانه می‌نامد.

جمره‌ئی که بر می‌گیری سلاح تو است، سلاح مبارزه‌ی تو با خصم..... جمره یعنی چه؟ یعنی گلوله - هر سرباز جبهه‌ی ابراهیم، در منی، هفتاد گلوله بر مقتل دشمن می‌زند: سر و سینه، مغز و قلب، گلوله‌ئی که شلیک شود و خطا کند حساب نیست. باید خود پیش بینی کنی، اگر دست و نشانت خوب نیست، بیشتر بر دار، ضعف مهارت را با تدارک بیشتر قدرت جبران کن، بهر حال در جبهه کم نیاری، اگر یک گلوله کمتر زدی سرباز نیستی، در جنگ شرکت نکرده‌ئی، در حج شرکت نکرده‌ئی. (۱)

بعضی از علمای اسلامی را عقیده بر آن است که سه ستون موجود در منا، صرف نظر از جنبه‌ی سمبولیک آن که در این مبحث دخالتی ندارد - علامت راهی است که ابراهیم، پسرش اسماعیل، را به قربانگاه می‌برد. زیرا منا، علاوه بر آنکه محل تشریفات رمی جمره است، قربانگاه عید اضحی، یعنی آخرین روز تشریفات حج نیز می‌باشد.

معمولاً کلیه‌ی زائران خانه‌ی خدا علاقمند شرکت در این تشریفات هستند ولی طبق یک اصل کلی مذهبی برای آن دسته از زائران غیر متمکن، ذبح قربانی تعهد آور نمی‌باشد. زیرا طبق تصریحی که به عمل آمده است آنان خود از گوشت‌های ذبح شده بهره‌مند می‌گردند. مراسم عید قربان در سراسر دنیای اسلام برگزار می‌شود. در شهرهای پرجمعیت، گوسفند‌های پروار را که به گردن آنان افساری نیز بسته شده است، می‌توان در خیابان، یا محوطه‌های مخصوص برای این مراسم خریداری کرد. بعضی از تأسیسات کشاورزی جهان اظهار نظر کرده‌اند که دوره‌ی تولید دامی، همه ساله مقارن با عید قربان مواجه بانکث می‌شود. در منا، تا کنون ضایعات گوشت به گونه‌ئی وحشتناک در تزیاد است زیرا بیشتر گوشت‌های ذبح شده در گودال‌هایی که با آهک پوشانده شده است، بلا استفاده دفن می‌شود. اخیراً مقامات سعودی در راه تأسیس کارخانه‌های بزرگ سرد کننده، و باروهای دیگری که بتوان گوشت‌های ذبح شده را حفظ نمود و بعداً به مصرف رساند سرمایه‌گذاری کرده‌اند. (۲). معمولاً گوسفند‌ها را راسی شماره می‌کنند. در مقام مقایسه، ۷۰ گوسفند یا بز، با یک گاو، یا یک شتر بالغ برابر است. در سال ۱۹۸۱ میلادی، در حدود یک میلیون رأس گوسفند در حج آن سال ذبح شده بوده است. هفتاد درصد آنها در روز اول، و ذبح نصف این در صد، بین صبح تا ظهر بوده است.

این عقیده که ۳۵۰،۰۰۰ رأس گوسفند لازم است تا طی چند ساعت آنهم در هوای آزاد به احترام قادر متعال ذبح شوند، از نقطه نظر مسیحیت که تشریفات قربانی شدنِ موجد خود را به طریق سمبولیک برگزار می‌کنند قابل درک نیست. همراه با اعمال بدنی ناشیه از طواف به دور خانه‌ی کعبه، عمل قربانی کردن، نشانگر حقیقی و غیر قابل انکار ایمان و خلوص فرد در حد بسیار عالی آن برای رعایت اصول سمبولیک یکی از شعائر دینی است. همین توجه عمیق و ایمان حقیقی به

اصول دین است که سرچشمه‌ی لایزال نیروی اسلام تلقی گردیده و به عنوان آخرین چاره در معارضه با آن، امور اجتماعی باید چنان فالب گیری و شکل گیرد که با این نیرو منطبق باشد. بیشتر اشکالات از آنجا ناشی می شود که هنوز راه تطبیق این اصول با حقایق اجتماعی معاصر را به دست نیاورده ایم و اگر در حل مشکلات خود در چهارچوب ضوابط اجتماعی موجود، اصرار و عناد شود، این اصرار منجر به عدول از اصل رعایت معنی خواهد شد و همین برهان قاطعی است که اسلام، در دنیای امروز با آن مواجه است.

سوابق شرک آمیز کلیه‌ی این شعائر مذهبی، از ایستادن در عرفات تا جشن و سرور عید قربان، هنوز تاریک و مبهم است. علمای اسلام، از قرار معلوم، جانب سکوت را رعایت کرده اند ولی هیچ استبعادى ندارد که باستان شناسان در آینده نظریه‌ی دیگری ابراز نمایند. چنین به نظر می رسد که لازم است از کلیه‌ی نوشته‌های موجود و باقیمانده از نویسندگان اسلام دست چینی تهیه نمود و آن را با سایر نوشته‌های موجود و باقی مانده در جهان، مقایسه و تطبیق نمود تا به حقیقت نزدیک تر شویم.

بعضی از علمای علم مردم شناسی، ایستادن به انتظار، در عرفات را اثری از سنت بجا مانده از نیاکان برای نزول باران دانسته اند. قبل از آنکه حضرت محمد (ص)، ماه کیسه را که ساکنان مکه بوسیله‌ی آن سال قمری را با سال خورشیدی تطبیق می کردند حذف نماید، مناسک حج ظاهرا در فصل پائیز، با بازار مکاره‌ی عکاز که به منظور برپاداشتن مراسم جشن و سرور برگزار می شده، مقارن بوده است. رسم افاده از عرفات به مزدلفه که پیش از اسلام، قبل از شامگاه شروع می شد، ممکن است نمایانگر آزار دادن خورشید در حال مرگ بوده است. سنگ انداختن در منی، طبق منابع اولیه‌ی اسلامی، زمانی آغاز می شد که خورشید از مدار نصف النهار گذشته و تکلیف تعقیب دیو خورشید را که احکام سخت آن با تابستان به انتها می رسید، پیشنهاد می نمود.

بر همین سیاق، توقف در مزدلفه، منزلگاه قرح، خداوند گرد باد و رعد، همراه با فریاد و هیاهوهای دیگر، ممکن است ریشه در یک کوشش مذهبی برای دعوت رعد و برق بمنظور نزول باران بوده باشد. در هر حال آداب و رسومی این چنین را همواره در سراسر جهان بویژه بهنگام شروع فصول سال میتوان پیدا کرد.

اهمیت سوابق مربوط به انسان شناسی هر چه قدر ناقص هم باشد در این است که به اصطلاحات دقیقی که به وسیله‌ی آنها پیامبر نظر خود را که از یک خدای برتر، خارج از جهان مادی و بالا تر از آنکه با تجربه بتوان آن را درک نمود، به مردم آن دوره قبولانده بود، اشاره می نماید. همان طور که قرآن یکباره و بغتاً از نا کجا آباد شبه جزیره‌ی عربستان با یک زبان نا آشنا و غیر قابل درک ظهور خود را اعلام نکرده بود بلکه از اظهارات مادی و سینه به سینه مردم زمان خود به نظم کشیده و مدون شده بود، به همان طریق نیز مرکزیت ثقل کلیه‌ی شعائر اسلامی، یعنی حج، نیز بر پایه‌ی همان شعائر و سنن دینی بنا گردید. کارها، کم و بیش، همان است که بود ولی معانی آن تغییر یافته بود تا منطبق با توسعه‌ی بی حد و حصر عالم وجود از دید گاهی تازه گردد. نتیجه‌ی این کشش و کوشش و پیدایش یک مذهب وایدئولوژی، شاهکار قدرت بود.

با حذف ماه کیسه، حضرت محمد (ص) انجام مراسم مذهبی را که در قید فصول دست و پا می زده‌ها ساخت و از آن پس زمام حج در هر موقع از سال قابل انجام گردید. خدای قابل پرستشی که مورد خطاب بندگان قرار می گرفت، از آن پس، همان خدائی بود که در پائیز، بهار، تابستان،

وزمستان بود. به موازات این امر، محدودیت هائی که برای نواحی مخصوص وضع شده بود، بر جای باقی ماند. در بعضی از مراسم دیگری که کل منطقه را در بر می گرفت ادغام گردید. تمام عرفات محلی برای ایستادن است، تمام مزدلفه محلی برای تأمل است و تمام منی، محلی برای قربانی کردن است. اینها، بطوری که گفته اند، از فرمایشات رسول خدا در سفر حجة الوداع به پیروانش بوده است.

نتایج مشابه دیگری نیز از تطبیق دقیق زمان برگزاری تشریفات کهن بدست آمد. تحریم های کهنه و قدیمی مربوط به مراسم مذهبی و عبادات، تعمداً به کنار گذاشته شد تا ناتوانی و عجز خدایان مشرکین، و عباداتی را که به پای آنها نثار میکردند، جلوه ی بیشتری داشته باشد ولی شکل و فرم عبادات را حفظ کردند. زیرا پیامبر خدا از ضعف و جهل مردمش آگاه بود. از اینکه بگذریم، وی میدانست که عبادت، جزئی از زبان بین المللی و متشکل از حرکات بدنی و اظهارات شفاهی است که به وسیله ی آنها بشر، عمیق ترین احتیاجات و ادراکات خود را به غیر، منتقل می نماید. توسعه ی قابل توجه اسلام، به ویژه در خاور دور، و افریقای استوایی، مدت ها قبل از آنکه قدرت سیاسی و نظامی اولیه ی آن خسته گردیده و به تحلیل رود، بدون شک مرهون پذیرش و جذب شعائر و مراسم محلی کشورهای تحت تصرفش بود که بعداً این نوع شعائر را با دیدی اجتماعی و فلسفی تر، با تکیه بر جهان شمولی آنها از دریچه ی چشم یکتا پرستی مورد مذاقه و تأیید قرار داده است.

## فصل دوم

### « سرمشق والگوی محمدی »

حضرت محمد (ص)، پسر عبدالله، از بنی هاشم و طایفه ی قریش در سال ۵۷۰ میلادی در مکه متولد گردید. این تاریخ، مقارن با زمانی است که طایفه ی قریش حاکم، همه روزه بر ثروت، قدرت، و موفقیت هایش افزوده می گردید. شهر کاروانی مکه، و شاید بنا بر نوشته هائی که از جغرافی دان معروف بنام بطلمیوس، از سده ی دوم میلادی برجای مانده است، شهر ما کوربا، از دوران قدیم یکی از مراکز بازرگانی مهم بوده است. زیارتگاهی که از نام آن پیدا است، و حرم اطراف آن، یا به عبارت دیگر محوطه ی قدس، محلی بود که طوائف بدوی که کنترل حمل ادویه و سایر کالاها بین عربستان جنوبی و مدیترانه را بعهده داشتند می توانستند در آن محل مال التجاره های خود را بدون ترس از حمله ی حرامیان رد و بدل نمایند. زیارت کعبه، علاوه بر عمل مذهبی آن، تجارت را به ویژه در چهار ماه حرام که طی آنها جنگ منع شده بود، تشویق می نمود. سایر حرم ها و معابدی که در شبه جزیره وجود داشت بهمان طریق عمل می نمودند و معمولاً انجام مراسم مذهبی و تجاری و داد و ستد را با هم انجام می دادند. ولی بنظر می رسید که مکه، از اهمیتی خاص برخوردار بوده است زیرا در جاده ئی استراتژیک بین یمن یعنی مرکز تمدن باستانی در حال افول و مدیترانه قرار داشته بود. در دهه های قبل از حضرت محمد (ص) حجم کالاهای بازرگانی افزایش یافته بود. قسمتی از این افزایش به علت نقل و انتقال مداوم ساز و برگ جنگی بین ایران و امپراطوری بیزانس بود که در نظم جاده های شمالی اختلال ایجاد می نمود. طوایفی که بر تجارت حجاز کنترل و نظارت داشتند نه فقط روز بروز بر قدرت آنان افزوده می شد بلکه بعلت تماس اینان با اقوامی که از سطح عالی فرهنگ برخوردار بودند، در راه آشنائی با تمدن نیز گام گذاشته بودند.

بخلاف عربستان جنوبی که به علت اوضاع خاص جغرافیائی، یعنی ریزش باران بیشتر و سیستم آبیاری و زراعت قدیمی، ناگزیر بر تشکیل نمونه های مختلفی از فتودالیسم، توأم با آداب و رسوم سلطنت خدادادی گردیده بود، خشکی و لم یزرعی قسمت شمالی و مرکزی عربستان چنان بود که اجتماع، منحصر در خط ایل و طایفه و قبیله فنج گرفته بود و چیزی که شباهتی به ایالت و یا دولت در آن قسمت ها به چشم خورد بطور واقعی موجود نبود. اگرچه جمعیت خانه نشین و غیر مهاجر، بیشتر از گروه بادیه نشین و یا خانه بدوشان بود، معذک تفوق، با عرب بیابان گرد بود که قدرک تحرک عالی و مهارتش در جنگ وی را قادر ساخته بود، تا روستائی جا افتاده، و جا گیر شده در چادر، و یا زارع بی نوا، یا جوجه بازرگانان را مطیع و منقاد خود ساخته و حتی از آنان باج هائی تحت عنوان حق الحفاظه که مورد درخواست تبه کاران محلی بود، اخذ نمایند. در حقیقت، نمیتوان در این دوره، وجه تمایزی بین چادر نشین و خانه نشین غیر مهاجر در سراسر جزیره قائل شد. همواره یک نوع بسط و توسعه ی مداوم برای عرب آریستوکرات و رمه دار شتر، از مجرای پرورش دهندگان محقر گوسفند و بز، برای ورود به مرحله ی کشاورزان بزرگ و زارعین خرما که در اقامتگاه های دائمی (خانه های محروس فردی) در اطراف واحه ها زندگی می کردند، در جریان بوده است. زندگی عشیره ئی تنها نوع موجود از سازمان اجتماعی در شبه جزیره بود. هر فرد، خود را وابسته و متعلق به یک گروه از اقوامی می دانست که ادعای نمودند، نشان از خانواده هائی اصیل و حقیقی دارند. همبستگی آنان با این گروه با نزدیکی به قرابت آباء و اجدادی محکم تر می شد. وفا



داری و حق شناسی، در حد شیاع آن، در خانواده وجود داشت و سپس به خاندان و پس از آن نسبت به گروهی کوچک از خانواده های وابسته و بعد از آن، به آن دسته از اعضای دور خانواده که بهنگام احتیاج و نیاز حمایت آنان مفید تشخیص داده می شد. نمونه ی فوق رامیتوان به بزرگترین گروه ها که در همبستگی مؤثر اجتماعی آن دوره نقش مؤثر داشته اند قلمداد نمود.

شترداران را به تعبیری می توان آریستوکرات های نظامی خواند زیرا تسلط خود را بر کل طبقه ی چادر نشین، یعنی طبقه ئی که آنان را از نقطه نظری و لادت و مهارت های ذاتی اولی تر از خود تصور می کرد، گسترانده بودند. با این وصف هنوز، تا تمکن، فاصله ئی بسیار زیاد داشتند و در سالهائی که محصول، چندان رونقی نداشت، برای رفع گرسنگی، ناگزیر دست توسل به سوی چادر نشینان دراز می کردند. غذای معمولی آنان شیر شتر و بعضی مواد خام مانند خرما بود. برای رفع احتیاجات خود محصولات تولیدی خود از قبیل پوست خام، چرم، و یا دام را با سایر محصولات مورد لزوم مبادله مینمودند.

چون برای ذخیره ی مواد چیزی باقی نمی ماند، کلیه ی افراد گروه مستقیماً در امر نگاهداری رمة، به نحوی از انحاء مشارکت داشتند. بنابراین سازمان اجتماعی قوم، اگر چه از نقطه نظر نظامی سلسله مراتب در آن رعایت می شد مع الوصف مساوات و برابری در آن سازمان حکمفرما بود. سرکردگان قوم معمولاً با دقت انتخاب می شدند و در این انتخاب، سالمترین، جنگجو ترین و مسلط ترین فرد در راه شناسی، یعنی کسی که راه های بیابانی را خوب بلد باشد، همواره گوی سبقت را از دیگران می ربود.

در بعضی موارد، پرتحرکی رمة داران شتر، آنان را قادر می ساخت که خود را در تجارت باراه های دور که جنبه ی تشریفاتی و لوکس هم داشت از قبیل تجارت برده و ادویه جات دخالت داده و حتی آن را به انحصار خود در آورند. طایفه ی قریش، کنترل مکه و زیارتگاه موجود در آن را از قرن پنجم میلادی تحت نظر سر کرده ی خود «قاضی» در دست داشتند. در زمانی که مقارن با تولد حضرت محمد (ص) بود، کاروان های قریش همواره متوجه و راهی چهار نقطه ی عمده بودند. شمال و غرب، از طریق سوریه و مدیترانه، جنوب و شرق، از طریق یمن و خلیج فارس، همانند سایر سرکردگان طوائف، قریش نیز، پایه های نفوذ و قدرت خود را بوسیله ی عقد اتحاد با قبایل همسایه محکم و استوار ساختند. در حقیقت آنان، علاوه بر دست داشتن اولویت و رهبری در تجارت شبه جزیره، حکمرانی یک کنفدراسیون مهم نظامی را نیز بر عهده گرفته بودند.

یک شهر کاروانی نظیر مکه حتی در استاندارد عربی، غیر طبیعی بنظر می رسید. بیشتر شهر های مهم ناحیه یا در اطراف محوطه ی کوهستانی مانند طائف، در جنوب مکه، و یا واحه هائی مانند مدینه یا خیبر، قرار گرفته بود. در اینگونه موارد شهر، مرکز برقراری ارتباط بین بادیه نشینان و زارعین بود و این همان محلی بود که فرآورده های حیوانی با محصولات کشاورزی مبادله می شد. مکه، از این امر مستثنی بود. صرف نظر از چاه شور مزه زمزم که آب موجود دبسختی کافی برای شهروندان مکه و دامهای آنان بود، در دره ی خشک و بی آبی قرار گرفته بود که کشت و زرع در آن غیر ممکن بود بنابراین، ثروت آن منحصر از طریق تجارت تحصیل می شد و شهروندان آن در مقام مقایسه با سایر شهرها، بیشتر وابسته به قشر زیربنائی بدوی بودند. حرم مکه، با چاه موجود در وسط آن، در حقیقت، تنها علت ماندن در شهر بود.

احتمالاً علاوه بر امکان اهمیت فلکی آنها، ۳۶۰ بیتی که در اطراف کعبه جای داده شده بود، هر

یک نمایانگر انواع و اقسام حیوانات، یا اشیائی بود که بنحوی از انحاء، منجمله از طریق خون به قبیله یا خانواده‌ئی مرتبط و بعنوان سمبلی از طرف آن قبیله یا طایفه پذیرفته شده بود تا قرینه، یا اماره‌ئی برای پیوستگی به حرم شریف باشد. نمونه‌ئی از این علقه و وابستگی را در این دوره در اطراف مقر سازمان ملل متحد از طریق برافراشتن پرچم کشورهای عضو سازمان، مشاهده می‌کنیم. بنظر می‌رسد خدای مکّه، «هبل» که از طریق مجسمه‌ئی ساخته شده از عقیق جگری، به نمایش گذاشته شده بود، در اصل، سمبلی از عهد خزاعه، حکمرانان مکّه قبل از عزل آنان توسط طایفه ی قریش بوده است. از بعضی از مآخذ چنین برمی‌آید که «قصی ابن کلاب» که مکّه را از ید خزاعه خارج نمود، مجسمه‌ی الهه‌های معروف عزی و منات را از سوریه به آن محل آورده بود. شواهد کمی در دست است که در زمان حضرت محمد (ص) اعراب بادیه نشین، بابت پرستان، پیوستگی نزدیک داشته باشند. اگرچه در جنگی که متعاقب آن حضرت محمد (ص) دین اسلام را رسماً اعلام نمود، اعراب بدوی بت‌هائی را به عنوان علم با خود به میدان کارزار حمل نموده بودند از دریچه‌ی چشم بیشتر اعراب، علقه و پیوستگی به سمبل قبیله‌ئی یک نفر چندان منافاتی با عقیده‌ی عمومی یکتا پرستی نداشت. شواهدی در نوشته‌های اولیه موجود است که حتی عقاید و نظرات یکتا پرستی به شدت در آن دوره رواج نیز داشته است. (در حقیقت نام عبدالله یا بنده‌ی خدا، بطور اعم مورد استعمال داشته است و مانند سایرین، نام پدر پیامبر نیز بوده است). امکان دارد، عقاید یکتا پرستی توسط مسیحیان و کلیمیان تازه گرویده به آن ادیان بین اعراب منتشر شده باشد، زیرا کسی که بنحوی جدی علاقمند به مذهب و مشتاق به بالا بردن استانداردهای علمی و فرهنگی خود باشد، همواره مایل به تماس با فرد یا افراد اهل کتاب است ولی بسیار کودکانه است اگر تصور کنیم «یکتا پرستی» و دانستنی‌های مربوط به آن الزاماً در انحصار این دو اجتماع یاد شده بوده باشد. زمانی که سمبل عبودیت سیستم اجتماعی حاکم، یعنی گروه اقوام خویشاوند و قدرتمند از پرستش خدائی از بین سایر خدایان، به یکتا پرستی تغییر شکل داد، منطق فکری آنان نیز بدون شک از این تغییری بهره نبرده است. حضور سمبول‌های جو و واجور و متعدد در اطراف میدان ورودی کعبه، باید نظر قبایل را نسبت به اشیائی که در متحد نمودن، و نه تفرق آنان، بگونه‌ئی مؤثر بوده است جلب نموده باشد. بویژه، در جامع نسب فرضی آنان، عدنان، ابراهیم و اسماعیل، یعنی حنیف اصلی یا اولین مؤحد زمان. در زمان حضرت محمد (ص) معنای کلمه‌ی الله، به معنای ساده‌ی خدا، تحقیقا به عنوان یک مفهوم، درک و شناخته شده بود. تنها چیزیکه کم داشت جنبه‌ی پرستی آن بود، و بالا تر از آن، کتابی مقدس، که عرب زبان آن را درک کند.

عرب چادر نشین آن دوره ممکن است از داشتن مختصات فردی که بتوان وی را یکی از افراد «مردم» خطاب نمود بی بهره بوده باشد زیرا در آن دوره‌ی مورد نظر، هنوز اجتماعی با فرهنگ مشترک و اتحادی دینی بر پایه‌ی یکی از کتاب‌های آسمانی به وجود نیامده بود. می‌توان گفت که آنها فقط بربر نبودند. مع الوصف، بدون آنکه از کتابت بوئی برده باشند، اشعاری غز و شیوادر قالبی هنری و بسیار پیچیده می‌سرودند و گویانکه هیچیک از این اشعار تا پیش از سال ۷۰۰ میلادی مدون نگردیده بود. پس از چاپ اولین قرآن - بسیاری از آنها، صدها سال بوسیله راویان حرفه‌ئی و یا از برخوانندگان شعر که دانش خود را از پدر به پسر، نسل اندر نسل منتقل نموده بودند، عنداللزوم فرات می‌شد. اگرچه بسیاری از اشعار جعلی و ساختگی ممکن است در کلکسیون اشعار قبل از دوره‌ی اسلام داخل شده باشد، با این وجود، به اندازه‌ی کافی اشعار اصلی اولیه بجای مانده بود تا

تصویر قانع کننده ئی از ارزشهای شعری بادیه نشینان بدست دهد و متعاقب آن پیامبر اسلام نسبت به حذف، جرح و تعدیل و تغییر آنها اتخاذ تصمیم نماید.

در سیستم ارزشهای انسانی اعراب بادیه نشین، یکی از مفاهیم مهم و پیشرفته شده «مروت» بوده و آن را چنین معنی می نمودند: - شجاعت در جنگ، صبر در مصائب، پافشاری در انتقام، حمایت از ضعیف و مخالفت با قوی در غیاب هر قدرت مرکزی. همبستگی قبیله ئی تنها مرجع برای حمایت فردی بود. چنان پنداشته می شد که محسنات یک قبیله، همواره به صورت توارث در آن قبیله باقی می ماند. یک فرد، چون خون نجبا در رگهای او جریان داشت نجیب باقی می ماند.

آزادی فردی، درباره ی انتخاب بین راههای مختلف، به شدت محدود بود. افتخارات قبیله و اطاعت از نورم های آن تحت هر اوضاع و احوال، لازم الرعایه بود. بخشش و جوانمردی، که صفتی ممتاز در نظر گرفته می شد، به صورت مهمان نوازی مسرفانه در باره ی هر فردی که خود را تحت حمایت قبیله قرار میداد به اجراء در می آمد و این، بیشتر بخاطر پرستیژ و اعتبار قبیله ئی و رؤسای آن بود و نه به اعتبار رعایت حال دیگران. قدرت قبیله در ثروت و دلاوری آن در جنگ بود که این هر دو قابل قیاس با بزرگی یا کوچکی قبیله و افراد آن داشت.

طایفه ئی بزرگ و متمول مانند قریش، همواره ارباب رجوع هائی زیاد، و یا قبایل کوچکتری را (معمولاً دشمنان قبلی که تحت انقیاد در آمده بودند) که به آنان متکی بودند، یدک می کشیدند. جنگ و نزاع در داخل قبیله همواره بعنوان یک اپیدمی، هراز گاهی شایع می شد و این، جزئی لایتجزی از قبیله نشینی بود. البته، طبق نظم و نسق موجود، صرف نظر از تحریم جنگ طی چهار ماه مقدس سال، کهنه سربازان قبیله همواره سعی می نمودند تا از دست زدن به ریسک های غیر ضروری و حیف و میل افراد اجتناب نمایند. هدف از غزوه، که طبق رسم و عادت انجام می شد آن بود تا قبایل دشمن را از گله ها و شتران خود دور نگاهداشته و آنها را حتی الامکان از حیز انتفاع خارج سازند. چنانچه قبیله ی مغلوب، مواجه با قحطی و گرسنگی می شد، چاره ئی نداشت جز آنکه خود را تحت حمایت قبیله ئی قوی تر قرار دهد و تحت همین شرایط و اوضاع و احوال بود که از ادغام دسته ها و قبایل کوچک با یکدیگر، کنفدراسیون های بزرگ مانند طایفه ی قریش بوجود آمد.

سازمان زندگی عشیره ئی، در معنای اصلی و یونانی آن، به گونه ئی آریستوکراسی بود. رؤسای قبیله، اقتدار خود را از «نجابت خون»، «نجابت شخصیت»، ثروت، کفایت و تجربه ی خود به دست آورده بودند. اصل موروثیت به رسمیت شناخته شده بود ولی نه به طریقی که حکومت کند بلکه فقط راهنما باشد. سر کرده و لیدر یک گروه قبیله ئی بهنگام احتیاج، متعلق به خانواده و اقوام خود بود. هیچ نوع تشریفات رسمی برای انتخاب سرکردگان قبیله و یا انتقال سرکردگی از پدر به پسر موجود نبود - رئیس، با رأی عمومی ریش سفیدان قبیله انتخاب می شد و مسئولیت رهبری را بر عهده می گرفت. موفقیت وی در انجام امور محوله موقعیت وی را مستحکم تر می نمود و قصور، و بخت بد وی، از اعتبار او می کاست. وجود نداشتن اتفاق آراء برای انتخاب رئیس به مباحثه و جدل می کشید که گاهی کشتار طرفین را نیز به دنبال داشت. پیران قوم، همیشه این خطرات را احساس می کردند و می دانستند که نزاع و ستیزه ی داخلی در کل اجتماع آنان اثر سوء بر جای خواهد گذاشت. بنا بر این رئیس عرب اگر چه از نقطه نظر شخصیت ذاتی خود، صاحب قدرت گردیده بود مع الوصف در صدور دستورات مربوط به تنبیه فرد، یا افرادی از هم قبیله ئی های خود، قدرتی ناچیز

داشت. اینان خود را مطیع آن دسته از ضوابط می دانستند که در طول اعصار و قرون در زندگی اجتماعی و اقتصادی گله داران بادیه نشین رسوخ و مقبولیت عام یافته بود. از نقطه نظر سیاسی، اعراب بدوی، محافظه کار و در بند مساوات بودند. می دانستند که امنیت در کنف رعایت آداب و رسوم آباء و اجدادی افراد است. هیچ کس را نمیتوان گفت که از نقطه نظر ذاتی بهتر از دیگری است مگر از طریق اعمالی که انجام داده و یا از طریق تفوق خونی وی. بطور کلی نظریه ی مزبور که رعایت دین رسمی در آن سهمی ناچیز داشت، به حق، بنام «انسانیت قبیله ئی» خوانده می شده است. بقا و پیشرفت قبیله، هدف غائی و نهائی، و تنها استاندارد بود که فضیلت های انسانی را با آن اندازه می گرفتند. عضو قبیله طرز تفکری را که متضمن پذیرش اصول جبر و تفویض بود رد می نمود. بالعکس، روستائی زارغ به آن عقیده مند بود و در محیطی که در آن زندگی می کرد خود را با آن منطبق می نمود. و به طور خلاصه، خود را به گونه ئی در بست در اختیار قوانین طبیعت تا آنجا که به آنها واقف بود قرار می داد. ایمان، معیار تشخیص گذران و معیشت، مدت حیات، تعداد فرزندان، و به عبارت دیگر خوشی ها و تألمات او بود. در اوضاع و احوال و شرایط موجود در صحرا، این مسائل خارج از کنترل و اراده ی انسان بود. بهر حال در لفافه ی این پارامترها، این انسان بدوی و بیابانی آموخته بود که خوشبختی و موفقیت، در گرو نظام اجتماعی است و اگر وجود نداشته باشد، نزاع و دعوا و دیگر هیچ. این زاهد منشی بیش از حد، و سرانجام بدبینی، به راحتی فرد، در حد توقع وی کمک ننمود. شواهد ناقصی از اعتقاد به حیات پس از مرگ در دست است. اگر چه در یکی از اشعار معروف سروده شده پیش از اسلام به عنوان روز داوری به آن اشاره شده است و شاید شاعر، این روز را از منابع مسیحی اقتباس نموده باشد. اعتقاد به بقای فردی، زمانی تعمیم یافت که استنباط شد تنها راه عملی و اطمینان بخش برای توسعه و توفیق مالکیت اشتراکی و اجتماعی قبیله، ذرائع لغت خلاصه شده است.

از نقطه نظر فرد، بسیاری از لذات دنیوی از قبیل زن، و شراب موجود بود که می توانست خودش را با آنها تسلی دهد::

«کباب بریان و شراب، سپس یک سواری آرام و موزون،  
برکوهان شتری آزموده و قابل اطمینان که زیر فشار صاحبش با سرعت باد،  
پهنای دشت، و ذره ی کوتاه و کوچک را طی طریق می کند،  
زنان مرمرین سینه، سفید و زیبا، با چتر زلف طلائی و آویزان،  
در میان جامه هائی لطیف چون برگ گل،  
متمول، خوش گذران و راحت طلب و به هنگامی که رامشگرِ عود نواز،  
آهنگ های نرم و شیرین سر می دهد،  
این لذایذ، برای ظرفیت مختصر ما بس است.  
زمان، یعنی تغییر و زمان یعنی نادانی و نادانی یعنی مرد،  
ثروت و آرزو، بزرگ و کوچکش، همه، یکی است زیرا مرگ همه راست است. (۱)

در مکه، همانند سایر قسمت های پر جمعیت شمالی و مرکزی عربستان، بسیاری از فرضیات و معتقدات اجتماع بادیه نشین کم و بیش در بوته ی فراموشی گذاشته می شد. پیشرفت تجارت،

محیط اجتماعی نوینی را که در آن وجه نقد، جایگزین ترتیبات ابتدائی معاملات پایاپای قبلی بود به وجود آمده بود. و چون منافع حاصل از خرید و فروش کالاها را به منظور انجام معاملات آنی همواره در دسترس خود داشتند، جوجه بازرگانان قبیله، پس از مدتی کوتاه، به صورت کاپیتالیست های منطقه درآمدند. توسعه ی اقتصادی جدید، جایگزین پیشرفت قبیله ئی شد و ارزش های تجاری جدید، اعتبار و ارزش سیستم اشتراکی کهنه را بر انداخت.

به موازات آن، اختلاف در توزیع عادلانه ی ثروت در مقام مقایسه ی افراد با یکدیگر بارز تر گردید. در بطن اجتماعی قبیله، فقر، مانند ثروت بین افراد قسمت می شد. در سال های قحطی یا خشکسالی، همه، گرسنه بودند، از صدر تا ذیل و از رئیس تا برده های منازل. و در وفور نعمت، یعنی زمانی که گله ورمه فراوان بود، همه گوشت مصرف می کردند و از صله و انعام سران، برخوردار می شدند. در همین برهه از زمان، و در شرایط اجتماعی و پیش بینی نشده ی مکه، تقسیم طبقاتی اذن دخول یافته بود. اغنیای غنی تر می شدند و بسیاری از افراد جامعه از قبیل بردگان، بیوه ها، یتیمان، و مردمی که بگونه ئی نه گله ورمه داشتند و نه متاعی که آن ها را با متاع دیگر معاوضه کنند، بی نوا تر. جامعه ئی بر پایه ی فرد پرستی، خشن و بی رحم در شرف تکوین بود و برای اغنیای و گروه ممتاز جامعه، فرصت هائی اجتماعی و فرهنگی تا به این حد، هیچگاه به دست نیامده بود. برای تهی دستان یا آنان که در کوره راه بی نوائی گام گذاشته بودند، زندگی قبیله ئی موجود، دیگر صالح برای عرضه ی تأمین اجتماعی به آنان نبود.

این هیجانات و تیرگی روابط در اجتماع که به ویژه در عشیره های رقیب که طایفه ی قریش را پایه گذاری نموده بودند، بی تأثیر نبود. به هنگام تولد حضرت محمد (ص)، مسابقه ی قدرت و پرستش بین قبایل بنی هاشم و عبد شمس به اوج رسیده بود. در این هنگام عبد المطلب، جد پیامبر، رهبری بنی هاشم را به عهده داشت و از اهمیت ویژه ئی برخوردار بود. وی چاه زمزم را کنده بود و از طرف عمومی خود مأموریت خوار و بار رسانی و تأمین آب زوآربه وی محول شده بود. هم چنین از طرف پدرش هاشم، امتیاز معاملات بازرگانی با سوره رابه ارث برده بود. بهر حال، وی، در پایان عمر، بیشترین امتیازات رابه عبد شمس و نفال، در قبیله ی رقیب واگذار نمود. پس از این ماجرا، پدر محمد (ص)، عبدالله، هر آنچه باقی مانده بود بر عهده گرفت ولی در یکی از سفرهای خود به غزه، با آنکه سنی از وی نمی گذشت، با زندگی بدرود گفت. همسر عبدالله، آمنه بنت وهب، از قبیله زهره، در زمان مرگ عبدالله، یا پسر عم خود محمد (ص) را در شکم داشت، یا اینکه، تازه وضع حمل نموده بود. مائترکی که به آمنه رسید بنا بر قولی، عبارت بود از یک بنده، پنج شتر، و تعدادی گوسفند. خودش، در زمانی که پسرش فقط شش سال داشت دعوت حق را لبیک گفت. از دوره ی کودکی پیامبر، که ارزش تاریخی آن با آنچه افسانه وار، و یا در کتب مذهبی ذکر گردیده متفاوت است، کم می دانیم. اطلاعات دسته ی اخیر شامل داستان هائی است که بر مواجهه ی مؤثر محمد (ص) با مردان مقدسی که بلافاصله سرنوشت روحی وی را تشخیص داده بودند دلالت دارد و یا حکایاتی درباره ی فرشتگان جراحی که سینه ی او را شکافته و قلب وی را قبل از آنکه در جای خود قرار دهند پاک و منزه نموده بودند. طبق آداب و رسوم قریش، برای محمد (ص) مادری رضاعی که شیردادنش رابه عهده داشته باشد، از یکی از قبایل عرب انتخاب شد. اعراب را عقیده بر این است که تنفس هوای خالص صحرا، در زمانی که طفل تحت نظر دایه است، برای سلامت طفل مفید

است (این رسم و عاداتی است که در بعضی از جوامع روستائی منجمله ایرلندی ها، نیز رایج است. و بر همین قیاس ، ازدواج بین قیایل ، که اتحاد و بیعت بین آنان را مستحکم تر خواهد نمود. موضوعی که در باره ی محمد (ص) از اهمیت بیشتری برخوردار است ، این است که اقامت موقت وی در صحرا، درس شکل پذیری، نامبرده را با نحوه ی سخن گفتن کونا و مختصر اعراب بدوی آشنا نمود (و این همان است که به آن ایجاز می گویند). این نحوه سخن گفتن، از مختصات ویژگی های سخن قرآن است.

بسیاری از مسلمانان که اصول دینی اسلام را بدون چون و چرا «سخن خدا» می دانند، از اعتراف به اینکه تأثیرات ادبی، در تشکیل قرآن بی تأثیر نبوده است اکراه دارند. فرض بر این است که محمد (ص) بالغ و پخته، هنگامی که اولین وحی، درس تقریبی چهل سالگی به وی نازل شد، امی و بی سواد بوده و این همان است که عرفا آن را از معجزات الهی می دانند. به یقین معلوم نیست که محمد (ص) بی سواد بوده باشد و محتملا مانند دوستان و همگنان خود سواد در حد ابتدائی داشته است. لغت امی مذکور در قرآن واحادیث ممکن است دلالت بر آن داشته باشد که او فقط قادر به خواندن نبوده است و این در صورتی است که بپذیریم وی، عرب زبانی غیر کلیمی بوده است که هیچ نوع آشنائی با کتاب مقدس یهود و نصاری نداشته است. شهره بودن محمد (ص) به بی سواد در هر حال دلیل بر ثبوت اصل اعجاز قرآن نیست (۱). همانگونه که قبلا گفته شد، شاعران بزرگ قبل از اسلام، و نیز، راویانی که اشعار آنان را نقل می نمودند، همه بی سواد بودند. محمد (ص) به شرحی که بعدا خواهد آمد، از این شاعران مشرک نفرت داشت و تشابه گفته های آنان با سوره های قرآن را انکار می نمود و بهمین علت است که می توان ادعا کرد که وی از بعضی از رموز علم بیان و تعبیرات و استعارات این شعرا آگاهی داشته است. همراه با سایر مردم مکه، محققا در بازار مکاره ی عکاز، نیز شرکت می نموده و از مسابقه ئی که شعرا برای ربودن جایزه در آن شرکت می نمودند مستحضر بوده است. (۲). بنابراین، می توانیم عقلا بپذیریم که محمد (ص)، گرچه در یکی از بهترین خانواده های مکه زاده شده بود، در دوران طفولیت و شباب مزه ی فقر، با ضافه صمیمیت خاص موجود در زندگی بادیه نشینی را که به وسیله ی آن عواطف بشری به عنوان سرپوش و عایقی برزبر حقایق موجود در صحرا، سایه افکن می شود، چشیده بود. وی سخن ساده و خالص اعراب را از بادیه نشینان و شاعران نشان گرفته بود. و شاید با عقاید یکتا پرستی، منقولات کتاب مقدس، و متون فولکلوریک، که پایه های حقوق مدنی و دینی کلیمیان بر آن بنا شده بود و مشرکین اسماعیلی خود را با اقوام اهل کتاب ساکن در ناحیه، و نیز مسیحیان نجران و یهودیان یثرب، واحه ی مسکونی واقع در شمال شرقی، شریک می دانستند، آشنائی قبلی داشته است.

پس از رحلت مادر، محمد یتیم که در آن موقع هشت ساله بود بخانه ی عموی خود، ابوطالب، که پس از مرگ عبدالمطلب، رهبر قبیله ی قریش شده بود نقل مکان یافت. بر حسب روایاتی، ابوطالب، بعضا برادرزاده اش را در سفرهای سوریه با خود به همراه می برد و در این سفرها بود که محمد (ص) با دیر نشینان سوری آشنا شد. در هر حال شواهدی چه از قرآن و چه از احادیث در دست

۱- ما مسلمین بر آن باوریم که قرآن یکی از معجزات پیامبر اسلام بوده است (مترجم) ۲- از این نوع مسابقات در کنگره شاعران، یا رامشگران ایالت والس در انگلستان برگزار می شود. همان است که به آن Welsh Eisteddfod می گویند.

نیست که محمد (ص) با عقاید و یاروش های دینی مسیحیان، آشنائی کامل داشته باشد. مانند هر فرد دیگری در مکه، احتمالاً نامبرده نیز در شعائر دینی بت پرستان در اطراف کعبه شرکت می نموده است. داستانی که طی آن گفته شده است ابوطالب، صرف نظر از علقه و محبتی که به محمد داشت، از صدور اجازه ی ازدواج محمد (ص) با دخترش تنها به علت تهی دستی وی، امتناع نموده بود تا اندازه ئی قابل قبول است.

صرف نظر از تمایل تذکره نویسان در باره حضرت محمد (ص)، منابع اولیه ی تاریخی بر ظهور شخصیتی قانع کننده صحه گذاشته است. وی محققاً از سلامت کامل جسمانی برخوردار بوده و به شدت زیرک بوده است. ارتفاع قد وی متوسط (برای عرب بادیه نشین بطور معدل ۵ فوت و نه اینچ است) و بنیه ئی قوی داشته است. پیشانی بلند و برجسته، بینی اش منحنی، رنگ چشمانش سیاه مایل به قهوه ئی بوده است. موهای سرش ضخیم و مجعد و پوست بدنش کمی از رنگ پوست یک عرب معمولی روشن تر بوده است. بهنگام ناراحتی و عصبانیت ضربان رگ شقیقه اش کاملاً محسوس و قابل رؤیت بوده است. دهانش بالنسبه بزرگ و لیخندی مطبوع داشته است. با سرعت گام برمیداشت و هنگامی که به عقب برمی گشت تا اطراف را مشاهده کند تمام بدن را به گردش درمی آورد. در انسان اثر می گذاشت که شخصی پر انرژی است ولی همگنانش وی را در حد غیر معمول کم حرف، خاموش و خویشتن دار می شناختند. بهنگام صحبت، کلامش موجز و مختصر، در باره موضوع، وبدون شرح و بسط بود. بنظر می رسید وی شخصی بود با طرز تفکری جدی و درون گرا، در اجتماعی که اگر مردان آن هیجان انگیز، افراطی، لاف زن، و پرگو باشند، چندان خارق العاده نیست.

شاید همین مختصات اخلاقی و فکری، در پس پرده ی سن بوده است که لقب امین را برای محمد (ص) به ارمان آورده بود. کاردانی، حضور ذهن، و بصیرت او بعد ها در زندگی سیاسی وی نقش مؤثری را ایفا می نمایند. بدون شک، آگاهی به همین خصوصیات اخلاقی و قوه ی درک استثنائی اوست که بیوه ئی سرشناس بنام خدیجه، بنت خویلد، را بر آن داشت تا نامبرده را ابتدا به صورت مباشر، و بعد ها بنام شوهر، وارد زندگی خود نماید.

بنظر می رسد که خدیجه بهنگام ازدواج با محمد (ص)، چهل ساله و قبلاً مادر تعدادی فرزند بوده است. محمد (ص)، در این موقع بیست و پنج سال داشت. چون خدیجه بعد ها برای وی چهار دختر و تعدادی پسر آورد (پسر ها همه، در سن طفولیت تلف شدند)، ممکن است به فکر فردی خطور کند در حالی که دختران به محض رسیدن به سن بلوغ راهی خانه ی شوهر می شدند، در سن سی سالگی، یک زن، بیش از حد معمول بالغ است و چه بسا ذکر سی سال سن نیز برای خدیجه کفایت می کرد. ولی شاید تذکره نویسان اولیه بر آن بوده اند تا در ذکر سن حقیقی خدیجه مبالغه نمایند تا بر مسن تر بودن وی بر شوهر تأکید گذاشته باشند و این مطلب را نیز القانمایند که به عنوان زنی صاحب جاه، خدیجه، محمد را صرفاً برای خود انتخاب نموده بوده است.

چنین بنظر می رسد که محمد (ص) و خدیجه، صرف نظر از دست دادن پسران خرد سال خود، طی پانزده سالی که با یکدیگر زندگی می کردند راضی و خوشنود بوده اند. در اجتماع پدرشاهی اعراب در گذشته، شخصیت فرد، حتی شناسائی و به رسمیت شناختن وی، تا حدی بستگی به فرزندان وی داشت. معمولاً کنیه ی یک فرد از اولین فرزند ذکور وی گرفته می شد. به محمد (ص) به عنوان مثال، ابوالقاسم یا پدر قاسم می گفتند.

حسب الظاهر مرگ فرزندان ذکور برای محمد (ص) باید اسف بار بوده باشد. در سایر جهات و به صورت ظاهر، بقیه ی عمر محمد (ص) را می توان گفت که خجسته و توام با موفقیت، خوشی و سعادت بوده است. خانواده ی وی متمکن نبود. در عوض، در رفاه به سر می برد و مورد احترام و اعتماد عمومی بود. ظاهراً ازدواج این دو، با یکدیگر، خوشبختی و خوشحالی فراوان به دنبال داشته است. محمد (ص)، که مرتباً به سوریه سفر می کرد چنین بنظر می رسید که در مفارقت از منزل، نه از کنیزان، و نه از ازدواج موقت که هر دو در آن زمان متداول بود، استفاده نموده باشد و شاید قابل تصور باشد که خدیجه که معمولاً عادت در دیکته کردن عقاید خود داشته است، در این مورد نیز بی علاقه نبوده که شوهری بکروتک زنه، داشته باشد. برای مابی فایده است که درباره ی علل روانی که در سن چهل سالگی محمد (ص) را بر آن می داشت که بیشتر اوقات خود را در انزوای کامل مانند راهبان سوری، یا فال گیران عرب بسر برده و در افکار خود فرو رود، اندیشه کنیم. در هر اجتماع، هنرمندان و متفکرین، به خلاف سایر افراد مردم، راغب و مشتاق بر گوشه گیری بوده و علاقه مندند اوقات خود را بخود اختصاص دهند. ممکن است محمد (ص) از زمان تولد، جزو این دسته از افراد بوده است. النهایه، پس از رسیدن به یک پایه ی مشخصی از سعادت مادی، خود را آزاد یافته است تا به خلوت تنهایی و ایده آل خود روی آورد. در اجتماعی که بیشتر آنان از نعمت سواد بی بهره بوده و از مواهب و مزایای فرهنگی پیشرفته و یا تاریخی بوئی نبرده بودند، تنها چاره، و مفر برای افرادی که از روح خلاقیت برخوردار بودند، وارد شدن در سلک شعر بود. محمد (ص)، که اگر ما به وی افتخار تألیف و تصنیف قرآن و یا حداقل قسمت اعظمی از آن را بدهیم (همانگونه که جماعت غیر مسلمان این کار را می کنند)، بدون شک، از نبوغ شعری برخوردار بوده است. اگر وی تشخیص داده بود که شاعری در شأن وی نیست به این علت بوده است که وی ارزشهای اجتماعی و هنری شاعران عصر خودش را قبلاً دیده و آنها را نفی نموده بود. وی نیک می دانست که به عنوان یک مدیحه سرا و هجونویس، همواره شاعران، مبلغ رؤسای قبایلی که آنان را در استخدام خود داشتند بودند. و این همان نقشی است که اغلب روزنامه نگاران امروز عرب، آن را بر عهده دارند. اگر چه عقیده ی عمومی برای این بوده است که شاعران از قدرتهای مافوق طبیعی برخوردارند (ومی گفتند که آنان جیره خوار و مُلهم از مبادی آن سوئی از قبیل شیاطین واجنه می باشند) ولی بنظر می رسید که اینان به شدت با احتیاجات جامعه ی در حال تغییر خود و مردم آن یعنی افرادی مانند محمد (ص) که به دنبال اصل یک پارچه نمودن قوم خود بود، فاصله می گرفتند. اینان، در حقیقت تخم ستیزه جوئی و نفاق را که مورد لعن و نفرین عرب بادیه نشین بود، آبیاری می نمودند.

برای مردمی متفکر، البته راه چاره و گریز از این اجتماع، توسل به دین بود. شواهدی در دست است که بعضی از همگنان محمد (ص)، و یا نزدیکان آنان به مسیحیت گرویده بودند. در یثرب و خیبر، و بر همین قیاس، یمن، بعضی از روستائیان در سلک پیروان حضرت موسی در آمده بودند اگر چه مطمئن نیستیم که آنان تا چه حد به کتابهای مقدس عبری دسترسی داشته اند. یا اینکه تا چه حد، خاخام های یهودی آنان را، در ردیف کلیمیان قرار داده اند.

برای مردی که طبیعت مزاجی محمد (ص) را داشت، شاید صرف نظر از سوابق ذهنی و اجتماعی وی، روزنه ی خروج دیگری از آن اوضاع و احوال موجود بود و آن این بود که کاهن، یا غیب گو شود. از نقطه نظر لغوی، کاهن همان خاخام عبری یا عالم یهودی است که به اندازه ی کافی



در شبه جزیره ی عربستان مشهور و سرشناس بود. کاهنان تصور می نمودند که حل مسائل از طریق ارواح آشنا، به آنان الهام می شود. رسم اینان آن بود که بهنگام لزوم دست استمداد به سوی های طبیعی و فیزیکی مانند ستارگان صبح، یا عصر، فلان درخت، یا فلان حیوان، دراز نمایند. بعنوان دریافت کننده ی هاتف غیبی، اینان همواره طرف مشورت جمع و یا افراد بطور خصوصی قرار می گرفتند و فی المثل، درباره ی گم شدن شتران زید، و یا تعبیر خواب عمرو، اظهار نظر می نمودند. زمانی که در مورد این امور پیشگوئی می کردند معمولاً سر خود را بر دای ویژه ی می پوشانند، نفس را در سینه حبس می کردند، و صدای خود را بگونه ی ریتیمیک و موزون، چنانچه گوئی، در عالم رؤیا صحبت می کنند در قالب شعری موزون به شنونده خود القای نمودند. در حقیقت سجع، قدیمی ترین نمونه از شعر عربی است و استفاده ی آن توسط کاهنین بر آن دلالت دارد که این گروه در بین قدیمی ترین جوامعی که به اخبار نقلی خو گرفته و در آن به درجه ی اجتهاد رسیده بودند، مرکز فعالیت خود را مستقر نموده بودند. در این جوامع، سجع وقافیه، و کلام موزون، به عنوان وسیله ی برای تقویت حافظه رایج و متداول بود. برای مردی مانند محمد (ص)، با آن سابقه ی پر ماجرا و چشم انداز فکری وسیع، کاهن شدن، فکر نکردنی است ولی خالی از اهمیت نیست اگر گفته شود اولین وحی هائی که وی آنها را باز گو کرد، شباهت بسیار زیادی به سجع کاهنان، چه از نظر شکل و چه از نظر محتوا داشته است.

سوره های اولیه ی قرآن، از نقطه نظر اصلی، مشتمل است بر پدیده های طبیعی به صورت ایجاز که بگونه ی موزون، به نثر بیان شده است. این، جوهر اصلی و لبّ کلام قرآن است و به «سخن خدا» حالتی عامیانه و به گونه ی مستقیم، الهامی بخشیده است که شعر، هر چه قدر موزون و از سبکی عالی برخوردار باشد، فاقد آن جذبه و گیرائی است.

عزلت گاه مورد علاقه ی محمد (ص)، غاری بود در کوه حرا که با مکه چند کیلومتر بیشتر فاصله نداشت. و این همان محلی است که طبق قدیمی ترین گزارشات، وی در آن به رسالت مبعوث و نایل به وصول وحی های الهی شد که بعدها در فصول یا سوره هایی به صورت قرآن مدون درآمد. طبق اظهار نظر عایشه، بیوه ی پیامبر، که در سالهای بعد داستان های خود را برایش باز گو کرده بود، شروع وحی برای پیامبر خدا، تصویری حقیقی بود. به عایشه گفته بود که وحی الهی، مانند شکستن فجر، بروی نازل می شود. برای این مرد با استعداد و با هوش، وحی های اولیه کافی بود تا وی را حتی بطور موقت هم که شده باشد به راهی رمزی و تصوف گونه، هدایت نماید. بما گفته شده است که تنهائی برای وی دوست داشتنی و لذت بخش گردیده بود و به همین منظور، شب و روزهای متمادی دوباره به غار مراجعت می نمود و برای آنکه از ریاضت (که ممکن است آنرا از کاهنان مسیحی فرا گرفته بود) باز نماند، همواره غذای این مدت را با خود به غار می برد. بر حسب ظاهر، از این رفت و آمدها، وی در انتظار وقوع حادثه ی برجسته بود و چه بسا امکان داشت اگر اتفاقی نیفتد، مأیوس گردیده و دست به خود کشی زند. سرانجام به گونه ی غیر منتظره، متوجه مصاحبی (در عرف مسلمین این مصاحب، فرشته ی الهی جبرئیل بوده است) در غار گردید که او را مورد خطاب قرار داده و به وی گفت: محمد! تو پیامبر پروردگاری. از این پس به تناوب حالات یأس و امید بعدی به او دست می داد تا اینکه سرانجام ارتباط ایزدی وی به صورت کلمات درآمد.

طبق اخبار و احادیث اسلامی، اولین وحی، در شب ۲۶-۲۷ رمضان بر محمد نازل شد، که در قرآن از آن بنام شب قدر، یاد شده و ارزش آن با هزار شب معمولی برابر است. فرشته خطاب به محمد گفت: بخوان! و محمد جواب داد چه چیزی را بخوانم؟ این حدیث در ابعاد مختلف، تأیید این نظریه

و عقیده‌ی دینی است که محمد بی سواد بوده است زیرا در پاسخ گفته است چه چیزی را بخوانم؟ پس از این گفته، فرشته او را تکان، و بدنبال آن فشار داد بگونه‌ای که قدرت از او سلب شد. بخوان! دوباره دستور صادر شد و برای بار دیگر محمد امتناع نمود و باز فرشته وی را تکان دیگری داد. سرانجام کلمات از دهان وی خارج شد و این همان کلماتی است که پیش در آمد نمود و ششمین سوره‌ی قرآن گردیده و بعقیده‌ی اکثریت قریب به اتفاق علمای دینی جز اولین آیه‌های قرآن شناخته شده‌اند:

«بخوان بنام پروردگارت که آفرید،  
آفرید انسان را از خون بسته،  
بخوان پروردگارت تو است کریمتر،  
آنکه تعلیم کرد نوشتن را به قلم،  
آموزانید انسان را آنچه نمیدانست.»

آیا این فرشته‌ی مقرب بود که با محمد سخن می گفت، یا اینکه وی تحت استیلاي ضمیر ناخود آگاه درون که سخت او را تحت فشار قرار داده بود واقع شده بود و یا شاید ناشی از دل‌بستگی‌های وی به مذهب بوده است. بنظر می رسد که در این ماجرا، محمد (ص) از حس بینائی و شنوائی خود هر دو استفاده نموده است. او فرشته را به چشم دیده و کلماتی را که به او گفته بود شنیده بود. ولی آیا شرح حدیث مورد قبول است؟ قدر مسلم این است که داستان حضور فرشته با بعضی فرضیه‌های مصطلح راجع به دریافت خبر از غیب، تطبیق می نماید.

در بین احادیث مربوط به رسالت پیامبر، تشابه بسیار زیادی بین کوه خُرا و کوه سینا که در آن حضرت موسی تورات را از خدای خود دریافت کرد موجود است و بسیار جای شگفتی است با آنکه موسی یکی از متقدمین محمد (ص) بود چرا ذکر از داستان موسی و کوه سینا در قرآن به عمل نیامده است؟ در هر حال، داستان تکان دادن محمد توسط فرشته‌ی مقرب، سبب گردید که تنی چند از شاعران عرب در اشعار خود به این داستان اشاره کنند. یکی از آنان بنام «حسن بن ثابت»، که بعد اسلام آورد، تحت تأثیر و سوسه‌های زنی که به شدت وی را تحت فشار قرار داده بود ملزم به سرودن سه قطعه شعر شد. عجب اینکه این شخص، در گذشته حتی یک بیت شعر نسوده بود. گفته‌ی اخیر و سایر افسانه‌هایی که در این باره گفته شده است دلالت بر اصل خارق‌العاده‌ی بلاغت استثنائی و نیروی سحرانگیز بعضی از شاعران و فالگیران دارد. با ورود اسلام، مهر باطل بر این دسته‌ی اجتماعی زده نشد ولی تغییر شکل یافت و در قالبی دیگر، حتی وسیع تر از قبل، جای گرفتند. زبان قرآن، از زبان غیب‌گویان و رمالان، روشن تر و فصیح تر، و از زبان شاعران بلیغ تر بود و چون توسط فرشته‌ی بعنوان واسطه به محمد (ص) ابلاغ می گردید، این زبان، زبان خداوند بود. طبق احادیث خبری ایرانی - سامی، خداوند همواره از طریق دهان پیامبرانش با ما صحبت می کند. صرف نظر از صحت و سقم این خبر، می توان تقریباً با اطمینان خاطر گفت که شب قدر، نمایان گر لحظه‌ای بوده که محمد (ص) گفته‌ی فوق را در درون خود جذب می نموده است. از این لحظه

بعد وی خود را پیام آوری می بیند که مأموریتی مخصوص، به وی واگذار گردیده تا مردم خود، و از طریق آنان، بشریت را در جهان به راه راست هدایت کند. وی، این رسالت را در ذهن خود بگونه ئی که با مقتضیات زمان و اوضاع و احوالی که خود را در آن یافته بود مطابقت داشت، تعبیر و تفسیر می نمود. متقاعد شده بود که هسته ی اصلی این هدف مقاومت ناپذیر و درونی اش که ارتباط و معنائی تازه به هستی وی بخشیده است از منبعی خارج از درونش سرچشمه گرفته است. این منشأ می توانست فقط خداوند باشد. زیرا به شیوه ئی که وی شنیده بود این خدا فبلا با سایر پیامبران خود نیز تکلم نموده بوده است. بنابراین، مأموریت وی، مانند سایر رسولان قبل از خود، رساندن پیام هائی است که از منشأ دریافت نموده و لازم است آنها را به سایر ابناء بشر، صرف نظر از ضرورت زمانی که در آن برای وی و دیگران متصور است، ابلاغ نماید.

برای مسلمانان، واقعیت خارجی منبع، بدون چون و چرا پذیرفتنی است. پس از شب قدر، حضرت محمد (ص) دریافت کننده ی وحی های معتنا بهی است که قرآن با فواصلی منظم از آنها به وجود آمده است. در بادی امر، قبل از آنکه به این کار عادت نماید، دریافت وحی، برای وی شکنجه آور بود. بما گفته اند که وی به هنگام دریافت وحی عرق می کرد، لرزه بر اندامش مستولی می گشت و یا ساعت ها مانند مستان، گیج و منگ، بر روی زمین دراز می کشید. بعد ها، زمانی که به این کار خو گرفته بود وحی، از طریق فرشتگانی که با وی تکلم نموده و وی وجود آنها را با چشمهای خود می دید، انجام می شد. واضح است که وی قادر به فراخواندن وحی بنا بر میل خود نبوده است و به هنگامی که وحی نازل می شد، چه بسا با طرز تفکر و یا عمل وی مغایرت می داشت. در بعضی اوقات که اصولاً وی در انتظار وصول پیامی نبود، یعنی هنگامی که به عنوان مثال در گیر مذاکره در مباحثی، یا سوار بر اشری بود، وحی نازل می شد. برای افراد غیر مسلمان، وجود منبع خارجی برای وحی به حضرت محمد (ص) بی مورد و بی تفاوت است.

بیشتر افرادی که به وجود خداوند معترفند، چه آنانکه مؤمن بیکی از مذاهب موجود میباشند و چه غیر آن، ممکن است بر این عقیده صحه گذارند که قرآن، از نقطه نظر کلی، دارای وجودی متمایز است. یکی خاص، و دیگری کلی و عام. وحی ها و پیام های خاص، که مستقیماً معطوف به شنوندگان حضرت محمد (ص) بوده و با گسترشی که بعداً می یافت، قاطبه ی مسلمانانی که به دنبال آن روان می شدند از آن بهره مند می شدند. و اما، وحی هائی که عمومی و کاربرد آن برای کل بشریت بود و اگر این وجه افتراق مورد قبول واقع شود، حضرت محمد (ص)، می تواند از طرف پیروان سایر ادیان، به عنوان پیامبر مسلمانان به رسمیت شناخته شود. بر این تقدیر، وی مردی بوده است که بگونه ئی موثق رسالتش را از خداوند دریافت نموده و به توده ی مردمش ابلاغ نموده است. منکرین وجود خدا، برعکس، بر این عقیده اند که ممکن است حضرت محمد (ص) در باور خود بر اینکه منشأ کلیه ی پیام های واصله توسط وی خارج از وجود شخص وی بوده است، به حق صمیمی بوده باشد ولی ما دلیلی در دست نداریم که بر این گفته مهر تأیید زنیم و هیچ یک از نویسندگان فاضل عصر جدید نیز تا کنون بگونه ئی جدی ادعا نموده اند (همانطور که قبلاً توسط بعضی از مسیحیون و گروهی از نویسندگان وابسته به آنان چنین ادعا هائی شده است)، که محمد (ص) فردی بوده است دغل باز و یا اینکه عمداً، یا سهواً، قصد ابلاغ پیام های به اصطلاح واصله را داشته تا به این وسیله مردم غیر مشتاق، موطن خود را وادارد تا بر نقشه های اجتماعی

وسیاسی وی مهر تأیید زنند. در هر حال، جهان، اخلاص و بی ریائی محمد (ص) را پذیرفته است. این روزها، گروهی از شکاکین، یا جنبه‌ی تاریخی پیامبر را دست کم می گیرند، و یا اینکه بحث می کنند که درست است که عمل وی دلالت بر ایمان ثابتش بوده است، با وجود این، وی قربانی او هام فکری خود گردیده بوده است.

به عقیده‌ی اینان، در این که حالت فکری محمد (ص) به هنگامی که در عالم رؤیا و خیال به دریافت پیام‌ها مشغول بوده غیر طبیعی بوده است بحثی نیست. آخرین شرح حال نویس، مارکسیست وی، «ماکسیم رودینسون» بحث کم و بیش متقاعد کننده‌ی را آغاز نموده و بر آن عقیده است که تصورات وی زائیده‌ی ضمیر ناخود آگاه وی بوده است.

«باید یک نفر در متون کتب روان شناسی غوطه ور شود تا صد مورد جدی و توأم با حسن نیت از افرادی را بیابد که به علت خطای حواس، چیزهایی را شنیده و یا دیده اند که طبق ادعای آنان و در حقیقت، چنین چیزهایی را در گذشته نه دیده و نه اینکه شنیده اند. با وجود این، طبق مطالعات خارجی که بر روی این گونه موارد بعمل آمده است چنین استنباط می شود که این مشاهدات و مسموعات صرفاً ناشی از تداعی های تازه‌ی است که توسط خطای حواس بر آنچه قبلاً دیده یا شنیده و منتها، به فراموشی سپرده شده است سایه افکن گردیده و به همین علت است که این مشهودات در نظر ما حقیقی و جدید جلوه می نمایند. بنا بر این گفته، می توان چنین انگاشت که آنچه را محمد (ص) دیده یا شنیده بوده است ممکن است زائیده‌ی توضیحاتی باشد که کلیمیان، یا مسیحیان در باره‌ی ماوراء الطبیعة قبلاً به وی داده بوده اند (۱).

در هر حال، اگر مافقط نا خود آگاهی را به منزله‌ی جوهر و اهمیتی مطلق، قابل قیاس با هوشیاری و خود آگاهی تصور نمائیم، این طرز استدلال با فرضیاتی که مبتنی بر انکار وجود خداوند است تطابق می یابد. یکی از شاگردان مشهور فروید (۲) بنام سی. جی. جونگ (۳) پس از تجزیه و تحلیلی که از خوابهای بیماران خود به عمل آورد به این نتیجه رسیده بود که در بعضی از آن خوابها همان علامات و معیارهایی وجود دارد که در متون عرفانی قرون وسطائی از آن یاد شده و به تحقیق بیماران وی نمی توانسته اند از آنها قبلاً بوبرده باشند. بر مبنای این تجزیه و تحلیل، جونگ، به وجود نا خود آگاهی جامع که بسی بالا تر از حدود و ثغور خویشتن نگری فردی است پی برده و چنین می نویسد: باید به این حقیقت معترف بود که ضمیر نا خود آگاه به مجرد دیدن یک موضوع عقلی و متضمن مقصود که برینش حقیقی صاحبش تفوق دارد، آن موضوع را جذب می نماید.... چون تحقیقات و تتبعات مدرن امروزی ما را به این حقیقت آشنا نموده است که آگاهی فردی به وسیله‌ی گروهی نا محدود از نا خود آگاهی های قابل گسترش روانی محصور گردیده و بر همان پایه نیز بنا شده است، لذا نیاز به پاره‌ی تجدید نظرهای قبلی و قدیمی که خود آگاهی فرد را با خود وی برابر دانسته بودیم، لازم به نظر نمی رسد (۴).

اگر ما نظریه‌ی نا خود آگاهی جونگ را که معجزا و فارغ از نظریه‌ی فروید است مبنای قرار دهیم، بحث ردینسون که گفته است اظهارات محمد (ص) ناشی از خلجان های ضمیر نا خود آگاه وی

۱- کتاب محمد نوشته Maxime Rodinson، ۱۹۳۷ صفحه ۷۷

۲- Freud

۳- C.G.Jung

۴- C.G.Jung- Psychology and Religion سال ۱۹۳۸ صفحه ۹۹

بوده است نمی تواند به عنوان تفسیر برانکار وجود خداوند ویکی از ریشه های اصلی اسلام مورد استفاده واقع گردد.

شاید بهتر است گفته شود که محمد (ص) بر این عقیده بود که خلجان ضمیرنا خود آگاهش که هر چند یکبار آن را تجربه می نمود و سرانجام در قرآن وارد شده است، محصولات عقلی سالم و مبتنی بر هدف و منظوری بسیار بالا تراز بینش های خود آگاهانه ئی که وی خود را قادر به درک آنها می دانست بوده است. هرچه از این منبع نا خود آگاه بیشتر بیرون می تراوید، وی قادر به تمیز بیشتری بین کلماتی که لغات وحی را با آن تنظیم می نمود و آنچه روز مره با آن به طریق عادی سخن می گفت می گردید. در این رابطه، شاید وی روش خود را با روش چهره هائی از قبیل کاهنان و فالگیرانی که آنان را از قدیم می شناخت تطبیق می داد ولی پیامی که خود به آن معتقد و برای نشر آن به عنوان نقه انتخاب شده بود، بی نهایت عظیم تر و باشکوه تر از اظهار نظر ها و گفته های طالع بینان بود. این پیامی بود راجع به اتحاد و مبتنی بر منظور و مقصود از آفرینش جهان و سرنوشت مخصوص بشریت در رابطه با آن. پیامی بود مساوی و مشابه با پیام های پیامبران قبلی که در عرف ایرانی - سامی چنین تعبیر شده است که یک جهان بهم پیوسته و معقول، حادث از اراده ی خالق متعال و یا به فرمان وی، باید به آن نیاز داشته باشد که روال زندگی بشریت بنحوی تحت نظمی هم آهنگ در آید تا فاصله های زیاد ثروت و مزایای اجتماعی افراد با یکدیگر، به حداقل ممکن نزول کند و به طور خلاصه، این پیامی بود که به وجود آمدن اجتماعی نیکو و پسندیده را طلب می کرد تا به آن وسیله دلیلی مثبت برزندگی مردان و زنان بر صفحه ی گیتی موجود باشد. تا به هنگام سختی، مشکلات را تحمل نمایند، یا اینکه تمایلات طبیعی خود در قبال تن آسائی مفرط را به هنگامی که زمان بروفق مراد آنان است به مهار کنند. و به تحقیق این پیام ها، همه، یک مرتبه توسط وی دریافت نشده است. وی مأموریت داشته است تا محیطی مناسب برای ابلاغ پیام ها به مردم ایجاد کند و بر این تقدیر وی می دانست که لازم است از تمام نیروی خود بنحوی مدبرانه و قوه ی ابتکاری بدیع استفاده نماید. بعضی اوقات چنان خشن و سنگدل می شد که به جنگ، سوء قصد، و حتی کشتار (۱) همگانی دست می زد تا به هدف اصلی خود نایل گردد. بعضی از مسلمانان به هنگام مواجهه با این نوع اعمال که بسیاری از آنها، مخالف با اصول اخلاقیات غربی در دوره ی معاصر است، مشمئز می گردند. ولی بهر حال محمد (ص) که یک خدا نبود و هیچگاه هم وی ادعا نکرد که ندای درون، وی را به اخذ تصمیم فوری و آنی رهنمون گردیده است. هراظهار عقیده ئی که در کسوت نبوت می کرد، فصیح، سخن پردازانه، و از موضع قدرت بود که نظر ها را دقیقاً به گرداب صعب العبور، بل، غیر قابل عبور و حایل بین خدا و بنده اش، و بین خالق و مخلوقاتش، جلب می نمود. شاید این به آن علت بود که وی همواره کوشش داشت بر تفاوت بین خود پرستی های انسان گونه ی خود و منبعی که به وی از طریق وحی نداد می داد تأکید نماید و اعلام کند که از تمام مردان تاریخ که قدرتی سیاسی را اداره نموده اند، وی، یکی از غیر فاسدترین است.

اولین گروندگان محمد (ص) افراد خانواده ی وی بودند - همسرش خدیجه، علی ابن ابیطالب، اولین محافظ و پسر عمش وزید بن حارثه، غلام از بند رسته ئی از قبیله ی ترسا مسلک کلب. برای

۱- طبق احادیث واصله، ما مسلمین معتقدیم که غزوات حضرت محمد (ص) همه به امر و دستور خداوند بوده است - مترجم

مدتی قریب سه سال، محمد (ص) پیام‌های واصله را بگونه‌ئی خصوصی در محدوده‌ی اعضای خانواده و گروه کوچکی که به آنان ملحق شده بودند تبلیغ می نمود. در زمانی که نقل قول‌های شفاهی به کتابت تغییر جهت یافت، خاندان‌های سیاسی روز در الحاق و همبستگی ریشه دار نژادی و تبار خود به گروندگان اولیه‌ی پیامبر برخاستند و چون شواهد موجود درباره‌ی این ادعا تحریف شده است، نمی‌توان به طور قطع و یقین اینان را معرفی نمود. یکی از آنان به تحابوب‌کبر بوده است. تاجری که در سال ۶۳۲ میلادی قدرت سیاسی پیامبر را به عنوان خلیفه‌ی اول در دست گرفت. دوپسر عموی جوان دیگر بنام‌های سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام، که در همان اوایل به پیغمبر گرویده بودند و نیز دو نفر جوان از قبایل حکمران مکه به نام‌های خالد بن العاص از عبد شمس و عثمان بن عفان، سومین خلیفه‌ی آینده. عثمان، جوانی بود تقریباً سی ساله، کمی جلف و خود نما که بنا بر قولی پس از آنکه در دام عشق دختر محمد (ص) بنام رقیه گرفتار شد اسلام را اختیار نموده است. خالد نیز سرانجام به وسیله‌ی برادرش عمرو، فاتح آینده‌ی مصر، به جمع مسلمین اولیه پیوست.

سایر حامیان اولیه جوانانی بودند که مانند ابوبکر از قبایلی که آریستو کراسی و نفوذ کمتری در شبه جزیره داشتند برخاسته بودند. مانند طلحه بن عبیدالله و عبد الکعبه (بعدا به عبد الرحمان مشهور گشت) و بن عوف. اکثریت حامیان اولیه، از پائین ترین طبقه‌ی قریش جذب شده بودند و بعضی دیگر از گروه افزارمندان، آزاد شدگان و یا بردگان حقیقی مانند بلال حبشی معروف که صدایش به عنوان اولین مؤذن اسلام بلند آوازه شد، بودند. زمانی که آنان شروع به انجام فرایض دینی در ملا عام نمودند، محمد (ص) نیز موعظه در انتظار عمومی را فتح باب نمود و گروه مؤمن و گرونده، بابت تفاوتی، و بعضی اوقات با سُخریه طبقه‌ی بالای مکه به علت اهمیت کمی که این گروه مؤمن در اجتماع آنروز مکه داشتند مواجه می شدند و گروه بورژوازی آن روز مکه نیز در سالهای اول، می‌توانست وجود این اقلیت مؤمن را بدان سبب که هنوز تهدیدی برای قدرت قریش بحساب نمی آمد، تحمل نماید.

بیشتر عبارات قرآن در این دوره اختصاص به قدرت خلاقه و معجزه گر خداوند، دوام و بقای بین قدرت در مقام مقایسه با نا پایداری و فنا پذیری بشر فانی و نیازمندی این موجود انسانی به ستایش خداوند، داشت. تمام اشاراتی که در این دوره به خداوند شده است، همچنین اشاراتی که به روز داوری و حساب، یعنی روزی که مرد وزن، عقاب، یا پاداش خود را طبق استحقاقی که دارند دریافت می کنند، دلالت بردانش د کترین‌های فوق توسط شنوندگان و پویندگان راه محمد (ص) دارد. در این دوره، تأکید کمی بر وحدانیت خداوند و اخطار تهدید آمیز نسبت به ادامه‌ی بت پرستی که در سوره‌های بعدی قرآن و در وحی‌های بعدی از آنها یاد شده است می‌توان دید. پیامهای دسته‌ی اخیر، در هر حال، بیشتر اشاره به مسائل اجتماعی روز داشته است. روز داوری و حساب روزی است که هیچ بشری چیزی از بشر دیگر طلبکار نیست (۱) لازم است گفته شود که هر کس بعنوان فرد، بر حسب استحقاق خود داوری می شود و نه نسبت به محسنات موروثی اش به عنوان عضوین، و آن طایفه ثروت اندوزی و تکیه بر حُطام دنیوی سخت مورد حمله قرار گرفته است. وای بر عیب گوی طعن زننده‌ئی که مال اندوخت و آن را پشتیبان خود محسوب نمود و چنین پنداشت که این ثروت می‌تواند به وی زندگی جاودان بخشد (۲) به اغنیا و ثروتمندان اخطار و تهدید به از خود راضی

بودن شده است زیرا نعمت های خداوند را شایسته ی لیاقت های خود نمی دانند. اگر خود را در تنگنا می بینند، بر آن باورند که خداوند درباره ی آنان ظلم کرده و از وروی گردان می شوند. قرآن اعلام می نماید: شما آنگونه که باید و شاید نسبت به یتیمان سخاوتمندی به خرج نمی دهید و در اطعام تهی دستان یکدیگر را بر نمی انگیزید. با حرص و آز، میراث دیگران را می بلعید و ثروت را بدون آنکه حد و مرزی بر آن بشناسید پرستش می کنید (۱). حتی از شخص پیغمبر به علت ترشروئی کردن و اعتراض از ناپینائی که به هنگام مذاکره ی پیامبر با رؤسای طایفه ی قریش به وی نزدیک شده بود، انتقاد شده است (۲).

بنظر می رسد که به سه دلیل عمده، سران طایفه ی قریش با آموزش های محمد (ص) که در راه توسعه و تکمیل، گام نهاده بود مخالفت می ورزیدند. حمله های وی به مال اندوزی شخص اینان بطور قطع و یقین بر اعصاب خام آنان اثر می گذاشت زیرا هر نوع اعتراض در این راه، مقام اجتماعی و اعتبار قبیله ئی آنان را از اثر می انداخت. این، تنها ثروت اندوزی آنان نبود که محکوم گردیده بود بلکه قناعت و گدامنشی آنان نیز بود زیرا اینان دیگر به رسم انعام هم که شده بود نفقه یا بخشش نمی نمودند.

دلیل دومی که بر مخالفت با رسول خدا بود این بود که سران قریش تشخیص داده بودند که شاید بیعتی که حضرت محمد (ص) در صدد تحصیل آن از پیروان خود است سرانجام تهدیدی جدی برای آنان محسوب خواهد شد... مردی که ادعا کرده بود مستقیماً با خدا صحبت کرده است و پیروان او نیز این گفته را پذیرفته اند، به سختی محتمل است خود را تسلیم مقامات سیاسی صرف نماید. «جمهوری تجاری مکه» به وسیله ی شورائی مرکب از سران کلیه ی قبایل که در آن نمایندگی داشتند اداره می شد. حضرت محمد (ص) اگرچه در یک جامعه ی آریستوکرات متولد شده بود، نه پولدار بود و نه آنقدر مهم که در انجمن شهر مکه عضویت داشته باشد. شواهدی در دست است که سران قریش مشروط بر اینکه حضرت محمد (ص) حمله به آنان را متوقف کند آمادگی تفویض پول و قدرت، و دادن عنوان همکار، به وی را داشته اند.

دلیل سوم که معقول نیز بوده، بُعدی مذهبی داشته است. اگر ترتیب تقدم و تأخر سوره های قرآن را به طریقی که توسط دانشمندان فن، مانند «تئودور نولکه» و «ریچارد بل» صورت گرفته است بپذیریم، هیچ یک از آیات کلیدی اولیه، محتوی حمله های آشکار به بت های دور تا دور خانه ی کعبه نبوده است. روز داوری و جزا که در آیه های اولیه ی قرآن از آن یاد شده بود، دلالتی ضمنی برد کترین تجدید حیات فردی و روز رستاخیز داشت و این همان چیزی بود که قریش، مانند منکرین مدرن و امروزی وجود خدا، آن را منجزاً مضحک قلمداد می نمایند. ضمن آنکه بنا بر اصل تعقل و به عنوان یک طریق مجازی و استعاره برای بیان اندیشه و تصور، معتقدیم که فرد، مسئول عواقب اعمال خود است ولی قبول این گفته که پس از مرگ خاکستر و استخوان مردگان دوباره به نحوی از انحاء جفت و جور می شود، چندان قانع کننده نیست. مخالفان حضرت محمد (ص) این موضوع را

یکی از نقاط ضعف پیام های قرآن قلمداد نموده واز کاه، کوهی ساختند وقرآن به معنای وسیع کلمه، به اعتراضات آنان پاسخ گفت. در معجزه ی خدا در باره ی خلقت جهان آمده است که هر چیزی ممکن است. اگر خدا قادر است که بشر را از خون بسته بیافریند چگونه قادر نیست برای بار دیگر به مرده حیات بخشد؟ (۱). ظاهراً این گفته برای بستن دهان منتقدین کافی نبود. به آلهائی که هنوز با حضرت محمد (ص) بودند در این باره بحث می کردند و عده داده شد که در آتش دوزخ خواهند سوخت و اشکال در این بود که گفته شد پدران و نیاکان این افراد نیز به همان سرنوشت دچار خواهند شد.

شاید در این هنگام بود که موضوع بت پرستی به میان کشیده شده است. مکتب آموزشی جدید حضرت محمد (ص) بر روی محسنات اخلاق فردی، در اجتماعی که تقوی و پرهیزکاری را هنوز از مواهب موروثی نسب می دانستند، بنا شده بود. مبنای ارزشهای اجتماعی مانند امانت، احسان و شجاعت که مورد ستایش اسلام قرار گرفته بود ممکن است چندان اختلافی با فضائل اجتماعی قبایل که برای آن جایزه نیز تعیین نموده بودند نداشته باشد. بهر حال، از همان آیه های اولیه ی قرآن چنین مستفاد می شد که مفاد آنها از این پس باید جهان شمول گردیده و نسبت به همه کس، صرف نظر از دودمان و نسبش به کار آید. حتی عناصر بدنامی که حضرت محمد (ص) را احاطه نموده بودند طبق همین استاندارد مورد قضاوت قرار می گرفتند. درست مانند آریستوکرات های قبایل که انتظار می رفت اینان نیز مشمول همان مقررات گردند.

چنین دگرگینی، اثرش بیش از غرور سران قبایل قریش، و هضمش برای آنان بسیار مشکل بود. آنان آشکارا می دیدند که حضرت محمد (ص) کور کورانه، در باره ی اجداد و نیاکان آنان، و یا خدایان قبایلشان رأی صادر می نماید و در این مورد بخصوص دقیقاً تهدید های علنی نسبت به خود را درک می کردند. می انگاشتند که با خواستار شدن برای به رسمیت شناختن خدای یگانه ی غیر صلاحیت دار، حضرت محمد (ص)، در نظر داشت در اطراف خود اتحادی را تشکیل دهد که وفاداری باستانی به قبایل را که آنان بر زیر آن جای داشتند، نقض می کرد.

رهبر دسته ی مخالف حضرت محمد (ص)، «عمر بن هشام» از قبیلہ ی بنی مخذوم بود که طرفدارانش او را ابوالحکمه می خواندند. مسلمین بعدها، به وی کنیه ی ابوجهل دادند. موافق عمده وی، عمویش ابولهب، یعنی برادر کهنتر، قیم و حامی قبلی اش ابوطالب بود. در دسرهایی که این مردان و پیروان آنان برای مسلمانان ایجاد می نمودند بیشتر در حد استهزاء، ریشخند، و ایذاء و اذیت های ناچیز و بی اهمیت بود. بیشتر صدمات، متوجه مسلمانان کم سن و سال و بی اصل و نسب می گردید که کسی را به عنوان حامی در پشت سر خود نداشتند. بسیاری از آنان که قبلاً به نهضت گرویده بودند برای دست کشیدن از حمایت و شکستن بیعت خود با حضرت محمد (ص)، تهدید شده بودند و حضرت محمد (ص) که زنگ خطر را شنیده بود در حدود یکصد نفر از مسلمانان منجمله دختر خود، رقیه و شوهرش عثمان را به حبشه ی مسیحی مذهب که در آنجا از حفاظت بیشتری توسط نجاشی برخوردار بودند گسیل داشته بود.

تا زمانی که ابوطالب در قید حیات بود موقعیت شخصی حضرت محمد (ص) تا اندازه ای امن و بی خطر بود. گوا اینکه ابوطالب هیچگاه اسلام اختیار نکرد، مع الوصف غرور خانوادگی حکم



می کرد که همواره از برادرزاده ی خود حمایت نماید. تاوان این وفاداری در هر حال، در انزو اقرار گرفتن کامل قبیله ی بنی هاشم بود. دیگر کسی نه معامله ئی با آن قبیله انجام می داد و نه رشته ی ازدواج و زوجیت با آن قبیله و یا متحدین آن منعقد می نمود. بسیار مشکوک بنظر می رسد اگر این بایکوت که بیش از دو سال طول نکشید مؤثر واقع شده باشد زیرا اغلب قبایلی که به منظور پیوستن به تحریم با آنان تماس گرفته شده بودند سرانجام دریافته بودند که نقشه ی فوق در صورتی که بنحو احسن اجرا شود حاصلی جز استیلای بنی مخدوم و عبد شمس بر آنان را به دنبال ندارد. حقیقت این بود که تفرق و جدا طلبی در اجتماع مکه می رفت که از تبعیت و وفاداری قبیله ئی، پیشی جوید. عمومی حضرت محمد، ابولهب، گرچه از بنی هاشم بود، مع الوصف، یکی از حامیان مشتاق تحریم کنندگان بود و عجب آنکه ازدواج پسران خود با دو تن از دختران پیامبرانیز برهم زد و این در حالی بود که محل اجتماع مسلمانان که در این وقت تعداد آنان به چهل نفر مرد، و بیست نفر زن کاهش یافته بود در منزل یکی از افراد قبیله ی بنی مخدوم تشکیل می شد. یکی از گروندگان برجسته و سرشناس این دوره به اسلام، عمر بن خطاب، دومین خلیفه ی آینده ی مسلمین پس از حضرت محمد (ص) و فاتح عمده ی دنیای اسلام بود. مانند سنت پال، عمر، نیز کوشش داشت یکی از پاپی شوندگان مشتاق این دین جدید گردد که خواهرش فاطمه، به اتفاق شوهرش سعید در آن به طریق اختفا داخل شده بودند. می گویند عمر، پس از خواندن یک صفحه کاغذ که بر روی آن قسمت های اول سوره طه (سوره ی بیستم) نوشته شده بود، به اسلام گروید. در دوره ی آزار و اذیت مسلمانان در مکه، پیام های خداوند خشن تر و افشا کننده تر شده بود. در این دوره قرآن، نسبت به پیامبران قبلی از قبیل صالح، هود، شعیب، نوح، لوط، و موسی، که رسالت تبلیغ و آگاهی مردم خود را از خداوند دریافت نموده، و چه بسا بانفی مردم خود نیز مواجه شده بودند، سخن می گفت. بدون شک آنان که اخطارهای این دسته از پیامبران را رعایت نکرده بودند، از قبیل فرعون، قوم سدوم، عاد و ثمود، تنبیهات آلهی در باره ی آنان به اجرا در آمده بود. حضرت محمد (ص)، چنانکه گوئی با صدای خداوند سخن می گفت، خودش را کاملاً مشابه و مساوی با پیامبران قبلی معرفی می نمود و از همان دعوتی سخن می گفت که اگر طایفه ی کافر قریش از آن سرپیچی نماید به سرنوشت اقوام قبلی یعنی لوط، و هود گرفتار خواهند شد. بعضی اوقات عقاب به وجه شدید خارجی و توسط نیروهای طبیعی به عنوان مأموران اجرای خداوند به اجرا در می آمد. قوم سدوم به وسیله ی زلزله و قوم نوح منهای خانواده ی وی، بوسیله ی طوفان، به نابودی کشانده شدند. در سایر موارد، مجازات ها بطور کلی شکل و فرم گوناگون و پیچیده ئی بخود می گرفت. آنان که حقیقت را انکار می کنند اشخاصی هستند که بانفی پیامبران خداوند، بخود ستم روا می دارند. از نقطه نظر اجتماعی و سیاسی پیام، تأکید مجددی است از آموزش های پیامبران قبلی در عرف روستائی عبری یعنی اینکه: ترک رعایت اصول اخلاقی باستانی و پدرشاهی، بدون شک به تفرق همگانی و مصائبی که برای قوم به دنبال خواهد داشت منجر می گردد.

بطور کلی حمله به بت ها از این تاریخ بعد شدت گرفت و این کار ناشی از آن بود که حضرت محمد (ص) بطوری که در احادیث آمده است زمانی وسوسه شده بود که نیروی شفاعتی آلهه های معروف، لات، عزی و منات را که قریش به آن معتقد بودند مورد استهزاء قرار داده و باور کنندگان آنها را رسوا نماید. به آنان گفته بود که این بتان بی کفایت و ضعیف هیچگاه نمی توانند شفیع افرادی

گردند که آنها را پرستش می نمایند. در روز جزا همین بتان بر حماقت صاحبانشان گواهی خواهند داد و نه ما، که شما ما را پرستش نمی کنید (۱). این بت ها برای آن ساخته شده است تا به تصورات خارجی سازندگان آنها، ویا تمایلات آنان در قالب اوهام، جامه ی عمل پوشانند. این موضوع ما را بیاد حملات قوم بنی اسرائیل و اعمال شنیع و تهوع آوری که در عهد عتیق نسبت به بت ها رومی داشتند می اندازد.

صرف نظر از شکست تحریمی که شرح آن گذشت، در سال ۶۱۹ میلادی، شخص پیامبر و مسلمین با دو حادثه ی ناگوار مواجه شدند. ظرف مدتی بسیار کوتاه حضرت محمد (ص)، همسرش خدیجه و عمویش ابوطالب را از دست داد. وفات خدیجه ضربه یی بسیار سنگین بود زیرا وی در اولین روزهای وحی والهام به شدت به خدیجه متکی بود و وی اولین گرونده به وی بود. چندان طول نکشید که حضرت محمد با «سوده» که شوهر خود را از دست داده و از پیروانش بود از دواج نمود و در همان اوان، با عایشه که پدرش ابوبکر بطور بارزی علاقه به تحکیم روابط با سرور خود داشت، نامزد گردیده بود.

مرگ ابوطالب، با وجود تحریم، مسلمین را از حمایتی که از رئیس قبیله ی بنی هاشم دریافت می نمودند، محروم نمود. جانشین ابوطالب، ابولهب، صرف نظر از مخالفت های اولیه اش با حضرت محمد (ص)، در ابتدا وی را حمایت می نمود و اگر چنین نمی کرد کاری برخلاف شخصیت و پرستی خود به عنوان رهبر بنی هاشم انجام داده بود. به هر حال، دشمنان دیگر حضرت محمد (ص) به ابولهب تذکر دادند که طبق اظهارات حضرت محمد (ص) جامع نسب آنان یعنی عبدالمطلب، در آتش دوزخ خواهد سوخت و هنگامی که حضرت محمد (ص) این گفته را به حقیقت تأیید نمود، ابولهب، دستاویزی یافت تا بدون از دست دادن وجهه، از حضرت محمد روی برگرداند. از این پس موقعیت حضرت محمد (ص)، بدتر شد و این از توهین ها و هتک احرامی که به وی می شد کاملاً آشکار بود. زمانی به هنگام نماز، شکمه، یا رحم گوسفندی به طرف وی پرتاب کردند و زمانی دیگر سنگ به صورتش زدند.

تا اینجا شاید حضرت محمد (ص) خود را تنها پیامبر قریش می شناخت. نقشی که لازم بود آن را دوباره در خاتمه ی زندگی بعهد بگیرد و احتمالاً تشخیص داده بود که موفقیت دیرپای وی تنها در یک چیز نهفته است و آن کسب حمایت قدرتمند ترین طایفه ی عربستان است. اما برای آینده یی زود گذر، لازم است برای حمایت خود و افرادش به خارج از حریم مکه نظر دوزد. در ابتدا نظرش متوجه طائف شد و همان شهر کوهستانی و خوش آب و هوا که بعضی از تجار متمکن قریش، بیلاق تابستانی خود را در آن بنا نموده بودند (و این همان است که تجار و شاهزادگان امروزی مکه نیز آن را تقلید نموده اند). یک ملاقات ده روزه از افراد طائفه ی ثقیف که زمین های خود را از قریش در اختیار داشتند، برای حضرت محمد (ص) حاصلی به دنبال نداشت. او در لیست خود قبایل بدوی را هم ذکر کرده بود ولی موقعی که طایفه ی قریش دست رد بر سینه ی وی زدند تماس با این طوایف برای وی نتیجه بخش نبود. اینان به وی گفته بودند که فامیل و قبیله ی تو، تو را بهتر از ما می شناسند و اگر آنها تابع تو نمی شوند چرا ما بشویم؟

اینها همه، باعث دلتنگی مسلمانان می شد ولی هنوز بارقه ئی از امید موجود بود. در حدود سال ۶۲۰ میلادی، بعضی از افراد قبیله ی «خزرج» یکی از دو فدراسیونی که واحه های مدینه (که آن زمان یثرب نامیده می شد) را تحت نفوذ و کنترل خود داشت از حضرت محمد (ص) دیدار نمودند. مدینه تقریباً در ۳۲۰ کیلومتری شمال شرقی مکه واقع شده بود. این قبیله ی بانفوذ حکمفرمای قبلی، در حال حاضر با فدراسیون رقیب بنام «اوس» که در این اواخر آنرا با کمک سه قبیله ی سوری موجود در مدینه شکست داده بود سخت در تعارض و با یکدیگر دشمن شده بودند. به وضوح معلوم بود که اوضاع و احوال در مدینه آرام نیست و اگرچه آرامش و سکونی در آن برقرار شده بود، ولی احتمال درگیری جنگ برای بار دیگر بسیار زیاد بود. مشکلات قبیله ئی، رقابت ها و کینه های خانوادگی در مدینه بسیار زیاد و حتی حادثه تر از مکه بود، زیرا در آنجا کسی یافت نمی شد که بعنوان قدرت مطلقه نظر خود را بر قبایل تحمیل کند و صلح و آرامش را در محل حتی بطور موقت هم که شده باشد، برقرار نماید. ولی ریشه ی علل ناراحتی در مدینه با آنچه در مکه بعنوان ناراحتی و اشکال شناخته می شد غیر مشابه بود. در اینجا ارزشهای روستائی بازندگی کردن در یک محل جا افتاده ی مسکونی بویژه هنگامی که رشد جمعیت بر منابع تولید مواد غذایی فشار وارد می آورد منافات داشت.

نفوذ یهودیان در مدینه بسیار شدید بود و اگرچه جمع کل قبایل یهودی نشین از اوس و خزرج کمتر بود ولی آنها از یک اعتبار فرهنگی که به آن سواد گفته می شد و با کتاب مقدس ارتباط داشت، برخوردار بودند و همین اعتبار، به آنان نفوذ سیاسی و اجتماعی صرف نظر از نسبت افرادی که داشتند بخشیده بود. بعضی از آنان ممکن است اصولاً ریشه در اعقاب بنی اسرائیل می داشتند. در هر حال، قرائن و اماراتی در دست نیست که مدینه ی آن زمان مرکز مطالعات مربوط به تورات شناخته شده باشد.

یهودیان عرب، که بعضی از آنان ممکن است از جنوب عربستان به منطقه کوچ نموده بودند، غیر محتمل است که دانش جامع و کاملی از قوانین حضرت موسی داشته بودند و می دانیم که اعراب مشرک، الهه ی معروف به منات را که گنبد و بارگاهی نیز در محل داشت پرستش می نمودند.

حضرت محمد (ص)، از طریق جد مادری خود با قبیله خزرج مربوط می شد. این موضوع همراه با گزارش های مربوط به آزار و اذیت وی توسط قریش، تنها بخاطر عقاید یکتا پرستیش، ممکن است وی را شایسته ی آن قلمداد نموده باشد تا مدینه ئی ها، وی را بعنوان حکم و داور احتمالی برای رهائی و خاتمه دادن به کینه جوئی های خونین خانوادگی که برای دهه های متمادی در زندگی روزمره ی واحه ها تأثیرات سوء گذاشته بود انتخاب نمایند. در سال ۶۲۰ میلادی شش نفر از افراد قبیله ی خزرج که برای زیارت به مکه رفته بودند با حضرت محمد (ص) مصاحبه ئی به عمل آوردند. پس از آنکه به توضیحات آموزشی وی و قسمتی از قرآن که برای آنان خوانده شد گوش فرا دادند، دین اسلام را پذیرفتند. پس از بازگشت خود به مدینه، اینان افراد دیگری را به دین جدید در آوردند و سال بعد بعضی از نوگروندگان، دو نفر دیگر از قبیله ی اوس را با خودشان همراه آوردند. حضرت محمد (ص) در بازگشت آنان به مدینه یک نفر از پیروان خودش را با آنان همراه نمود تا به آنان نماز و طرز تلاوت قرآن را بیاموزد. این تماس ها سرانجام در سال ۶۲۲ میلادی منجر به تشکیل جلسه ئی سری در عقبه، نزدیک به شهر مکه گردید. در این جلسه ۷۵ نفر مدینه ئی که دو نفر

زن نیز در بین آنان بود، شرکت داشتند. شرکت کنندگان در جلسه، در حضور حضرت محمد (ص) قول شرف دادند که از هر مسلمانی که به آنان پیوندد، و البته این قول شامل حضرت محمد (ص) نیز می‌شد، دفاع نمایند. دوازده نماینده که نه نفر آنان از خزرج و سه نفر از اوس بودند، به عنوان تضمین کننده ی پیمان انتخاب شدند.

عزیمت مسلمانان از مکه به مدینه کم و بیش ظرف سه ماه بعد آغاز شد. در عزیمت قسمت اعظم گروه به مکه، چندان مخالفتی از طرف قریش به عمل نیامد و به طور کلی آنان از عزیمت این گروه خوشحال نیز بودند زیرا از شر آنان خلاص می شدند. در هر حال، بعضی از سران طایفه منجمله ابو جهل دریافتند که از مهاجرت این گروه به مدینه که در سر راه تجارتی سوریه قرار گرفته است دیر یا زود، بوی باروت استشمام می شود. راه چاره چیست؟ حضرت محمد (ص) باید قبل از عزیمت به مدینه از میان برداشته شود. در این توطئه قرار بر این شد نماینده ئی از هر قبیله شرکت داشته باشند تا موضوع انتقام توسط بنی هاشم را غیر ممکن سازد. حسب الظاهر، به علت عدم حصول توافق بین توطئه کنندگان طرح قتل با شکست مواجه شد. تعدادی از مسلمانان به علت اشکالات خانوادگی در مکه باقی ماندند. حضرت محمد (ص) و دوست با وفایش ابوبکر، آخرین نفراتی بودند که قرار بود شهر آباء و اجدادی خود را ترک نمایند. در سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی با یک راهنما، مخفیانه از مکه خارج شدند. در ابتدا راه جنوب را در پیش گرفتند تا رد خود را گم کنند. پس از سه روز اختفا در غاری تصمیم گرفتند از طریق ساحل، راه شمال را در پیش گرفته و خود را به مدینه برسانند و به این طریق یک مبدأ تاریخی جدید در جهان آغاز شد.

هنگامی که حضرت محمد (ص) وارد مدینه شد، به موازات رسالتی که بر عهده داشت وی نقش رئیس مهاجرین و سرداور اجتماع منقسم شده و خود سری که وی را به عنوان داور مرضی الطرفین انتخاب نموده بودند نیز بر عهده داشت. بعضی از اعضای این اجتماع که مسلمانان آنان را انصار می نامیدند، قبلاً حضرت محمد (ص) را به عنوان رسول خدا پذیرا شده بودند. حضرت محمد (ص) می دانست موقعیتش، چه به عنوان پیامبر، و چه به عنوان سرداور، هر دو آسیب پذیر و متزلزل است. یک اشتباه جزئی و کوچک از طرف وی ممکن است طومار این پیمان نا پایدار و مشکوک بین اوس، و خزرج و قبایل یهودی و مهاجرین را که موقتاً بیکدیگر جوش خورده است در هم نوردد.

به عنوان پیامبر خدا، حضرت محمد (ص) به دریافت دستورات خدا از طریق وحی ادامه می داد. شیوه ی آیه های قرآن در مدینه عوض شده بود. جملات در اینجا طولانی تر، زبان آنها بانفوذ تر و مشتاق تر و محتوای آنها بیشتر، از تشکیل و تأسیس یک دکتین مثبتی که اخلاق و قانون در آن حکمفرما باشد سخن می گفت و این بسی جای شگفتی است. جامعه ی کوچک ولی مصمم و ملهم از دکتین فوق، لازم بود خودش را با شرایط نوین منطبق نماید. این کافی نبود که دیگر فقط به تکفیر قریش و بی عدالتی های آنان، به روز داوری در رستاخیز و یا به نمونه ئی از شاهکارهای خلقت و جلال و جبروت خالق آنها قناعت و اکتفا نمود. پس چه باید کرد؟ لازمه ی موقعیت جدید، یافتن راه حلی بود که ارتباطی نزدیک و منطقی با شرایط زندگی جدید گروه واراده ئی که آن فورمول و راه حل را به مرحله ی اجرا در آورد، داشته باشد. مادیقتاً اطلاع نداریم که تا چه حد حضرت محمد (ص) در وصول وحی هائی که با احتیاجات این قسمت از حیات خود در مدینه مطابقت داشته باشد تبخیر به خرج داده بود ولی می توان ادعا کرد که آیه های مدینه ئی (مدنی) قرآن با آیات مکیه که در اوائل رسالت خود آنها را دریافت مینمود و از جذبه و نشئه ی متفاوتی

برخوردار بود، دارای وجوه تمایز و خصوصیات بیشتری بوده است. در اینجا قرآن خود را آگاه از تمام مسائل و منابعی از مقررات و قوانین به منظور تفسیر مسائل و مشکلات جاری معرفی نموده بود.

اولین حرکت حضرت محمد (ص) برای وصول به مدینه در نوع خود بسیار استادانه و زیرکانه بود. بجای پذیرش دعوت به مهمان نوازی یک نفر از کل دعوت کنندگان خود در مدینه که محققا منجر به رنجش و تقار دسته‌ی اخیر می شد، کار انتخاب را به خدا وا گذاشت و تصمیم گرفت در هر محلی که شترش توقف نمود، در همان محل اطراق نماید. به مجرد توقف شتر، مهاجرین او را کمک نمودند تا خانه‌ی را بنا کند که پس از کعبه، مشهورترین مسجد مسلمانان گردیده است. این بنا از ساده‌ترین استخوان بندی، حیاطی که تعدادی اطاق یا کلبه‌هایی با سقف‌های ابتدائی و صاف بر آن مشرف بود و دیواری که با خشت خام پخته شده در آفتاب محصور شده بود، تشکیل گردیده بود. در همین محل بود که وی به شکایات مردم رسیدگی می کرد، افراد مختلف را ملاقات می نمود و روزی سه بار اقامه‌ی نماز می نمود که در آن کل جمعیت مسلمان مدینه شرکت می نمود. در همین محل بود که وی امور مربوط به طفل نوپای اسلام را در مواقعی که در جبهه‌ها به جنگ اشتغال نداشت (که بیشتر اوقات وی صرف آن کار می شد) اداره و رهبری می نمود. و باز در بطن یکی از اطاقهای همین خانه، یعنی اطاقی که همسر محبوبش عایشه در آن می زیست بود، که مقرر گردیده بود ده سال پس از ورودش به مدینه، پیکرش در آن به خاک سپرده شود. ده سال از زندگی پر کار حیات وی که عربستان را دگرگون و جهان را به لرزه در آورده بود.

پس از استقرار در دفتر کارش، وظایف و تکالیف مسلمانان را در قبایل قبایل مدینه، معین و مشخص نمود. طبق یکی از احادیث، هریک از انصار با نفر دیگری از مهاجرین سوگند برادری یاد کرد و متعاقب آن قرار داد دیگری که طبق مفاد آن روابط افراد با یکدیگر به تفصیل در آن گنجانیده شده بود تهیه گردید. این قرار داد سندی است کتبی که از آن دوره برجای مانده و مورد تأیید علمای مذهبی اسلام و محققین غربی قرار گرفته است. طبق این سند که بعدها به نام منشور، یا قانون اساسی مدینه نامیده شد کلیه‌ی مؤمنین و مسلمانان قریش و پشرب (مدینه) و افرادی که از آنان پیروی می نمایند و یا بسته به آنان بوده و در کنار آنان شمشیر می زنند... از نقطه نظریک اجتماع واحد (امت)، از سایر افراد متمایزند. یهودیانی که از ما متابعت می نمایند مادام که عملی مخالف قانون انجام نداده و یا به دشمنان ما کمک ننمایند، استحقاق دریافت کمک و مساعدت از جانب ما را خواهند داشت.

امت، یا اجتماعی که در منشور به آن اشاره شده بود، از گروه‌هایی (ونه افراد)، مرکب از مهاجرین، قبایل عرب مدینه و قبایل یهودی وابسته به آنها تشکیل می شد. هر گروه در داخل خود واحدی برای پرداخت دیه (پول خون) تشکیل داده بود. هم پیمانان مشرک ظاهرا معلوم و مشخص بودند زیرا نام آنان مصرحا در قرارداد آمده بود. چنین بنظر می رسد که حضرت محمد (ص) از مدت‌ها قبل، احتمال برخورد با قریش را از نظر دور نمی داشت لذا هدف عمده‌ی وی، در درجه اول، هدفی سیاسی بود. وی تأکید نموده بود که هیچ مشرکی حق ندارد به یکی از افراد قریش کمک‌های شخصی، یا جنسی نماید. مسلمانان وظیفه‌ی از این سنگین تر داشتند. از آنان خواسته شده بود به افرادی که زیر بار پرداخت دیه، اعتاق، و کفاره می قرار می گیرند، صرفنظر از تعداد آنان کمک مالی نمایند و هیچگاه نباید در دعوی بین مسلمان و مشرک، طرف غیر مسلمان را بگیرند. در هر حال،

قاطبه ی مسلمانان فروتن ومتواضع استحقاق دریافت کمک وحمايت از هم کیشان خود را داشتند و به هنگام جنگ هیچ کس مجاز به انعقاد قرار داد صلح جداگانه بادشمن نبود. لازم بود آنان مقررات و آئین نامه های داخلی را رعایت نموده ومتخلفین را مجازات نمایند.

نقش حضرت محمد (ص) در کلیه ی این امور به عنوان داور مشخص شده بود. «زمانی می رسد که لازم است چیزی به عهده ی تعویق بیفتد که در این صورت شما آن را به خداوند یا محمد (ص) حواله می دهید.... زیرا خداوند دقیق ترین و وفادارترین ضامن این سند بشمار می آید». در سایر موارد عادی، محمد (ص) یک رئیس قبیله ی معمولی در بین سایر قبایل بود و فراموش نمی کنیم که وی مهاجرین را از قبیله ی خود می دانست.

مهاجرین هیچگونه ممری برای اعاشه ی زندگی خود نداشتند. ذخیره ی غذائی آنان بسیار کم بود و به سختی می شد از آنان انتظار داشت تا با کمک ناچیزی که زارعین مدینه به آنان می نمودند به زندگی خود بدون آنکه با آنان درگیری پیدا نمایند ادامه دهند. راه حلی که برای این کار توسط مسلمانان در نظر گرفته شد راه حلی بود منحصر و مخصوص به بادیه نشینان و مطابق با رسوم آباء واجدادی آنان، یعنی غنیمت گرفتن از کاروان های تجاری مکه. سایر قبایل نیز در صورتی که به اندازه ی کافی قدرتمند بودند، در شرایط مشابه، به همین کار دست می زدند. تنها تفاوتی که عمل اینان با رسم وعادات دیرین داشت این بود که مهاجرین، به عنوان فرد یا افرادی وابسته به طایفه ی قریش از افراد طایفه ی قدیمی خود و به عبارت دیگر، از اقربا و خویشاوندان قبلی خود غنیمت می گرفتند و نه از غیر. از نقطه نظر موازین عالی اخلاقی اینان خود را در انجام این عمل محق می دانستند. نه به علت آنکه خویشاوندان مشرک در گذشته به آنان بد، روا داشته بودند، بلکه، به این علت که اینان در آنچه به آن اموال طایفه ی قریش گفته می شد خود را سهم و شریک می دانستند.

حمله های اولیه به کاروان ها بدون تحصیل غنیمت و بدون خونریزی برگزار می شد. اولین قطره خون، در سال دوم هجری (ژانویه سال ۶۲۴ میلادی) در یک حمله به نخله، در جنوب مکه، از گلوی یکی از افراد قریش بر زمین ریخته شد. کاروان مکه، که بر حسب ظاهر از نوع کوچک آن بود (چون فقط توسط چهار نفر محافظت می شد)، توقیف و فاتحانه به مدینه برده شد. محمد (ص) نسبت به نفس حمله مشکوک بود زیرا تاریخ حمله با آخر ماه رجب که طبق رسم وعادت خونریزی در این ماه حرام است تقارن داشت و بر روی همین اصل تقسیم غنائم را متوقف نمود تا اینکه آیه ئی نازل شد و حمله صحیح تشخیص داده شد.

حمله به کاروان نخله به مهاجرین کمک بسیار نمود زیرا علاوه بر غنائم، آنان ۱۶۰۰ درهم دیگر نیز برای آزاد سازی سه نفری که اسیر نموده بودند، دریافت نمودند و شاید از اینها مهم تر اینکه، بر حیثیت آنان در مقابل دیدگان انصار بسی افزوده شد.

مدینه ئی ها که در این کار دخالتی نداشتند مشتاق برای پیوستن به جمع و تحصیل غنیمت شدند. در ماه مارس سال ۶۲۴ میلادی یعنی دوماه پس از حمله به نخله، خبر رسید که کاروانی بزرگ در راه بازگشت خود از غزه به مدینه است و در این کاروان مال التجاره ئی حمل می شود که ارزش آن بالغ بر پنجاه هزار دینار است. پنجاه نفر از تجار به نمایندگی قبایل قریش و به سرکردگی ابوسفیان، همراه این قافله اند و محققا هر خانواده در مکه ذی علاقه به بازگشت بدون خطر این

کاروان به مکه بود.

ابوسفیان، که از خطر دخالت مسلمانان در راه کاروان آگاه بود، از مکه تقاضای نیروی کمکی نمود و به دنبال این تقاضا نیروی مرکب از ۱۰۰۰ نفر مردان کارآزموده و موجود در مکه تحت نظارت و سرپرستی ابوجهل به محل اعزام شد تا کاروان را به صوب مکه اسکورت نماید. این نیروی کمکی به پیشرفت خود به سوی مدینه پس از آن که کاروان ابوسفیان منطقه‌ی خطر را پشت سر گذاشته و به دریا نزدیک شده بود، ادامه داد. قبل از نزدیک شدن ابوجهل، محمد (ص)، ۳۰۰ نفر انصار را مأمور نموده بود تا چاه‌های استراتژیکی آب بدر را به تصرف خود در آورند. سه چاه از چهار چاه موجود در محل توسط انصار پر شد و مکیان خسته و تنها مجبور شدند برای تحصیل آب در زمینی که دشمن برای آنان انتخاب نموده بود به جنگ پردازند. مسلمانان شب قبل از جنگ را به عبادت پرداختند و با طلوع فجر، قشون ابوجهل بارگباری از تیر، که از چله‌ی کمان داران مسلمانان به سوی آنان پرتاب می شد مواجه شدند. پس از زمانی جنگ و گریز به سیاق اعراب، بین افراد قهرمان، و کشمکش به دنبال آن که منجر به عقب نشینی کلی مکیان شد، چهل و نه کشته که سر کرده‌ی سپاه نیز جزو آنان بود برجای گذاشته شد. پیامبر، صحنه‌ی جنگ را از زیر سایبانی که در حریم نخل‌ها، در پشت خط جبهه تعبیه شده بود نظاره می کرد. در خاتمه‌ی جنگ، از یکی از مهاجرین خواست تا ابوجهل را بین کشته شدگان جستجو نماید. ابوجهل، بازخم‌های مهلکی که بر بدنش وارد شده بود پیدا شد. خطاب به محمد (ص)، در حالی که نفس آخر را می کشید گفت: «این روزها خیلی بلند پرواز شده‌ای، جوجه چوپان!» ولی به وی مهلت بیشتری داده نشد و بلافاصله سرش توسط یکی از مهاجرین از بدن جدا و برای محمد (ص) آورده شد و او نیز خدا را سپاس گفت.

انعکاس سیاسی و ایده نولوژی بدر، «اولین پیروزی بزرگ اسلام» بسیار مهم‌تر از اثرات نظامی آن بود. مسلمانان، حالا دیگر، دلائلی در دست داشتند که کسی از ثبات و استواری آنان حمایت و دفاع مینماید و قرآن نیز متعاقباً آن را اعلام نمود.... «این شما نبودید که آنان را به قتل رساندید، خداوند این کار را کرد» (۱).

قبل از جنگ بدر، مدینه محلی بود برای سکونت گروه‌های مهاجری که تحت تعقیب بوده و از محل‌های دیگر رانده شده بودند. پس از واقعه‌ی بدر، و با اعتقاد جدید گروه مبنی بر آنکه خدا در طرفی است که آنان هستند، مسلمانان بر آن باور شدند که با نیروی ایمان خود خواهند توانست فتوحاتی عظیم تر از بدر، کسب نمایند. حکومت بیزانس را شکست دهند و ایران را مضمحل نمایند. اغلب آنان جوانانی خام و ناآزموده در جنگ بودند مع الوصف می دانستند که اتحاد و اتفاق آنان تحت رهبری پیامبر، توأم با هدف‌های اخلاقی که از طریق احساس عدالت اجتماعی در آنان ریشه دوانیده بود می توانست پشت بزرگترین و کارآزموده‌ترین دشمنان آنان را در جنگ، بر خاک بمالد. آنان آموخته بودند که همبستگی کلید موفقیت است. قریش، بطوری که شواهد اولیه نشان می دهد از اینکه اقوام دور و نزدیک خود را که در سلک مسلمانان درآمده بودند به قتل برسانند اصرار داشتند زیرا از آن می ترسیدند که عمل آنان به بالا گرفتن کینه جوئی‌های خانوادگی منجر شود. مؤمنین، بالعکس، از اینکه یکی از منسوبین آنان به جمع یکتا پرستان راه یابد مانعی نمی

دیدند و می توان گفت که ایمان، بر اصل قدیمی رعایت از موازین خانوادگی غالب گردیده بود. جنگ بدر نه تنها از حضرت محمد (ص) پیامبر، حمایت و دفاع نموده بود بلکه موضع اورانیز به عنوان یک رهبر سیاسی تقویت نموده بود. به موجب مفاد دستوری که از خداوند دریافت نمود، به خواهش و اصرار عمر، که کلیه هفتاد نفر زندانی جنگی باید از دم تیغ بگذرند و قبیله ننهادهای آنان جزو نفرزندان را برای دریافت فدیة نگاه داشت. دو نفری که با قتل آنان موافقت نمود، افرادی بودند که زمانی خشم وی را در مکه برانگیخته بودند زیرا آیه های نازل شده را بگونه ئی نامساعد با قسمتهائی از کتاب مقدس ایرانیان و یهودیان تطبیق داده بودند بنحوی که نسبت به صحت آیه ها در اذهان ایجاد شک و شبهه نموده بود. حضرت محمد (ص)، قبلا دشمنان جسمانی خود را بخشیده بود ولی به ندرت با مخالفان ایدئولوژی خود کنار می آمد، یا آنها را می بخشید. در همین دوره بود که ترتیب قتل شاعر و هجو نویسی بنام «اسما بن مروان» داده شد. اسماء اشعاری استهزاآمیز درباره ی بادیه نشینان مدینه که آن روزها از شخصی جز منسوبین خود اطاعت می نمودند سروده بود.

خطر تهدید فوری از مدینه گذشت ولی حضرت محمد (ص) حالا با مشکلی بس عظیم مواجه بود که از مخالفت های ایده ئولوژیک سرچشمه می گرفت و آن مشکل قبایل یهودی بود. گوا اینکه وی برای یهودیان بعنوان خداپرست احترام زیادی قائل و به حمایت و کمک آنان در روزهای اولیه ئی که در مدینه خود را برای جنگ آماده می نمود نیازمند بود با وجود این دیر یازود باید تشخیص می داد که تضاد منافع و برخورد با این قوم غیر قابل اجتناب است. از کلیمیان به سختی می شد انتظار داشت که ادعاهای نبوت وی را پذیرفته و از دین آباء و اجدادی و میراث بارز و درخشان مذهبی خود که ریشه در کتاب مقدس داشت و از طرفی به عنوان بندگان منتخب خدا شناخته شده بودند، دست بکشند. می توان گفت، که حتی قبل از جنگ بدر، یعنی هنگامی که قبله گاه مسلمانان از اورشلیم به مکه تغییر جهت داد، نطفه ی اختلاف بسته شد. اولین قبیله ی این قوم که قرار بود پس از جنگ بدر مورد حمله ی حضرت محمد (ص) قرار گیرد قبیله ئی بود که بیشتر تلا سازان و صاحبان حرف و صنایع در آن مجتمع شده بودند. یک جنگ زرگری در بازار توسط همسریکی از مسلمانان بهانه ی لازم را به دست داد و یک مسلمان و یک کلیمی در بلوای حاصل کشته شدند و به دنبال آن افراد قبیله راه منازل خود را در پیش گرفتند. مسلمانان راه را بر این افراد بسته و پس از محاصره، آنان بلا شرط تسلیم شدند.

حضرت محمد (ص) تصمیم داشت که کلیه ی کلیمیان را از دم تیغ بگذراند ولی عبدالله ابن ابی، رئیس قبیله ی خزرج که این گروه ارباب رجوع وی بودند، او را از این کار منصرف نمود. در عوض، به آنان فرصت داده شد که ظرف سه روز شهر را ترک کنند و مایملک خود را بر جای گذارند. غنائم بدست آمده از این طریق بسیار زیاد بود و حضرت محمد (ص) طبق رسوم قبیله ئی، یک پنجم آنها را برای خود نگاه داشت و بقیه را بین سایر مسلمانان تقسیم نمود. دو قبیله ی نیرومند دیگر یهود، بجای ماندند تا بعدا نسبت به آنها اخذ تصمیم شود.

مکی ها که از شکست بدر به اندازه ی کافی تجربه اندوخته بودند و حمله های بعدی به کاروان های آنان زنگ هشدار را در گوش آنان به صدا در آورده بود، در صدد تجهیز نیروی اعزامی قدرتمند دیگری گردیدند. اینان قشونی مرکب از سه هزار نفر که در بین آنان افراد مخالف قبیله ی اوس، افرادی از قبایل طائف که خراجگذار آنان بودند تهیه کرده بودند. سرکردگی قشون با ابوسفیان بود



که پس از ابوجهل به عنوان لیدر قریش انتخاب شده بود. همین طور که قشون قریش در حال پیشروی به سوی مدینه بود، مسلمانان و متحدین آنان چاره‌ئی جز عقب نشینی به برج و باروهای خود نداشتند و با این کار دشمن می‌توانست از مزارع آنان برای علیق اسبان و شتران خود استفاده نماید. سرکردگان مدینه یک شورای جنگی تشکیل دادند و تصمیم گرفته شد که اولاً یک حلقه‌ی دفاعی در اطراف دیوارهای سنگی ایجاد نمایند که کلیه‌ی منازل و محل‌های مسکونی را دربرگیرد. بعضی از نوجوانان مسلمان که فرصت شرکت در جنگ بدر را نیافته بودند برای حمله به دشمن به پیامبر اصرار می‌ورزیدند. برای مدتی کوتاه، پیامبر با زمان بازی می‌کرد. سپس زره‌ی خودش را دربرنمود و تصمیم به حمله گرفت. از هزار نفر مردانی که به تقریب با خود داشت فقط یکصد نفر آنان مجهز به زره بودند و جمع ستوران در خدمت، منحصر به دواسب بود. قبایل یهودی که روز شنبه‌ی خود را آغاز نموده بودند در خانه‌ها برجای ماندند.

در نیمه‌راه کوه اُحُد، قشون قریش موضع گرفته بود. حضرت محمد (ص) بعضی از نوجوانانی را که تصور می‌نمود آمادگی جنگی ندارند به منازل خود عودت داد.

عبدالله بن ابی، بنا برد لایلی مشکوک مبنی بر اینکه مسلمانان ممکن است بطور جدی قصد جنگ نداشته باشند، با یک سوم قشون خود عقب نشینی نمود. به عنوان یک رهبر قبیله، شاید او در این کار محق بود. و شاید نیز امید داشت که شکست حضرت محمد (ص)، به تحکیم موقعیت وی که از جنگ بدر به آن طرف متزلزل شده بود کمک نماید.

درگیری در اُحُد، برای مسلمانان مصیبت بار بود. در اوائل جنگ، بنظر می‌رسید که همه‌ی کارها بگونه‌ئی رضایت بخش پیش می‌رود تا آنکه، کمان‌داران حضرت محمد (ص)، که در تپه‌ها موضع داده شده بودند، به طمع دست‌یابی به غنائم، محل‌های خودشان را ترک نمودند. همزمان با حرکت کمان‌داران، اسواران مکه تحت سرکردگی فرمانده با استعداد مکه، خالد بن ولید (که بعداً به مقام بارزترین ژنرال ارتش اسلام رسید) دسته‌ی کمان‌داران محمد (ص) را درو کرد. در حدود هفتاد نفر مسلمان که در بین آنان حمزه، عموی پیامبر نیز بود کشته شدند. خود پیامبر به سختی مجروح و حتی در یک لحظه شایع شد که وی کشته شده است. قریش، فتح خود را به سیاق بربریت که در آن زمان معمول بود جشن گرفتند و زنانی که آنان را در جنگ همراهی می‌نمودند، از گوش مردگان دشمن برای شرکت در جشن پیروزی، گوشواره‌ها ساختند.

با وجود این پیروزی، ابوسفیان، با عقیده‌ی اشغال مکه مخالفت ورزید. شکست بدر تلافی شده بود و این نحوه طرز تفکر زائیده‌ی رسوم و عادات جنگی بادیه نشینان بود. حضرت محمد (ص)، بنوبه خود، برای کسب اعتبار از دست داده شده، فرصت را از دست نداد. هنوز زخم‌هایش التیام نیافته بود که به تعقیب قریش پرداخت. یک عمل سمبولیک و استثنائی که تنها نتیجه‌اش بالا رفتن روحیه همراهانش بود. درسی که از احد گرفته شدن باید فراموش شود. اگر جنگ بدر دلالت بر آن داشت که خدا پشتیبان مسلمانان است، شکست اُحُد نیز برای محک عیار ایمان آنان به خداوند و رسول خدا و سوا کردن مؤمنین ثابت قدم از شکاکین مانند عبدالله بن ابی، و پیروانش بوده است.

تجربه‌ئی که از اُحُد به دست آمد، همراه با پیمان شکنی و ارتداد عبدالله سبب شد که با کلیه‌ی منابع اختلاف و شقاق، بویژه باقی مانده‌ی یهودیان، مبارزه شود. هنگامی که قانع شد که بنی‌نظیر،

علیه او توطئه می کنند، به آنان اولتیماتوم داد باید ظرف ده روز واحه را همراه با مایملک خود اعم از ائاثه و گله و رومه، ترک نمایند والا، از دم تیغ خواهند گذشت. عبدالله بن ابی آنان را به مقاومت ترغیب نمود و مسلمانان شروع به پی افکندن نخلستان های آنان نمودند. پس از دو هفته، یهودیان تسلیم شدند و اجازه یافتند محل را ترک نمایند و جزا سلحه، تنها آن مقدار از ائاث البیت خود را که شترانشان قادر به حمل آن بودند می توانستند با خود ببرند. بیشتر آنان به واحه ئی بنام خیبر که در یکصد و ده کیلومتری شمال مدینه و ساکنان آن بیشتر یهودی بودند، نقل مکان کردند. پس از آنکه عبدالله بن ابی، در رسالت خود مبنی بر اخلاص که از طرف قوم بنی نظیر به او محول شده بود نا موفق ماند، حیثیت و اعتبار خود را از دست داد. این زوال حیثیت مقارن با واقعه ی معروف «رسوائی» بود که گروهی آن را جعل نموده بودند. در این داستان جعلی، عایشه، جوان ترین، و محبوب ترین همسر پیامبر متهم به خیانت و بی عفتی شده بود و گفته شده بود که وی با یکی از پیروان حضرت محمد (ص)، در راه بازگشت از یک مأموریت نظامی، سرورسری داشته است. عبدالله، و گروه وی، که به خیل مدینه ئی ها (که اکنون بعلت اینکه شهرشان به وسیله ی پیامبر مکئی و همراهانش اشغال شده بود ناراضی بودند) پیوسته بودند. داستان جعلی فوق را از هوا ئیل گرفتند تا اعتبار و حیثیت حضرت محمد (ص) را لکه دار نمایند. برای یک عرب، داشتن زنی بی عفت، یک رسوائی و ننگ اجتماعی است. برای یک پیامبر، چنین چیزی، غیر قابل تصورات است. خوشبختانه، پس از مدتی بلا تکلیفی که طی آن مدت محمد (ص) خونسردی خود را نسبت به همسر جوانش کاملاً حفظ نموده بود، آیه ئی نازل شد که شایعه ی اتهام را رد نموده و عایشه را مبرا ساخت. مؤمنین نفسی به راحت کشیدند و خدا خود تکلیف مفتریان را روشن نمود. از تاریخ شروع این ماجرا به بعد، قرآن تأکید نمود که اتهام زنای محصنه، و یا نزدیکی با زنان هر جائی (که مجازات آن یکصد ضربه شلاق است) باید توسط چهار مرد بالغ و یا هشت نفر زن، به عنوان شاهد موقوف تأیید گردد تا بتوان جرم را بر مجرم تحمیل نمود. در همین اوان بود که حضرت محمد (ص) آیه های دیگری دریافت کرد که طی آنها به وی دستور داده شده بود از همسران خود مراقبت های مخصوص به عمل آورد.

اگر چه سرعت عمل جنگی حضرت محمد (ص) به نشانه هائی از حیثیت و اعتبار در بین بادیه نشینان تعبیر شد، با این وصف ابوسفیان و قریش بیکار ننشستند. بنا بر تشویق بنی نظیری های تبعید شده، ائتلاف خصمانه ئی در شرف شکل گرفتن بود. طبق روایات موجود حضرت محمد (ص) بنا بر ارشاد و راهنمایی های سلمان پارسی، یکی از اسیران آزاد شده ی ایرانی، تصمیم گرفت تا به منظور دفاع و حفاظت بیشتر، خندقی در پیرامون قسمت های شمالی و بدون حفاظ مناطق مسکونی و اقامتگاه حفر نماید. مهاجمین که هیچ نوع ماشین جنگی در اختیار خود نداشتند و کارهای ساختمانی با دست، حتی اگر ناچیز هم بود برای آنان بزرگ جلوه می کرد، و از طرفی نفس کار را حقیر می شمردند، از عجز خود در مقابل این پدیده، در کنار خندق توقف نمودند و حتی دشنامی نیز بر زبان جاری ساختند زیرا این نوع کارها را بی حرمتی به خود می دانستند. در هر حال تعدادی از افراد دو طرف به وسیله ی تیر و فلاخن کشته شدند و پس از یکی دو هفته که قشون با کمبود خوار و بار مواجه شد عقب نشینی نمود.

صرف نظر از توفیقی که در جنگ خندق نصیب گشت، حضرت محمد (ص) هنوز احساس

آرامش نمی‌کرد. وی نسبت به اوضاع مشکوک بود و حق هم داشت زیرا به هنگام محاصره ی خندق، دشمن با یهودیان بنی قریظه در تماس بود تا اینان از پشت به مسلمانان حمله نمایند و حسب الظاهر یهودیان در پذیرش ایده ی دشمن با آنان بحث بسیار داشته و چندان کار بارز و چشم گیری نیز به نفع دشمن انجام نداده بودند. در هر حال، حضرت محمد (ص) بر آن شد تا برای همیشه کار یهودیان را یکسره نماید. پس از یک محاصره ی بیست و پنج روزه، افراد بنی قریظه تسلیم شدند و با داوری متحد خود که سرکردگی آنان را نیز بعهده داشت، یعنی سعد بن معاذ، رئیس قبیله ی اوس که به هنگام محاصره، زخمهای مهلکی برداشته بود موافقت نمودند. نامبرده رادر حالی که توسط مردان قبیله ی خود محاصره شده بود و به ملاطفت و نرم دلی اصرار می ورزید بر روی الاغی به محل آوردند. داوود در حال نزاع، بدون آنکه بتواند تکان خورد همه را سوگند داد تا پس از آنکه وی عقیده خود را ابراز نمود به همان طریق عمل نمایند و قرار شد اگر افراد حاضر با این نظر موافق باشند وی آن عقیده را اعلام نماید. و عقیده وی بر آن بود که کلیه ی ۶۰۰ نفر بالغ مذکر در بین آنان، از دم تیغ بگذرند. زنان و اطفال، به عنوان برده، به فروش رسند و اموال قبیله بین مسلمانان قسمت گردد.

نویسندگان مسلمان کوشش دارند که قتل عام بنی قریظه را به عنوان داوری خداوند در قبال خیانت این قوم به حساب آورند. باید اذعان کرد که این کار دلالت های ایده ئولوژیک و سیاسی نیز داشته است زیرا فقط صرف حذف نمودن بنی قریظه مطمح نظر نبوده است و تنها هدف مورد نظر این بوده است که بیعت های تازه با اسلام لازم است برای ایده ئولوژی قدیمی و پیوسیده وفاداری و سرسپردگی قبیله ئی پیروز گردد. گوا اینکه این جمله از نقطه نظر سیاسی حاد و ثقیل بود ولی خردمندانه و عاقلانه بود. بنی قریظه، برای اسلام از زمانی که به خیبر تبعید شده بودند یک تهدید بود و هیچ راه دومی بین تبعید و کشتار جمعی برای مسلمانان موجود نبود. اگر به آنان اجازه حیات داده می شد احتمال اینکه این قوم با وجود رقابت های قومی که از اول تاریخ با خود داشتند، امکان اینکه به سایر هم مسلکان خود به پیوندند، موجود بود. کسی چه میداند؟ شاید یهودیت می توانست با گذشت زمان، نقطه ی گرایش ایدئولوژی قریش با نتایج تاریخی مختلفی که از آن بدست می آمد گردد. مردان جنگجو هیچگاه خود را تسلیم اسلام نکرده بودند. و برای آنکه بر حقیقت امر تأکید کنیم می گوئیم که عمل اینان ناشی از ایدئولوژی سربازی آنان و نه نژادی بوده است. از زنان و کودکان چشم پوشی شده بود تا مآلا در امت اسلام جذب شوند. و برای آنکه نفس عمل را به صورت یک فریضه در آورد، حضرت محمد (ص)، یکی از زنان شوهر از دست داده رادر این محل به حباله ی نکاح خود در آورد.

در این اواخر افکار حضرت محمد (ص) به شدت به طرف مکه گرایش یافته بود. از طرفی وی به تحکیم روابط و اتحاد خود با قبایل همسایه اشتغال داشت. چون هنوز بسیار زود بود که شرایط پیمان ها را پذیرش دین اسلام قرار دهد لذا از متحدین خود انتظار داشت تجارت با قریش را موقوف نمایند تا به آن وسیله مکینان و متحدین آنان، یعنی کلیمیان خیبر در انزو قرار گیرند. مکینان، بنوبه ی خود از وضعیت موجود سخت به ستوه آمده بودند. فقرا ایدئولوژی اینان در این دوره بگونه ی بسیار بارزی با پذیرش اسلام توسط دو نفر از افراد سرشناس سپاه مکه به نام های خالد بن ولید، فاتح آینده پرموک، و عمرو بن عاص، فاتح آینده ی مصر، به ثبوت رسیده بود. شک نیست که علاوه بر ایمان، فرصت طلبی نیز یکی از عوامل این گرایش ها بوده است. افراد مال اندیش قریش کم و بیش

تشخیص داده بودند که چون راهی برای شکست حضرت محمد (ص) متصور نیست پس چه بهتر که به وی ملحق شوند. شاید این اولین بار نبود که فکر مصالحه به مخیله ی آنان خطور کرده بود و به هر حال پس از الحاق به وی دریافتند که چه قدر شرایط پیوستن به محمد (ص) برای آنان سخاوتمندانه بوده است. آنقدر به حقیقت پرمایه، که نه تنها از تاریخ بیعت با حضرت محمد (ص) و در دوره ی حیات وی، بل پس از وی یعنی از سال ۶۳۲ میلادی تا انقلاب عباسیان در سال ۷۵۰ رومی توان دوره ی پیروزی قریش بر اسلام دانست.

در اواخر قرن ششم هجری بود (مارس ۶۲۸ میلادی) که پیامبر از قصد خود مبنی بر زیارت کعبه برای انجام مناسک حج عمره، مسلمانان را مطلع نمود. در حدود ۷۰۰ نفر از مردان و ۴۰ نفر از زنان در این سفر با او همراه بودند.

کلیه ی مردان با خودشان سلاح شمشیر که طبق رسم و عادت آن رادر غلاف جای داده بودند حمل می نمودند. مگیان که به آنان هشدارهای لازم داده شده بود مردان خود را برای ممانعت از مسلمانان به منظور ورود به شهر مقدس تجهیز نموده بودند. حضرت محمد (ص) راه حدیبیه که در حاشیه ی محدوده ی اماکن متبرکه بود در پیش گرفت تا تنی چند از مأموران مخفی قریش را به حضور پذیرد. به هنگام بازگشت، اینان هنوز تحت تأثیر انضباط، طرز رفتار و برخورد صلح طلبانه ی وی و مسلمانان بودند.

پس از مذاکراتی که انجام شده بود، یک قرار داده ساله ی متارکه ی جنگ بین حضرت محمد (ص) و قریش به امضا رسید که طبق آن مسلمانان توافق نموده بودند از حق خود برای زیارت کعبه تا سال دیگر صرف نظر نمایند. سال بعد، مکیان به مدت سه روز شهر را تخلیه خواهند نمود و در این سه روز مسلمانان به اجرای مراسم مذهبی خود خواهند پرداخت. بسیاری از مسلمانان، منجمله عمر، دومین خلیفه ی آینده ی دنیای اسلام به شدت علیه این قرار داد که به عقیده ی آنان مفهومی جز خیانت نداشت اعتراض کردند ولی حضرت محمد (ص) و ابوبکر که بیش از آنان آینده نگر بودند از عقد قرار داد راضی به نظر می رسیدند. قریش، مسلمانان را به عنوان گروه های برابر به رسمیت شناخته و به آنان اختیار داده بودند تا با مشکلی که هنوز آنان را تحت فشار خود داشت، یعنی یهودیان خیبر، دست و پنجه نرم نمایند. حضرت محمد به مدینه بازگشت و بلافاصله با ۱۶۰۰ نفر از مردان خود، رهسپار «واحه» شد. یهودیان کم کم حمایت قبایل متحد خود را از دست می دادند و تدریجا مجبور به ترک یک یک خانه و اثاثه ی خود می شدند. حضرت محمد (ص) حیات آنان را با گرفتن نیمی از محصول خرما و بهترین قسمت از مایملکشان، معاوضه می نمود. برای خودش دختری ۱۷ ساله و وجیه، بنام صفیه، که شوهرش در جنگ کشته شده بود انتخاب کرد و او را به زنی گرفت. پس از سقوط خیبر، سایر مستملکات یهودیان در منطقه، بدون جنگ تسلیم شدند و به آنان اجازه داده شد مایملک خود را در قبال پرداخت جزیه در اختیار داشته باشند.

سال بعد حضرت محمد (ص)، در لفافه ی قرار داد حدیبیه عازم زیارت مکه شد. همراه با دوهزار نفر مسلمان وارد شهر خالی از سکنه ی مکه شد و در حالی که سوار بر شتر خود بود به طواف و سعی بین صفا و مروه پرداخت و بلال، برده ی حبشی پیشین، برپام کعبه شروع به ذکر اذان نمود. گفته اند به هنگام توقفش در مکه، حضرت محمد (ص) با میمونه، دختر عباس، عموی خود ازدواج نمود.

با از دست دادن آخرین متحدان یهودی خود، فرصت دیگری برای قریش باقی نمانده بود. بادیه نشینان دمدمی نژاد و فرصت طلب همیشه در راه انطباق خود در سطح استاندارد محمد (ص) برآمدند. پیمان حدیبیه دیگر به تعادل قدرت در شبه جزیره کمک نمی کرد. حوادث و اتفاقات بر سرپول خون، یادیه، و اختلافات حاصله بین ارباب رجوع، قبایل وابسته به محمد (ص) و قریش، آن را بگونه ئی غیر قابل اجرا در آورده بود. ابوسفیان، مصمم شد با سفر به مدینه و گفتگو درباره ی شرایط، با بحران مقابله نماید. از حاصل مذاکرات نتیجه ئی در دست نیست و اگر هم هست تحریف شده ی آن است زیرا آنچه از نوشته های مؤرخین دوره ی عباسی برجا مانده است بر لکه دار نمودن اعتبار ابوسفیان که جامع نسب خلفای بنی امیه بوده است دلالت دارد. در هر حال چنین نظر می رسد که بین پیامبر و سر کرده ی قریش بر سر آنچه بعد از کرمی کنیم توافق حاصل شده بود. در سال ۶۳۰ میلادی حضرت محمد (ص) در رأس قشونی که هنگام ورود به مکه پس از آنکه یارانش در راه به وی پیوسته و به بیش از ده هزار نفر بالغ شده بود، به طرف مکه به راه افتاد. در خارج از محوطه ی حرم قشون متوقف شد. ابوسفیان به پیشواز پیامبر آمد و رسماً به دین اسلام مشرف شد. سر کرده ی قریش سپس به مکه مراجعت نمود و شرایط حضرت محمد را به این شرح به مردم مکه ابلاغ نمود. «اگر شهر با صلح و صفا تسلیم شود هیچ نوع خطری متوجه اهالی نخواهد بود». (ترتیبی مشابه با وضع فوق، در سال ۱۹۲۵، دقیقاً توسط عبدالعزیز آل سعود هنگامی که شرایط مشابهی به مردم مکه تحمیل می نموده به مرحله ی اجرا گذاشته شد).

در ۳۰ ژانویه ۶۳۰ میلادی، حضرت محمد (ص) به خیابان های خالی از سکنه ی شهر مقدس گام گذاشت. فقط از تنی چند مشرک که در یکی از کلبه ها اجتماع نموده بودند نغمه های مخالف به گوش رسید که بلا فاصله به وسیله ی خالد بن ولید نغمه ها در گلو خفه شد. پیامبر، عزم خانه کعبه را نمود و با عصائی که در دست داشت حجر الاسود را لمس نموده و جمله ی «الله اکبر» را بر زبان جاری ساخت. جمله ئی که مسلمانان به هنگام جنگ آن را فریاد می کشیدند. پس از طواف خانه ی کعبه بر روی شتر، دستور داد تا بت ها را از روی پایه های خود بر روی زمین پرتاب نمایند. سپس در حالی که بر روی تخته سنگی جلوس نموده بود از کافران قریش طلب نمود تا از برابری رژه روند و با اوبیعت نمایند. که به همان طریق عمل شد.

بر گناهان عمومی قلم عفو کشیده شد و بخشش عمومی اعلام گردید. فقط تنی چند از افراد خاطی به مجازات محکوم شدند. از نقطه نظر شخصیت، اینان دشمنان معنوی اسلام بودند. اشعاری هجو، علیه حضرت محمد (ص) سروده بودند و تنی چند از زنان خواننده، آن اشعار را به عنوان ترانه برای مردم خوانده بودند. یکی دیگر از آنان نویسنده ئی قدیمی بود که در صحت وحی و آیه های قرآن شک کرده بود و هنگامی که پیامبر به وی اجازه داده بود تا کلامی از خود به سیاق آیات قرآن انشاء واقامه کند، اظهار عجز نموده بود. در هر حال، این شخص پس از شفاعتی که برادر رضاعی وی به نام عثمان بن عفان از وی به عمل آورد، از مرگ رست.

حضرت محمد (ص) هنوز مدتی طولانی در مکه نمانده بود که مواجه با خطری جدید گردید. کنفدراسیون قبیله ئی «هوازن»، یعنی دشمن طایفه ئی قریش، در رابطه با بعضی از عناصر ضد قریشی طائف، علیه محمد (ص) در حال مجتمع شدن بود. هنوز دو هفته از فتح مکه

نگذشته بود که حضرت محمد (ص) برای باردیگر، در رأس قشونی دوازده هزار نفری عازم جبهه شد. بادیه نشینان را در «حنین» شکست داد ولی نتوانست طائف را تصرف نماید. زنان موجود در قبیله ی بنی هوازن بین مسلمانان قسمت شدند ولی به محض آنکه مردان آنان اسلام اختیار نمودند به شوهرانشان عودت داده شدند. در تقسیم غنائم جنگی بعضی از افراد مسلمان که سابقه ی گرایش دیرینه تری به اسلام داشتند در مقام مقایسه بانو گروندگان قریش خود را مغبون احساس می نمودند. ابوسفیان و پسرانش، منجمله معاویه، مؤسس آینده ی دودمان بنی امیه، هر یک یکصد شتر سهم بردند و حتی بعضی از اعضای قریش که هنوز اسلام اختیار نکرده بودند نیز، قسمتی از غنائم نصیبشان شد. برای مدینه ئی ها این بار به گونه ئی جدی زنگ خطر به صدا در آمده بود زیرا تصور می نمودند حضرت محمد، یا به تعبیر کنیه ئی که دشمنان به او داده بودند، «پادشاه حجاز»، از این پس بطور ابد در مکه مستقر خواهد شد و هنگامی که وی به مدینه باز گشت نفسی به راحت کشیدند.

در این برهه از زمان، رسول خدا کم کم به پایان مرحله ی حیات خود نزدیک می شد. بنظر می رسید که وی در جنگ حنین که در مقابل چشم آسوارانی از سپاه دشمن که در مخیله ی خود اُحُد دومی را به غلط برای خود تصور می نمودند و با تدبیر محمد (ص) آرزوی آنان نقش بر آب شد، وی ۶۰ ساله بوده است. از نقطه نظر بادیه نشینان، تأثیر پیروزی های حضرت محمد (ص)، قبل از آنکه مکه را تصرف نماید برای آنان جز شکست سیاسی، معنای دیگری در بر نداشت. نمایندگان و رسولانی از بخش های مختلفه ی عربستان به درگاه محمد (ص) گسیل می شدند تا اینکه خود و یا جامعه ی وابسته به ایشان را در سلک خود جای دهد. قبایلی که با مدینه پیمان دوستی و عدم تجاوز امضا نموده بودند، وعده های یآوری و اعزام سپاهی به وی می دادند و متعهد می شدند از این پس به هیچیک از قبایل موجود در اتحادیه تجاوز و حمله ننمایند. بعضی از آنان، بگونه ئی صوری اسلام اختیار نموده بودند در حالی که هنوز علائق خود را با رسوم و عادات مشرکین قطع ننموده بودند. حضرت محمد (ص)، خود این را می دانست در حالی که بعضی از پیروان غیور و صمیمی اش از آن بی اطلاع بودند. برای وی به وضوح قابل لمس بود که برای اسلامی نمودن هواداران و پیروان جدید به چند نسل دیگر نیاز است. چیزی که فعلا به حساب می آید و در درجه ی اول اهمیت بود و آنها می توانستند به آن عمل نمایند حمایت از سازمان ها و ارگان های نوپائی بود که وی در به وجود آوردن آنها در مدینه توفیق یافته بود. سازمان هائی که لازم بود بیشتر دوام آورند تا در قالب اُربه، برای اهداف الهی مورد استفاده قرار گیرند.

مشکلی که در سیستم مدینه وجود داشت، تمیز زیربنائی همبستگی و وحدت اجتماعی بود. همبستگی نوین امت از جوامع متشکله ی اسلامی، جایگزین همبستگی قدیمی قومی و قبیله ئی گردیده بود. دکتربین روز جزا، اعلام شده در قرآن جز این معنی نمی داد که افراد، در درجه ی اول مسئولیت اعمال و رفتار خود را صرف نظر از محلی که در آن متولد شده اند، خود به عهده خواهند داشت. و این، بازتابی بود که از نقطه نظر روانی در تغییرات مادی مکه که در آن جامعه ی تاجر مسلک قبیله ئی در راه بازرگان کاپیتالیست گام می گذاشت، بسیار مؤثر بود. کشش ها و تیرگی های روابط مشابهی بین فرد پرستی و به رسمیت شناختن اجتماعی که در آن نیاز به سیستم قبیله ئی و بادیه نشینی به سیستم زراعی، هر روز بیش از روز پیش در آن محسوس بود، در جریان بود. در سیستم کوچک بادیه نشینی، فقط مسئولیت تعادل بومی چادر نشینان، به عهده ی آنان است و اگر لازم

باشد، این سیستم، به اجتماعی بزرگتر که به درجات بیشتری از همکاری و تعاون بین دسته های مختلف اجتماعی نیازمند است تبدیل گردد، به اضمحلال نزدیک ترمی شود.

میتوان گفت که سیستم قدیمی بادیه نشینی ریشه ی مشکلات عربستان و مانع از این بود که جوامع موجود در آن از امکانات توسعه و پیشرفت استفاده نمایند. آنچه زمانی برای زندگی در صحرا و بیابان مناسب بود دیگر برای یک شهر کاروان پذیر و واحه های اطراف آن نامساعد بود. با این وجود، باید قبول کرد که بادیه نشینی رانمی شد یک شبه ریشه کن کرد یا آن را بطور کلی از بین بُرد. چیزی که احتیاج به آن کاملاً محسوس بود جلب اعتماد در رشته های مختلف بود تاراه ورود به اجتماعی که از تمدن بیشتری برخوردار است هموار شود بدون آن که فرد در آن احساس نومیدي و یأس بخود راه دهد. همبستگی نوینی که توسط اسلام ارائه شده بود، اُمت نامیده می شد. یعنی موجودیتی که برزبرقیله قرار گرفته و صرفاً وفادار به خداوند، یعنی بالا ترین معبود بادیه نشینان بود. کلیه ی بیعت ها و سرسپردگی های قبلی که سبیل آن بت های موجود قبيله ئی بود، یا مضمحل گردید، یا اینکه تابع بیعت های جدیدی شد که با اجتماع محمدی به عمل آمده بود. و بهر حال در آینده امکان سست شدن و از اثر افتادن کلیه ی آنها متصور بود. طبیعتاً هیچیک از تغییرات و تبدیلات، خود انگیزانه و ناگهانی نبوده است بلکه آنها همه، زائیده ی یک برنامه ریزی دقیق اجتماعی وایدئولوژیکی بوده است.

برنامه ی مزبور تحت پنج عنوان اصلی مطرح شده است که در اسلام به آن ها اصول وار کان ایمان نامیده می شود و هنوز هم پایه های اعتقاد و مورد عمل کلیه ی مسلمانان جهان است. اولین رکن، شهادت است که طی آن یک فرد مسلمان ایمان و وفاداری خود را به خدا و پیامبرش اعتراف می نماید. «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». اظهار شهادت در حضور شاهد کافی و وافی برای ورود به دین اسلام است. ستون دوم نماز است و این، وظیفه ئی است فردی و اجتماعی. نماز در قالب اجتماعی آن معمولاً در روزهای جمعه، یا اعیاد به عمل می آید و چنین معنی می دهد که مسلمین، بالا جماع یکپارچگی خود را حفظ نموده و خود را به آگاهی و هوشیاری جمعی مجهز نموده اند. حضرت محمد (ص)، احتمالاً جمعه را برای نماز جماعت در نظر گرفت که یهودیان و یاران آنان خود را برای برگزاری نماز جماعت در روزهای شنبه (سَبْت) آماده می نمودند. مع هذا قرآن منجزاً خودداری از کار و عبادت در روز سبت (شنبه) را رد نموده است. صرف نظر از نماز جماعت که معمولاً به هنگام ظهر اقامه می شود روز جمعه، عرفاً به عنوان یک روز معمولی کار در سرزمین های اسلام شناخته شده بود و شاید یکی از روز هایی بود که به حق، فرصت های تجاری بسیاری در اختیار مسلمانان قرار می داد.

حرکات بدنی مسلمانان به هنگام ادای نماز، علاوه بر ابعاد روحانی آن، معنی یکپارچگی جمع را در ذهن متبادر می کند. جامعه ی خویشاوند مسلک و قدیمی عرب، بر پایه ی انواع خصیصه های محیلانه و بدنی مجهز شده بود. عضویت فرد در یک قبيله ی خاص، ممکن بود از نحوه ی راه رفتن، حرکات و وجنات وی تشخیص داده شود. محققان با فراگیری و موظف نمودن خود به انجام بعضی از کارهای بدنی در ساعات مختلف روز، اُمت اسلام، دلبستگی و علقه ی به قبيله و هویت نژادی خود را تابع نظم بدنی و اجتماعی می نمود. در بافت اصلی عرب بادیه نشین و شرایط مشابه آن در سایر نقاط می توان گفت که نماز مسلمانان تأثیری مشابه و مساوی با انضباطی که در یک میدان رژه

به چشم می خورد داراست. تازه استخدامان در لباسی متحد الشکل تحت سرپرستی و نظارت بزرگترین ژنرال دوران، یعنی خداوند، به عبادت و خدمت مشغولند. اثرروانی نماز و عبادت در سطح فردی نیز قابل ملاحظه است زیرا فرد، بر آن اصرار دارد که کارهای معمولی و دنیوی خود را حداقل سه بار در روز متوقف نماید. نماز، همواره تفوق خداوند را به مؤمنین یادآوری می نماید.

تعهدات اجتماعی اسلام به نحو بارزی در زکوة که سومین ستون از پنج ستون دین است متجلی گردیده است. لغت زکوة، در علم معانی بیان از اصلي معنای اولیّه ی آن، تطهیر، پالایش و پاکسازی گرفته شده و در وضع آن در این مورد خاص، واضع لغت هدفی جز دستگیری و صدقه ی اجباری در میان امت خود نداشته است. مفهوم کلمه بسیار واضح است. اموال شخصی و خصوصی، لازم است با پرداخت دین شخص به اجتماعی که در آن به سر می برد از صافی بگذرد تا اعضای ضعیف تر اجتماع به زندگی خود ادامه دهند. با اعمال و اجرای زکوة، یک نمونه ی منطقی و عقلی از تأمین اجتماعی جایگزین بخشش ها و دهش های بدون منطق و بی رویه و قدیمی رؤسای قبایل شد. معمولاً زکوة از دو و نیم درصد درآمد خالص سالانه شخص تشکیل می شد و شرایط آن در اجتماعی که در آن ثروت منحصراً در سرمایه و کالا، و نه در زمین خلاصه می شد قابل توجه بوده است. تمیز بین سرمایه، یعنی زمین، و درآمد، یعنی محصول، در جوامع روستائی غیر مشهود تر از یک جامعه ی کشاورزی است زیرا در اینجا، گله و رمة خود در تزايد است.

چهارمین رکن دین روزه است که هر سال در ماه رمضان یعنی نهمین ماه از تقویم قمری برگزار می شود. در این ماه خوردن غذا، آشامیدن مایعات و انجام اعمال جنسی بین طلوع فجر و مغرب، بر مسلمین قدغن گردیده است. دشواری این رژیم غذایی و کف نفس در فصول سال که ماه رمضان در آن قرار می گیرد و نیز ناحیه به ناحیه بر حسب مدار جغرافیائی آنها مختلف و متغیر است. به طور کلی می توان گفت که روزه داری مزایای زهد و ریاضت کشی را به اجتماع همانند خود، نظم و کنترل نمودن فکر در مقابل احتیاجات درون را، بدون آنکه شخص در تنگناهای بی اعتدالی و افراط کلیساهای (مساجد) شرقی قرار گیرد که در آن «ارزش روحانی» را فتح باب نموده اند، ارزانی می دارد. در این کلیساها زهد و تقوا، خاصه ی کشیشان است و آنان که در سلک آنان نیستند نمی توانند زاهد باشند. این نوع طرز تفکر مسلماً از اعتبار و درجه ی همبستگی جمعی خواهد کاست.

پنجمین رکن دین حج است که در سال ۶۳۲ میلادی در سفر حجة الوداع پیامبر به مکه به طریقی نه چندان متفاوت با طریق امروزی آن شکل گرفت. به همان اندازه که حج، اجتماع نوین مکه را با آداب و رسوم جاهلیت و الحاد عربی مربوط نمود، به همان معیار سبب شد تا امت متحد و یکپارچه ی اسلامی از موجودیت بالقوه ی خود با خبر گردیده و آن را درک و لمس کند.

علاوه بر پنج رکن فوق، اجتماع مسلمین از منیهائی که در قرآن آمده و اغلب آنها مقتبس از رسوم و عادات جامعه ی عربی بود، استفاده می نمود. ازدواج، به گونه ی قرار دادی انجام می شد و تعدد زوجات جایز بود (یک مرد و چهار زن عقدی). شأن نزول دستور در جامعه ی جنگجوی عربی که در آن زنان همواره جزئی از غنائم محسوب می شدند حقیقی، بل لازم بود. ازدواج با زنان غیر مسلم سبب شد تا نه تنها محظورات اخلاقی موجود در جامعه شکسته شود بلکه بدین وسیله تخم اسلام در مزارعی غیر از نژاد عرب کاشته شود. بهمین علت است که جامعه ی معروف به «هودی»، از



مسلمانان چین را می توان از اخلاف تجّار عرب که به آن دیار سفر کرده بودند دانست که از نقطه نظر نژاد، چینی هستند همانگونه که مسلمانان بنگال نیز از نظر نژاد، بنگالی و سیاه چرده اند.

اصرار قرآن بر اینکه با هر یک از زنان باید رفتاری مساوی و برابر داشت باید این معنا را داشته باشد که با زنان اسیر لازم بوده است در شأن آنان رفتار شود. یعنی به نکاح موقت مولای خود در آیند. این قانون، همانند ممنوعیتی که برای شرب خمر در نظر گرفته شده است بنظر میرسد برای آن به وجود آمده بود تا در صورت نقض آن از طرف طبقه ی حاکم، علیه آنان به کار برده شود. قانون ارث که به وسیله ی آن پسران از سهمی مساوی از اموال اولیاء خود بهره مند می شوند و دختران نصف سهم پسران را دریافت می کنند بر پایه ی احتیاجات جامعه ی روستائی و متشکل در خط مشایخی، استوار گردیده است. به خلاف محصولات کشاورزی در تقسیم ارث، رمة واحشام را می توان بدون آنکه در بهره برداری از آنها نکشی ایجاد شود قسمت نمود.

دستورات دینی اسلام برای منطقه، ساده و عملی بود و به طور کلی می توان گفت این دستورات همان رویه و خط مشی موجود اعراب بود که به نظم کشیده شده بود.

ممنوع اعلام نمودن مُردار، بویژه در مناطق حارّه از بدیهیات است. خوک، فی المثل، دارای باکتری و پارازیت های خطرناکی است که اگر گرفته نشود و یا خوب پخته نشود برای انسان زیان آور است. از طرفی، تولید آن در مناطق غیر جنگلی و خشک، از نقطه نظر تجاری مقرون به صرفه نیست. در هر حال ممنوع مصرف اعلام نمودن آن از طرف قوم بنی اسرائیل و اعراب ممکن است نمایانگر غرور و تعصب شبانان در مقام مقایسه با عادات کل روستائیان کشاورز بوده باشد. اصرار بر اینکه هیچ کس نمی تواند گوشتی را قبل از آنکه خداوند را یاد نماید مصرف نماید (که بطور کلی از نقطه نظر شعار مذهبی به آن حلال اطلاق شده بود) محققاً هدفی جز دلسرد کردن مردم از بت و بت پرستی نداشته است. منع تدریجی خمر و سایر مواد مخدره ضمن اینکه صرفاً به منظور اعتلای شایستگی و آداب اجتماعی بوده است ممکن است انگیزه هائی مذهبی نیز داشته باشد. زیرا چنانچه می دانیم مصرف شراب در جوامع مسیحی و بعضی از قبایل بت پرست از اهمیت خاص برخوردار بوده است.

دستورات قرآن همیشه صریح و روشن نبوده است و در قرون بعد، از طرف علمای دین و حقوق تغییرات و جرح و تعدیلاتی در تفسیرات آن به عمل آمده است. قرائن و اماراتی نیز در دست نیست که ما بدانیم تا چه اندازه این قوانین در دوره ی حیات پیامبر، دقیقاً به مرحله ی اجرا گذاشته می شد. زمانی که این قوانین شامل اخذ تصمیم و یا تعدیل نسبت به رسوم و عادات اعراب بود، فرض بر این است که معمولاً، لازم الرعایه بوده است. گروهی از شعائر مذهبی، منجمله نماز گزاری ممکن است با دقتی بیشتر توسط رُها دِنسل های بعدی انجام شده باشد. در هر حال چنین بنظر می رسد که در زمان پیامبر، انجام سه وعده نماز بجای پنج وعده ئی که بعداً توسط علما و محققین تکلیف شده، کفایت می نموده است. قرآن به بعضی از اعمال جنسی نیز اشاره هائی نموده است. از آن جمله است نکاح منقطع که بعداً گروهی از مسلمین آن را منع نموده اند. صرف نظر از موضوع فوق، هیچگونه جای بحث و سئوالی باقی نمی ماند که پیامبر خود را محق دانسته بود و قرآن نیز آن را تنفیذ نموده بود که وی مجاز است زنان بیشتری را زاد بر حصری که قانون اسلام بر آن تأکید نموده بود، داشته باشد. طبق اطلاعاتی که از منابع اولیه بدست آمده است حضرت محمد (ص) حداقل با یازده نفر،

واحتمالاً با چهارده نفر زن پس از مرگ خدیجه ازدواج نموده است. بیشتر ازدواج‌های وی از اهمیت سیاسی برخوردار بوده است. مانند هر رئیس قبیله‌ی دیگر، وی به اتحاد و پیمان‌های خود چه در داخل و چه در خارج از طائفه‌ی خود از طریق ازدواج تحکیم می‌بخشید. بنا بر این استدلال، نه نفر از همسران پیامبر، منجمله خدیجه از قریش، یا از طوائف متحد آن بودند. سه نفر آنان جزو اُسرا بودند که دو نفرشان از قبایل شکست خورده‌ی یهودی بودند. و بهر حال نفس عمل پیامبر، منبعث از رسم و عاداتی بود که بر کلیه‌ی قبایل حکمفرما بود. نام همسران اخیر حضرت محمد (ص) عبارت بود از «جویریة» دختر رئیس قبیله‌ی بنی مصطلق که در سال ۶۲۶ میلادی از حضرت محمد (ص) شکست خورده و دیگری «ریحانه» که شوهرش از قبیله‌ی بنی خریظه بود و در سال ۶۲۷ میلادی به قتل رسید و دیگری «صفیه» دختر حیی بن اخطب خیبری، که در سال ۶۲۸ میلادی در جنگ خیبر، به اسارت درآمد. علاوه بر این ها حضرت محمد (ص) همسری قبطی مذهب به نام «*Mary The Copt*» داشت که حکمران مصر در سال ۶۲۸ میلادی به رسم سوغات به وی هدیه نموده و در زمره‌ی صیغه‌های پیامبر درآمده بود. ماری، برای پیامبر پسری بنام ابراهیم به دنیا آورد که در طفولیت رخت از جهان بر بست. هیچیک از همسران حضرت محمد (ص) از انصار نبودند. شاید وی مایل نبوده است که وجه تمایزی بین قبایل مدینه ایجاد نموده. یکی را بر دیگری مقدم بدارد.

در هر حال، اگر چه میتوان برای هر یک از ازدواج‌های محمد (ص) انگیزه‌های سیاسی یافت، لیکن علایق و تمایلات شخصی نیز محققاً نقش بسزائی در این پیوندها داشته است و این خود ناشی از دوران اولیه‌ی حیات وی بوده است. نویسندگان اسلامی امروزی که نسبت به مسائل و امور جنسی طرز تفکری و یکتوریائی (۱) داشته‌اند این موضوع را به حساب شهوترانی حضرت محمد (ص) گذاشته‌اند و آن را گنج‌کننده نامیده و کوشش داشته‌اند توضیحاتی در این باره اقامه نمایند. همسالان و نزدیکان وی بالعکس چیزی به ظاهر غیر عادی در شیفتگی و علاقه‌ی وی در تعدد زوجات نیافته‌اند. زیاد راه دور نباید رفت، رئیس قبیله‌ی عربی دیگری را به نام عبدالعزیز السعود می‌شناسیم که افتخار می‌نمود مانند حضرت محمد (ص) به نماز، بوی خوش و زنان عشق می‌ورزد. در اجتماعات روستائی اعتبار و رجولیت با یکدیگر رابطه‌ی نزدیک دارند. زیرا جوامع انسانی در بسیاری از موارد در صفات ممتازه‌ی جوامع حیوانی با یکدیگر وجه مشترک دارند. به مشکلات ناشیه از تعدد زوجات حضرت محمد (ص) در قرآن اشاراتی به عمل آمده است. در این اشارات، همسران وی مخیر گردیده‌اند بین تمایلات دنیوی خود و خدا و رسولش یکی را انتخاب نمایند. اگر دومی را انتخاب می‌نمودند لازم بود رفتاری که از خود بروز می‌دهند شایسته‌ی شأن و مقام اجتماعی آنان باشد (۲). در همان سوره از قرآن به پیامبر گفته شده است که با زنان دیگری ازدواج ننماید اگر چه ممکن است زیبائی آنان وی را بر سر ذوق آورد. ضمناً به این مطلب نیز اشاره شده است که به علت خلوص نیت وی خداوند وی را مجاز دانسته است تا از مزایای جنسی که برای دیگران آن را منع نموده است وی بطور کامل از آنها مستفیض و بهره‌مند گردد.

۱- ظاهر سازی‌های وسواس بر انگیز و پر طول و تفصیل، که از مختصات دوران سلطنت ملکه ویکتوریا در قرن نوزدهم میلادی بوده است (مترجم).

۲- سوره ۳۳ قرآن آیه‌های ۳۲-۳۳

برای مردان عبادی، قرآن اصولی برای رفتار جنسی پیروان در نظر گرفته است. هیچ نوع رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج جایز نیست. زنا، که به هر دو عمل بی‌عفتی (زنا یا محصنه) و مقاربت با زنان هر جائی اطلاق می‌شود قابل مجازات تازیانه است - یکصد ضربه شلاق برای هر یک از طرفین صرف نظر از اینکه اینان منفرد و یا مزدوج باشند. ازدواج فی نفسه، پیوندی است اجتماعی که ممکن است به وسیله‌ی هر یک از طرفین پیمان گسسته شود. چنانچه زن این پیوند مشترک را بدون آنکه شوهر قصوری داشته باشد خاتمه دهد (طلاق خلع)، ملزم است سهم ازدواج خود را به شوهر عودت دهد ولی هرگاه شوهر صیغه‌ی طلاق را جاری نماید، زن مجاز است حصه‌ی مزبور را برای خود نگاه دارد (۱). مردان اجازه دارند چهار زن عقدی در هر زمان در حباله‌ی نکاح خود داشته باشند ولی زنان فقط مجاز به داشتن یک شوهرند.

این دستور با هدف دو گانه‌ی که زنان را مخیر کرده است از سن بلوغ ببعد تن به ازدواج در دهند و حتی به عنوان یک وظیفه بر آن تأکید نیز نموده است ملازمه‌ی نزدیک دارد. از طرفی قرآن می‌خواهد اطمینان یابد که حضانت فرزندان برای ثبات و قوام خانواده و نسل از ضروریات است و چون شوهر مسئولیت پرورش و رسیدگی به امور فرزندان خود را به عهده دارد بطور قطع و یقین لازم است اطمینان یابد که این فرزندان به شخص وی تعلق دارند.

نویسندگان امروزی این بحث را پیش کشیده‌اند که حق تعدد زوجات که به طور وضوح دلالت بر تبعیض بین زن و مرد است بگونه‌ی مؤثر به وسیله‌ی تأکیدی که درباره‌ی رفتار مساوی و عادلانه بین چهار زن عقدی بعمل آمده است مورد انکار قرار گرفته است و اگر این تأکید را به معنای وسیع کلمه تفسیر و تعبیر کنیم باید گفت که انجام این عمل یعنی قسط بین چهار نفر تقریباً غیر ممکن است. در هر حال چه از نقطه نظر دستورات قرآن درباره‌ی ازدواج و چه از نقطه نظر نمونه‌های بارزی که به پیامبر مربوط می‌شود، چنین مستفاد می‌شود که اجرای عدالت بین چهار نفر، منحصر امر مربوط به امور حقوقی فیما بین از قبیل حقوق زن نسبت به مالک خود و یا بردن سهمی معادل و مساوی از اموال شوهر است. قوانین و دستورات قرآن درباره‌ی ازدواج و نیز سایر مقررات مربوط به آن، در برابر آداب و رسوم جوامع بدوی آن روز عربستان قرار گرفت و با جرح و تعدیل آن نقش عمده‌ی را ایفا نمود تا آنجا که حقوق زن عرب بادیه نشین را نسبت به اموال شخصی خود به رسمیت شناخته و آن را تنفیذ نمود. در عرف یک جامعه‌ی روستائی صرف، تعدد زوجات، حقیقتی مهم وابسته به علم الحیات را اعتراف و تأیید نموده بود. یک زن فقط می‌تواند طفلی از یک مرد را در بطن خود داشته باشد و حال آنکه یک مرد ممکن است پدر اطفالی چند، در یک وهله از بار داری زن باشد. همچنین فرض شده بود که هدف از روابط جنسی فقط و فقط تولید نسل است. اگر اجازه داده شود که جمعی از زنان قابل ازدواج و بالغ در جامعه، به عنوان ما زاد بر احتیاج عاطل و باطل زندگی نمایند، یکی از منابع مهم انسانی را به هدر داده ایم. زن بادیه نشین مانند مادیان، میش، ماده گاوش، قسمت های عمده سرمایه‌ی مرد عرب بادیه نشین را تشکیل می‌داد.

در دراز مدت، زن مسلمان در مقام مقایسه با مرد، برای از دست دادن حقوق اجتماعی. جنسی خود رنج می‌برد. احتمالاً این گفته بیشتر در شرایط حاکم بر جو سرزمین های بیزانس و ساسانی که

توسط اسلام تصرف شده بود حداقل طی دو قرن پس از وفات حضرت محمد (ص) صادق بوده است. در این دوره قوانین اسلام در حال شکل گرفتن و جافتادن بود و می توان ادعا کرد که این قوانین پس از شکل گرفتن با آنچه صریحا در قرآن به آن اشاره شده بود کمی متفاوت بود. به عنوان مثال آیه نئی که به مؤمنین دستور می دهد همسران پیامبر را از پشت پرده (حجاب) مورد خطاب قرار دهند و در اصل یکی از اصول تشریفاتی و پروتکل بود، بعدها به یکی از دلایل وجه تفارق جنسی بین زن و مرد تعبیر گردیده و زنان را در حجاب کامل فرو برد. همچنین در امور مربوط به لباس و پوشاک بطور کلی، قرآن از اینکه گارمنت را برای زن مناسب تشخیص داده باشد مهم است. تنها به زنان مؤمنه امر نموده است تا در افراد نا محرم ننگرند، در عفت و پا کدانی خود کوشا باشند و زینت های خود را در مجامع عمومی مگر تحت شرایطی خاص ظاهر نسازند (۱).

یکی دیگر از اهداف امت اسلامی مدینه که اشکالات مهمی در آینده ی آنان داشت، زندگی اقتصادی آنان بود. جمع کردن زکوة (احسان اجباری) به علاوه بخشش های داوطلبانه که به آن صدقه می نامیدند به مصرف اعاشه و زندگی افراد فقیر و بی بضاعت می رسید. علاوه بر صندوق های مالی فوق، شخص پیامبر، خمس غنائمی را که در جنگها نصیبش گردیده بود همواره در اختیار خود داشت. در عمل، این قسمت از اموال که پیامبر در کسوت خود به عنوان رئیس و سر کرده امت در اختیار داشت کم کم به صورت خزانه مسلمانان و یا بیت المال مسلمین درآمد که از آن هزینه های مربوط به خرید اسبها، آلات و ادوات جنگی و متعلقات آن و پرداخت هدیه و سوغات به قبایل متحد برای تحصیل حمایت آنان به هنگام ضرورت، تأمین می شد. علاوه بر باقی مانده یک پنجم حصه ی خود از غنائم که بیشتر به مصارف نظامی می رسید، پیامبر بعضی از زمینها را به صورت مرتع در آورده و برای پرورش عمومی اسب در نظر گرفته بود و این عمل وی بدعتی شد برای عمر، خلیفه ی وقت مسلمین تا قسمتی از زمین های متصرف شده از حکومت بیزانس را در حدی بسیار وسیع به این منظور اختصاص دهد.

ربا، که به وسیله ی قرآن ممنوع اعلام شده است، معمولاً بر قرض دادن پول و یا جنس در قبال اخذ ربح اطلاق می گردد. «ای کسانی که ایمان آورده اید، ربا مخورید و آن را به این طریق مضاعف نسازید. از خدا بترسید چه بسا ممکن است رستگار شوید» (۲). محققین اسلامی نسل های بعدی منع ربا را چنان سخت گرفتند تا شمول آن به هر نوع منفعت اطلاق گردد و کوشش داشتند در باره ی کلیه ی راه های گریز از حکم (حیله)، مانند قرار داد های مجدد فروش که برای رهائی از همین محذور ابداع شده بود قلمفرسائی نموده آن را ممنوع اعلام نمایند. علمای اسلامی متأخر را عقیده بر آن است که این ممنوعیت شامل ربح و بهره می شود و نه سود حاصل از تجارت کالا. چنانچه پول یا درآمد، از پول تحصیل شده باشد این رباست و بنا بر این حرام است. ولی در صورتی که این سود از طریق بازرگانی و سرمایه گذاری های تولیدی حاصل گردیده باشد، حتی اگر اقلام خریداران صورت گرفته شده باشد و به قیمتی بسیار بالاتر از آن به خریدار عرضه گردد، به این عمل ربا اطلاق نمی شود. بطور کلی، قرآن طریق مال اندوزی به طریق مزبور را محکوم ننموده است مع هذا نگران آن

آن است که عواقب آن درعلائق اجتماع و آگاهی معنوی مردم اثرات نامساعد برجای گذارد. تنها تحت تفسیری که از روح دستور به عمل آمده است اقتصاددانان اسلامی معاصر، ممنوعیت ربا را شامل بهره های بدون خطر پول و نه منفعت حاصل از خرید و فروش کالا دانسته اند. هنگامی که وام دهنده به زور، وام پرداخت شده به مدیون را بدون در نظر گرفتن موقعیت وی مطالبه می نماید، عمل او ممکن است نوعی سوء استفاده تلقی گردیده و از نقطه نظر اجتماعی به وی عنوان غیر مسئول و نامعتبر اطلاق می شود. ولی هرگاه تحمل ضرر را همانگونه که از قبل وام گیرنده سود می برد داشته باشد، در این صورت به او شریک تجاری اطلاق می شود و نه سوء استفاده چی. بنا بر توضیح فوق روش های بانکی در بانک های اسلامی این دوره از نقطه نظر علمی، بر پایه تساوی مشارکت و یا سود سهام و نه بر مبنای قرض دادن پول در قبال پرداخت یک نرخ بهره ی ثابت استوار گردیده است.

از نقطه نظر تاریخی، روش اداری و حکومتی که در مدینه به وسیله ی پیامبر اسلام پایه ریزی شده بود نمایانگر آغاز یک سیستم و نه یک نحوه ی حکومتی مطلوب، ایده آل و پیشرفته بود. هنوز مدتی از شکوفاشدن تمدن اسلامی که انتظار تسری آن به وادی ها و سواحل بزرگ آینده می رفت نگذشته بود و خیلی زود بود که در مراحل مقدماتی کار، و در آن اجتماع ابتدائی کوچک انتظار رفورم های اساسی در نحوه ی حکومت نوپای اسلامی را داشته باشیم. لازم بود قرنهای چندی برای نهال کوچک بگذرد تا به درختی بارور و سایه افکن مبدل گردد. در دوران حیات پیامبر، الگوی حکومتی وی نا تمام و از یکپارچگی کافی فاصله نئی بسیار داشت. معهذاً بسیاری از مسلمانان نگاهی به گذشته ی مدینه می اندازند و سیستم حکومتی زمان پیامبر و جانشینان بلا فصل وی را به عنوان نوعی از دولت، یا کشور کامل بیابانی (۱) و ایده آل، یعنی کشوری که به کمال مطلوب رسیده و هیچگاه نمی توانسته است در نسلهای بعدی به آن مقام برسد در نظر مجسم می کنند. این گروه محققا باغ عدن قبل از سقوط آن را مد نظر داشته اند. از نقطه نظر تاریخی این نظریه بی اعتبار و مردود است و از نقطه نظر مذهبی شباهت به طرز تفکرهای خرافه پرستانه نئی دارد که قرآن به نحوی فصیح و بلیغ در معرفی آن کوشیده است. حکومت مدینه در خون، تجاوز و تعدی زاده شده بود. دهه ی پیامبر، و به عبارت دیگر زمان قابلیت وی، زمانی بود مملو از جنگ و لشکر کشی و درگیری های مسلحانه. چیزیکه مدینه به دست داد آخرین راه علاج بشریت نبود. مدینه فقط راه وصول به بعضی از مشکلات حادی را که در دوران حیات شبه جزیره ی عربستان وجود داشت مشخص نمود و تنها علت آن نیز این بود که مشکلات دقیقاً درک و هضم شده بود و راه حل های یافته شده برای آنها معمولاً موفقیت آمیز بود. در حقیقت آن قدر موفقیت آمیز بود که نسلهای بعدی مسلمین هیچگاه در پیروی از آن بخود شک راه ندادند.

در سال ۶۳۲ میلادی حضرت محمد (ص) راهی آخرین سفر خود به خانه ی خدا که به نام

۱- نویسنده ی کتاب از این دولت بنام Utopia نام برده است که به آن مدینه ی فاضله نیز می توان اطلاق کرد. Utopia همچنین نام کتابی است که Sir Thomas more در سال ۱۵۱۶ آن را به زبان لاتین انتشار داد و در این کتاب از جزیره نئی تخیلی بنام Utopia صحبت می کند که در آن سیاست و قانون در حد کمال قابل اجراست- مترجم

«حجة الوداع» مشهور گردیده است و مناسک حج و عمره که در فصل اول به آن اشاره شد به جای آورد و قدرتمند تر از همیشه به مدینه باز گشت نمود. اگر نتوان گفت که وی در باز گشت به مدینه حاکم کل اتحادیه های عربستان بود حداقل می توان گفت که وی به طریق دوفاکتو<sup>(۱)</sup>، سرکرده ی طایفه ی قریش، سرور و مولای واقعی آن و مهم تر از همه، رهبر مذهبی دین تازه ئی بود که مقبولیت عام یافته بود. برای اولین بار در تاریخ، عربستان متحد شده بود و این اتحاد سیاسی و غیر قابل پیش بینی شده ی قبلی، اولین ثمره ی سیستم دین جدید بود که به موجب آن بیعت با خدا و پیامبرش کلیه ی بیعت های بعمل آمده قبلی که بر پایه ی قبیله ئی و یا ارتباط خانوادگی بود، ملغی الاثر اعلام نموده بود. همبستگی جدید امت راه را برای نیل به آنچه آن را درخشان ترین دست آورد های تاریخی اسلام توصیف کرده اند یعنی تصرف یک شبه ی سراسر امپراطوری ساسانی و سرزمین های جنوبی حکومت بیزانس، یعنی سوریه و مصر، هموار نمود. شک نیست که اشکالات داخلی این امپراطوری ها، تحلیل رفتگی آنها پس از سالها اختلاف، ادیان آنان و بالاخره تقسیم بندی طبقات اجتماعی آنها، نقش عمده ئی در این شکست داشته است ولی باید اذعان نمود که فاکتور تصمیم گیرنده در این جنگ ها دین جدید بوده است. تحرک و جنب و جوش بر ترو تفوق و مهارت جنگی جنگجویان عرب برای اولین و آخرین بار در تاریخ، آنان را به یک هدف مشترک رهنمون شد. نیروهائی که در گذشته در تنازع بین قبایل، بر سر هیچ و پوچ به هدر می رفت به یکدیگر جوش خورد و مبدل به نیروئی غیر قابل مقاومت گردید.

برخورد با روم و ایران غیر قابل اجتناب بود. سیستم اداری حضرت حمد (ص) دینامیک و بقای آن در توسعه ی مداوم خارجی بود. زمانی که قدرت بقایای بادیه نشینانی که خارج از اتحادیه ی اسلامی بودند روبه تحلیل گذاشته بود تنها راه نفوذ و گسترشی که خارج از مرزهای بیزانس و ساسانیان پیش پای امت بود، نفوذ در شمال و مشرق بود. تقریباً ده ماه پس از سقوط مکه، محمد (ص) به سرعت نیروی عظیمی مرکب از ۲۰ تا ۳۰ هزار مرد جنگی آماده نموده بود و در «تبوک»، واقع در ۲۵۰ مایلی شمال مدینه به مرزهای حکومت بیزانس تجاوز نمود و با این عمل، ارمغان هائی از زعمای مرز نشینان اطراف، منجمله پادشاه ترسا مذهب «عالیه»، یعنی عقبه ی امروز، و نواحی مسکونی یهودیان در «حربا» و «عذرا» در ماوراء اردن، دریافت نمود. پس از این حمله و تجاوز، به مدینه مراجعت نمود زیرا هم نیروی سربازانش به علت گرمای زیاد به تحلیل رفته بود و هم این که لازم بود به مخالفت هائی که گروهی از مسلمانان به علت دادن بعضی از مزایا به قریشیان تازه مسلمان ابراز نموده و در حقیقت آزرده خاطر گردیده بودند رسیدگی نماید.

در مراجعت از سفر حجة الوداع، خود را برای حمله ی دیگری به سوریه مجهز می نمود که مریض شدن و ناگهان در تاریخ ۸ ژوئن سال ۶۳۲ میلادی، در بازوان همسر محبوبش عایشه، دیده از جهان فرو بست. وی را در همان محلی که رحلت نمود دفن نمودند. و این همان محلی است که

۱- دولتی که به صورت «دوفاکتو» بر سر کار می آید ممکن است در اثر انقلاب و یا امثال آن بر روی کار آمده باشد و در حالیکه این دولت به فعالیت مشغول است هنوز بطور رسمی تأیید نشده است. شاه، در دوره ی خود دولت اسرائیل را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخته بود و به آن دولت اجازه داده بود دفتر سیاسی در تهران دایر نماید. به عبارت دیگر آن دولت را عملاً به رسمیت شناخته بود. مترجم

امروز به نام مسجد محمد (ص) در مدینه نامیده می شود.

مرگ حضرت محمد (ص) سبب ایجاد یک بحران فوری شد. اتحادی که وی آن را به وجود آورده بود به شدت وابسته به اعتبار و حیثیت وی در کسوت بزرگ رئیس قبیله که ضمناً آورنده ی پیام های الهی نیز بود، بود. اکنون که وی رخت از جهان بر بسته است بر سر پیغام های خاتمه نیافته و تحویل نشده چه خواهد آمد؟ خداوند مردم خود را از راهنمایی های روز مره محروم نموده بود. لازم بود اجتماع یا بر روی پای خود بایستد، و یا تلاشی گردد.

ظرف نیم قرن پس از رحلت پیامبر، بنظر می رسید که تجزیه قریب الوقوع است. استان های نوپا، به علت اختلافات موجود در بطن خود که مآلاً منجر به جنگ داخلی می شد دست و پا میزد. تقسیم بندی های به عمل آمده ی قبلی هنوز التیام نیافته و به عبارتی دیگر، جان افتاده بود که خبر از تفرقه و جدائی های تیره ئی در اسلام می داد. حیات و موفقیت این اجتماع نوین، تنها با خون شهدائی که جان خودشان را در راه آن وقف نموده بودند، مانند مسیحیت، تضمین نشده بود بلکه موفقیت های نظامی و جنگی رهبران آن بود که راه های پیروزی را برای دین جدید هموار نموده بود. در تحت چنین اوضاع و احوالی، ابقای دین با مشکلات زیادی مواجه بود. شاید در نتیجه ی مآل اندیشی حضرت محمد (ص) در انتخاب و در بین خود آوردن مکیان و شاید به علت فریفتگی و اغوای اینان در اولین پیام، نخستین رهبران این امپراطوری نوین اسلامی، همان مشرکین سابق مکه یعنی قریش بودند.

اولین وظیفه پس از رحلت پیامبر، یافتن رهبری بود که بتواند جانشین وی (خلیفه) گردیده و در سمتی کاملاً انسانی، به عنوان فرماندهی کل قوا و سرکرده ی روحانی و دنیوی امت، انجام وظیفه نماید. ابتدا، بعضی از انصار مدینه پیشنهاد نمودند که آنان خود رهبری برای خود انتخاب خواهند نمود، و مهاجرین را تحت سرکردگی قریش باقی خواهند گذاشت. ولی زود دریافته اند که اختلاف و نفاق که بین آنان موجود است احتمال حصول توافق بر روی مقام رهبری را غیر ممکن می سازد، پس چه بهتر که دنبال روی قریشیان گردند که از نقطه نظر اعتبار و حیثیت طایفه ئی قادر به پایدار نگاه داشتن اتحادیه های ترو شوکننده ی موجود خواهند بود. در هر حال، پس از غور و بررسیهایی چند، ابوبکر، به عنوان فردی شایسته انتخاب و در صحنه ظاهر شد. هم از قریش بود، هم اولین گرونده به اسلام، و هم پدر همسر محبوب محمد (ص)، عایشه. وی حتی توسط پیامبر، در آخرین بیماری خود، شخصاً انتخاب گردیده بود تا در سال ۶۳۱ میلادی به عنوان امیر الحاج، زائران خانه ی خدا را به عنوان امام، رهبری نماید. در همین اوضاع و احوال، قادر ترین ژنرال های اسلام، یعنی خالد بن ولید، مأموریت یافت تا گروهی از دین برگشتگان قبایل عرب را که با مرگ حضرت محمد (ص) بیعت خود را با اسلام انکار نموده بودند سرکوب نماید. عجب آنکه در بعضی موارد اینان پای پیچ رهبران جدید می شدند تا همچون «پیامبران دروغین» پیام های الهی برای مردم خود سوغات آورند. در هر حال قبایل شکست خورده توسط خالد، اجباراً دوباره در سیستم جذب گردیده و قهراملزم به پرداخت زکوة گردیدند.

مرگ ابوبکر، سال ۶۳۴ میلادی، در همان برهه از زمان صورت گرفت که دولت اسلامی آماده حمله برای توسعه و گسترش فوق العاده ئی بود که طی مدتی کمتر از یک قرن دامنه ی تصرفات آن را از سواحل اقیانوس اطلس تا دره های هندوستان تعمیم و گسترش می داد. قبل از مرگ، ابوبکر

پس از مشورت با تنی چند از زعمای قریش، عمر را به جانشینی خود انتخاب کرد و چنین توجیه نمود که وی بهترین شخص واجد صلاحیت در بین مسلمانان است و بنا بر این لباس خلافت بر قامت وی برانزده است. در دوره ی خلافت عمر، حملات پراکنده ی قبایل، راه را برای جنگی کامل به منظور تصرف و انقیاد آنان هموار ساخت. حکومت های سرزمین های محیط بر شبه جزیره عربستان همانند میله های چوبی بازی بولینگ، یکی پس از دیگری فرو ریخت.

در سال ۶۳۵ میلادی حیره، پایتخت وقت عراق اشغال و مجبور به اطاعت شد. در سال ۶۳۶ میلادی، نیروی بیزانس در سوریه توسط خالد بن ولید در جنگ یرموک شکست خورد و راه را برای تسخیر اورشلیم و فلسطین ساحلی حاصلخیز و پر ثمر، هموار ساخت. در سال ۶۳۷ میلادی، قشون اصلی و عمده ی ساسانیان در جنگ قادسیه در کنار ساحل فرات شکست خورد و متعاقب آن بیشتر شهرهای بین النهرین از قبیل تیسفون، پایتخت امپراطوری ساسانی به مسلمانان تسلیم شد. در سال ۶۴۱ میلادی عمرو عاص وارد مصر شد و در سال بعد اسکندریه، یعنی پایتخت حکومت بیزانس را اشغال نمود و به این طریق در کشف شهر جدیدی در ساحل رود نیل در نزدیک دژ ایرانی و مستحکم بابل موفق شد. در زمان مرگ عمر به سال ۶۴۴ میلادی، مهاجمین عرب به شهر برقع در تریپولی در ناحیه ی مغرب و در خط وسطای فلات ایران در شرق، رخنه نموده بودند.

در اضمحلال قشون بیزانس و ساسانی، به علت آنکه هم پیمانان عرب آنها را یحه ی شکست آنان را در هوا استشمام می نمودند تسریع شد. روحیه ی اعراب در این زمان در سطحی عالی مانند جنگ بدر بود که موفقیت چشمگیر خود را مرهون الطاف خداوندی می دانستند. (حتی امروز نیز ریشه ی سرعت در این موفقیت های اولیه به وسیله ی بعضی از نویسندگان مسلمان، به عنوان دلائلی بر حقانیت اسلام و منشأ خداوندی آن اقامه شده است). در هر حال، ضعف نظامی رومی ها و ایرانیان قرائن و اماراتی بود بر اینکه نارضائیت اجتماعی و مذهبی در نواحی تصرف شده به شدت رواج داشته است. روستائیان مسیحی سوریه و مصر با طبقه ی اعلای یونانی زبان، در تحت هیچ شرایطی، روابط سیاسی و دینی برقرار ننموده بودند. همچنین روستائیان وابسته به شامات و عراق از نقطه نظر خون و زبان، به اعراب نزدیکتر از خداوند گاران یونانی مآب آنان بودند که اعراب، آنان را با بازمانده سپاهیان شان به فلات آناتولی عقب رانده بودند.

قبطیان مصر، از مدت ها قبل تحت آزار و شکنجه ی رومیان قرار گرفته بودند. آنان، هیچ دلیلی برای پیوستن به شکنجه گران قدیمی خود در مخالفت با اعراب نمی دیدند. خصوصاً اینکه گروه اخیر تا کنون هیچ کوششی برای ورود آنان به جرگه ی مسلمین به عمل نیاورده بودند. از دست دادن تیسفون، ساسانیان را از یک مرکزیت سیاسی و مذهبی که از طریق آن امکان مقاومت در برابر دشمن وجود داشت محروم نمود و با اشغال زمین های حاصلخیز دشت عراق، منبع پر درآمدی را که به وسیله آن قادر به تأمین هزینه های لازم به منظور ضد حمله یا پاتک به قشون مسلمین بودند از دست داده بودند. به خلاف سوریه و مصر که فقط ایالاتی از حکومت بیزانس بود، بین النهرین مرکز ثقل امپراطوری ساسانی به شمار می آمد. بنا بر این در حالی که فرهنگ یونانی - رومی همواره به عنوان حائل در حیات اسلام باقی می ماند، سرزمین باستانی ساسانیان به صورت پایه یی برای تجاوز و توسعه های بعدی مسلمانان درآمد.

گفته ی فوق کمی خوش بینانه است. در دوره ی خلافت عمر، و جانشینان وی، حکومت



اسلامی هنوز در حال استحکام و یکپارچه شدن بود. تسخیر ایران، سوریه و مصر، هنگامی میسر شد که قبایل عرب به سرکردگی قریش، هنوز پراکنده و انسجام کامل نیافته بود. مشکلی که عمر، مانند اسلاف خود، ابوبکر و شخص محمد (ص) با آن مواجه بود این بود که ائتلاف موجود بین قبایل را همواره حفظ نماید و از آغشته شدن آن با چرک رقابت، نفع پرستی و تضاد قبیله‌ئی جلوگیری و اهتمام نماید و الا باید نظاره گراز هم پاشیده شدن و تجزیه‌ی امت اسلامی خود باشد. عمر، به دو طریق به هدف خود نایل شد. یکی اینکه کشور گشائی و استیلای اسلام بر زمین‌های دوردست را از طریق جهاد، یا جنگ مقدس تشویق نمود و دیگری اینکه مغز سربازان بدوی خود را از هدفهائی که در کله داشت و دلالت بر تبدیل بیعت‌های قبیله‌ئی به وفاداری در مقابل حکومت الهی بر پایه‌ی اطاعت از خداوند و دستورات پیامبرش داشت انباشته نمود.

محمد (ص) و ابوبکر، به این نتیجه رسیده بودند که تنها راهی که می‌توان از طریق آن از اضمحلال حکومت مدینه که آنان پایه گذاری کرده بودند جلوگیری کرد، ایجاد یک نیروی سوق دهنده و گشتاور برای نفوذ در خارج از مدینه است. اتحاد نا پایدار و شکننده‌ئی که اینان با قبایل به امضا رسانده بودند تا آنجا قابل احترام و اعتماد بود که نفعی برای طرف دیگر قرار داد داشته و به عبارت دیگر جاذب باشد. این نوع خط مشی، که در انزوا دنبال می‌شد، خود گول زنک بود. زمانی که از طریق غنائم جنگی و سروری بر زمین‌های حاصلخیز و پربرکت، ثروتمند می‌شدند، بادی نه نشینان نیز برای کسب حصه‌ئی از این نعمت‌های تحصیل شده به دور آنان جمع می‌شدند. سپس مانند مهاجمین قبلی مصر، بین النهرین و فلسطین، اینان نیز صاحب ضیاع و عقارهای برگزیده و ممتاز گردیده و زندگی روستائی را ترک می‌نمودند و در آینده، اخلاف و نواده‌های آنان در فرهنگ پیشرفته تر منطقه، جذب گردیده و خصوصیات شخصی و قبلی خود را از دست می‌دادند.

راهی که عمر برای گریز از این خطر برگزید تأیید نا برابری‌ها و عدم کوشش در یکسان سازی جامعه بود. جز در دمشق که پایتخت منطقه‌ئی حکومت بیزانس در سوریه بود، سربازان عرب همواره در ساخلوهای خارج از شهرهای بزرگ کشورهای فتح شده اسکان داده شده بودند. شهرهای عربی ممتاز مانند «فسطات» در حوالی بابل در مصر، و بصره و کوفه در عراق، برای همین منظور پایه گذاری شد. در ابتدا هیچ کوششی برای اینکه پیروان کتاب قبلی از قبیل مسیحی، یهودی و زردشتی موجود در نواحی تحت تصرف را به پذیرش دین اسلام ملزم نمایند به عمل نیامد. بنا بر سستی که از زمان حضرت محمد (ص) نسبت به یهودیان خیبر به وجود آمده بود، اینان ملزم به پرداخت مالیات مخصوص (جزیه) بودند و الا به عنوان جمعیت‌های تحت الحمایه به همان طریقی که با ارباب رجوع (موالی) قبایل حاکم رفتار می‌شد، با آنان نیز به همان طریق عمل می‌شد. بنابراین مسلمانان کمتر مایل به مواجهه و درگیری با مردم نواحی تحت تصرف خود بودند. بویژه اینکه بعضی از آنان به مسلمانان، به عنوان منجی، و آزاد کننده‌ی خود از بند شادباش و تهنیت نیز گفته بودند.

موضوعی که حائز اهمیت بسیار بود، این بود که اعراب از استقرار در نواحی تحت تصرف به دلیل آنکه مانع از فعالیت‌های نظامی بعدی آنان می‌شد، منع گردیده بودند. غنائم منقول، مانند احشام و اشیاء قیمتی، بر سیاق دوره‌ی محمد (ص) بین افراد بادیه بر حسب حصه‌های آنان تقسیم می‌شد و همواره خمس آن در اختیار خلیفه قرار می‌گرفت تا از محل آن هزینه‌های مربوط به سپاه

و احتیاجات مردم فقیری بی بضاعت را تأمین نماید. خلیفه همچنین، درآمد کلیه زمینهای مزروعی را به عنوان صندوق مرکزی وثبت شده (دیوان)، برای توزیع مجدد بین مسلمین و افراد خانواده های آنان همواره در نظر داشت. دیوان، جنگجویان را قادر می ساخت تا در راه ایمان و غنائم منقول، شمشیر زنند و می دانستند که حکومت در غیاب آنان، سرپرستی خانواده ی آنان را به عهده خواهد داشت. برای تقدیر، جنگجویان در این دوره، از تقرب خاص برخوردار بوده و برزبر طبقات اجتماع جای گرفته بودند.

وفاداری عرب بدوی به اسلام را نمی شد منحصر از طریق مالی تأمین نمود. اعتبار دینی پیامبر، به عنوان آورنده ی وحی و پیام الهی برای به دست آوردن بیعت اعراب بدوی با خودش، قابل استفاده و مفید بود. و به همین علت بود که قبل از مرگ، گروهی از جُعَال و یا «پیامبران دروغین»، بنا بر اعتباری که محمد (ص) کسب کرده بود در صحنه ظاهر گردیده و مایل به نقض بیعت های قبيله ئی به سیاق محمد (ص) گردیده بودند. این د کترین که حضرت محمد (ص) آخرین، و یا خاتم پیغمبران است و در قرآن، بگونه ئی بسیط از آن یاد شده است ممکن است در زمان خلافت عمر، مسجّل و منجز شده باشد تا میخ تابوت پیامبران دروغین و کلاهبردار را مستحکم تر ننموده باشد. در هر یک از پادگان های شهری، یک مسجد ساخته شده بود (زمینی مربع با دو مناره در طرفین آن طبق طرح و نقشه ئی که در سرای محمد (ص) در مدینه پیاده شده بود). مفسرین قرآن به عنوان میسیون، به پادگان ها اعزام شده بودند تا دستورات خداوند و طریق برپاداشتن نماز و مسائل مربوط به آن را به مؤمنین بیاموزند. قانون خانواده ی اسلام که از روی لیت و نرمی در زمان حضرت محمد (ص) اجرا می شد در این دوره سخت تر شد. نکاح منقطع ممنوع اعلام گردیده بود و مجازات زنا و نزدیکی با زنان بدکاره شدید تر شد.

عمر، در سال ۶۴۴ در سن ۵۲ سالگی به دست یک برده ی ایرانی به قتل رسید. وی مردی بود غول پیکر با محاسنی ستبر، و در اطرافیان خود ترس را بیشتر از عشق و محبت القا می نمود. جدی بودن وی در کارها ضرب المثل است. به علت درستی و امانتش مورد احترام بوده است و نسبت به خود و دیگران به یک اندازه سخت گیر بود. به هنگام مرگ کمیته ئی را که کلیه ی اعضای آن از طایفه ی قریش بودند برگزید تا جانشینی برای وی انتخاب نمایند. کاندیداهائی که بیش از دیگران شانس انتخاب داشتند عثمان بن عفّان از طایفه ی بنی امیه و شوهر دختران پیامبر، بنام های رقیه و ام کلثوم بود و دیگری علی (ع)، پسر عموی پیامبر، از قبيله ی پیامبر، بنی هاشم و شوهر دختر پیامبر بنام فاطمه. عثمان، شاید به علت خشک و مقرراتی بودنش و اینکه شاید برای ادامه ی خط مشی عمر مناسب تر باشد، به جانشینی عمر انتخاب شد. علی، که در خانه ی حضرت محمد (ص) پرورش یافته بود و به وی نزدیکتر از هر مرد دیگری بین خویشاوندان وی بود به این علت انتخاب نشد که احتمال دارد قبلا نسبت به بعضی از اعمال و نظریه های عمر که به زعم وی با قرآن و عمل پیامبر مطابقت نداشت صدای خودش را بلند کرده باشد. انتخاب عثمان از طایفه ی اموی ممکن است سرانجام این شک را تقویت کرده باشد که قریشیان صرف نظر از دین داری و پرهیز کاری رسمی خود، در این اواخر، زیاده از حد دارای تمایلات مادی گردیده و امکان داشته است نسبت به رسالت معنوی اسلام خیانت نمایند. بنی امیه، تحت رهبری ابوسفیان، یکی از دیرینه ترین دشمنان حضرت محمد (ص) بودند و تنها بخاطر فرصت طلبی های خود به اسلام گرویده بودند و این هنگامی صورت

گرفت که آنان چاره‌ی دیگری جز گرویدن به اسلام نداشتند والا قادر به تأمین منافع دودمان خود نبودند. چرا حالا نباید بهترین و پرسودترین مناصب را برای خود دست و پا کنند؟ اگر عثمان به عنوان یکی از گروندگان اولیه و صحابه محمد (ص) شخصا فردی عابد و زاهد و خالی از شبهه بود با وجود این ممکن است به وسیله‌ی علی (ع) و یاراناش، عنصری ضعیف و سست اراده شناخته شده باشد که نمی‌توانسته است در مقابل امیال و مطامع اقبای خود به سرکردگی منشی جوان و فوق العاده توانای خود «مروان» مقاومت نماید.

با سوء قصد به جان عثمان، در حقیقت، ممالک اسلامی در اولین بحران داخلی و بزرگ خود فرو رفت. بحرانی که حاصلی جز تفرقه و تجزیه‌ی امت به فرق مختلفه که تا امروز دوام آورده است، نداشت. در این رابطه در فصل‌های آینده‌ی کتاب بیشتر سخن خواهیم گفت. در اینجا فقط لازم است گفته شود که تخم نفاق و تفرقه که معمولاً در هر یک از جنبش‌های ایدئولوژیک پاشیده می‌شود در این جان نیز پاشیده شده بود. ملاحظات مادی و اصول دین، بگونه‌ی باور نکردنی و لاینحل، با یکدیگر در تعارض افتاده بود. عثمان از دو سو با مخالفت روبرو شده بود. اول، سربازان، به ویژه در مصر که عقیده داشتند جیره و مواجبی که به آنان پرداخت می‌شود آنان را از شرکت در جنگها و فتوحات (برای کسب غنائم) محروم می‌کند و از طرف دیگر مشاغل نان و آرد و پرزرق و برق در امپراطوری، تیول خاندان بنی امیه گردیده است. دسته‌ی دوم ثروتمندان مکه، که به شدت از عثمان ناراضی گردیده بودند. به خلاف عمر، عثمان در جلوگیری از خانواده‌های ثروتمند مکه مبنی بر ساختن اقامتگاه در نواحی متصرفی بویژه در عراق، اظهار عجز می‌نمود و در این راه کاملاً نا موفق مانده بود. اینان، نه تنها در این نواحی مستقر گردیده بودند بلکه مبادرت به تأمین مراکزی تجاری، حتی به قیمت تصدیع و آزار و اذیت اعراب محلی نموده بودند. تنها جائی که وی سخت مقابل این گروه ایستاده و مانع شده بود که اینان زمین‌های یزرگ دولتی را به خود اختصاص دهند در «سواد»، ناحیه‌ی زراعی مکه بود. عثمان، آنان را مجبور کرده بود تا وسائل کشاورزی خود را از آن محل به واحه‌های حجاز منتقل نمایند.

نارضایتی‌ها در سال ۶۵۶ میلادی به نقطه‌ی اوج خود رسید. گروهی از سربازان عرب که بر آن باور شده بودند که در تصمیم‌گیریهای خود خلیفه، به آنان نارو، زده است، به زور وارد منزل عثمان گردیده و وی را به قتل رساندند. با این عمل، آنان به جنگ داخلی پنجساله، معروف به اولین فتنه، خاتمه بخشیدند. متمرّدین و اغلب مردم مدینه خلافت علی (ع) را به عنوان شایسته‌ترین، بین مسلمانان تحسین گفتند ولی عایشه که به وسیله‌ی زبیر و طلحه، دو نفر از نزدیکترین صحابه‌ی پیامبر، حمایت می‌شد، از علی (ع) خواست تا قاتلین عثمان را که اکنون در ملاً عام از علی (ع) حمایت مینمودند مجازات کند. علی (ع) به شهر کوفه که بیشتر طرفدارانش در آن محل مجتمع شده بودند عزیمت نمود و عایشه و پیروانش به بصره. قشون دو طرف متخاصم نزدیک بصره در مقابل یکدیگر قرار گرفت و علی (ع) فاتح جنگی شد که عایشه آن را از تخت روانی که برای وی در پشت کوهان شتری مستقر نموده بودند به آن نظاره می‌کرد. این جنگ، به همین جهت به جنگ جمل مشهور شده است. زبیر، و طلحه در این جنگ کشته شدند ولی عایشه با حفظ لقب خود، ام المؤمنین، و با تشریفات لازم به مدینه عودت داده شد.

این، فقط شروع مشکلات علی (ع) بعنوان خلیفه ی مسلمین بود. معاویه پسر ابوسفیان (که حالا وفات یافته بود) و پس از مرگ عثمان، رهبر بنی امیه شده بود، خلافت علی (ع) را به رسمیت نشناخت. به جای آن از او خواست تا قاتلین عثمان را برای اعمال مجازات به وی تحویل دهد تا به این طریق انتقام خون عثمان طبق حقّی که قرآن برای اولیاء دم مقرر داشته است گرفته شود (۱). علی (ع) برای به اطاعت در آوردن معاویه عازم دمشق شد و در حوالی صفین، در کنار فرات مواجه با قشون معاویه گردید. پس از چند ماه دست و پنجه نرم کردن بی حاصل، سرانجام طرفین مخاصمه، جنگ را آغاز نمودند. میرفت که ظفر نصیب لشکریان علی (ع) شود که سوری ها طبق ارشاد عمرو عاص، اوراق قرآن را بر سر نیزه ها کرده و فریاد حکمیت طلبیدند. عراقی ها چنان به دادخواهی در ادعای خود قانع شده بودند که برداوری بی طرف، یعنی ابو موسی اشعری صحه گذاشتند. از طرف دیگر معاویه، حامی خود عمرو، حاکم مصر را به خدمت گرفت. از داوران خواسته شده بود نظر دهند که آیا عثمان بدون گناه کشته شده است؟ (که در این صورت معاویه محق به قصاص بود)، یا اینکه به علت سیاست های غلط و بدعت های قابل ایراد خود به مکافات اعمال خود رسیده است؟ (که در صورت اخیر قاتلین وی، عدالت الهی را بمرحله ی اجرا گذارده اند). پس از ماه ها بحث و مذاکره، رأی صادره به ضرر علی (ع) تمام شد. علی (ع) رأی صادره را به علت تناقض آن با قرآن و سیره حضرت محمد (ص) مردود دانست.

مذاکرات متوقف شد اگر چه برخلیفه ی آینده توافق شده بود. حامیانش معاویه را خلیفه اعلام نمودند ولی توسط هیچیک از داوران تنفیذ نشد. با تجویز عمرو، معاویه به وقت گُشی مشغول شد. عجب اینکه مجادله ی بحث برانگیز این دو با یکدیگر در این دهه از قرن بیستم (کتاب در سال ۱۹۸۴ نوشته شده است) به کلاس درس رشته ی سیاسی دانشجویان عرب راه یافته است. مصر در یک طرف، عراق در طرف دیگر و سوریه بین این هر دو و همه مستغرق در این اندیشه که چه کسی سرانجام باید رهبری عرب را بعهده داشته باشد؟ بالاخره، طاقت معاویه طاق شد و اختلاف و نفاق در بین پیروان علی (ع) نیز، سبب شکست او شد. در سال ۶۶۱ میلادی، با ضربتی که توسط یکی از افراد خوارج (گروهی که این اواخر در سلک حامیان وی قرار گرفته و بعداً با رهبری وی مخالفت ورزیده بودند) بر سر وی در مسجد کوفه وارد کرد، دارفانی را وداع گفت.

وفات علی (ع) به عصر اسلام مدینه ئی و یا دوره ئی که آن را خلافت مشایخی نامیده اند خاتمه داد. در بین مسلمانان، این دوره بنام دوره ی خلافت «خلفای راشدین» نامیده شده است. افراد غیر مسلمان در شگفتند که به چه علت دورانی را که مشحون از جنگ داخلی، لشکر کشی، قانون شکنی، و فتوحات بلاد بوده است، به روشنی پس از غروب عصر طلایی شهرت یافته است. از چهار نفر خلفای راشدین که به جانشینی محمد (ص) انتخاب شده بودند فقط یکی از آنان، ابوبکر، در بستر خود وفات یافت. سه نفر از آنان مورد سوء قصد قرار گرفتند که در دو مورد، سوء قصد کننده از پیروان آنان بوده است. در پیشگاه تاریخ، تنها عمر به عنوان رهبری با کفایت شناخته شده است. خلافت ابوبکر، آنقدر طولانی نبود که بتواند تأثیری دائمی بر جای گذاشته باشد.

عثمان، بنا بر گفته ی مخالفانش به علت سست عنصری اش لطفی بسیار به اعضای خانواده ی خود بنی امیه که جزو آخرین دسته از گروندگان اسلام بودند داشت. علی (ع) با تمام تأییدیه های

نیک و بارزی که نسبت به تقدس وی به عمل آمده است، فاقدیکی از خصوصیات بارز رهبری که جلب حمایت دیگران است بود. در حالی که رقیب وی معاویه، نیک می دانست که به چه طریق وفاداری لشکریان سوری خود را تحصیل و آنان را برای خود حفظ نماید. علی (ع)، پیروان خود را به علت تردید و دودلی که از خود به خرج میداد رنجانده بود. در قبال معاویه، سیاست مدارا و تسکین را اعمال می نمود و در قبال خوارج سخت گیری و عدم گذشت را.

کلیه ی مذاهب تاریخی، بر به کمال مطلوب رسیدن، و یا جنبه ی روحانی دادن به وقایعی که در اصل ریشه در سیاست های یک دوره ی معین از تاریخ داشته است تأکید گذارده اند. هوشیاری گروهی، همچون آگاهی های فردی، همواره با دقت و کنگاش در احوال شخصیت ها و وقایع مهم به عنوان الگوی تاریخی بمنظور عبرت آموزی، پرورش یافته و هویت خود را باز می یابد. همانگونه که طفل در بعضی از مراحل رشد خودش تصویری خیالی از والدین خود در ذهن می پروراند و قادر به این تشخیص نیست که اینان سرانجام با تمام محسنات و معایشان از فنا پذیران معمولی هستند، بهمان اندازه نیز بنیان نهضت های الهی موفق به کسب وجهه هائی فوق تاریخی گردیده اند به قسمی که ذهن ما همواره آنان را از سطح یک بشر معمولی برتر، و متمایز تجسم می نماید. زشت رفتاری و اسائهی ادب نسبت به این چهره هائی که به نام «غولهای تاریخ» معروف شده اند، عمل مغزهای علیل و افسانه پرداز است. در هر حال قدرت خلاقه این افراد بعنوان نمونه والگوی تاریخ و آورنده ی معیارهای اخلاقی و فرهنگی که به وسیله ی آنان افراد یا گروههای مختلف تصویر بارز و مشخصی از خود می توانند کسب نمایند نمیتوان از نظر دور داشت و یا آنرا نادیده گرفت. مسیحیت چنان بایی رحمی و شقاوت مورد آزار و اذیت جهان قرار گرفت که برای مدتی بس طولانی نتوانست به پیام فرد یهودی رهایی بخش توجه داشته باشد. افکار آنان موقعی بر روی مسئله متمرکز شد و هوشیارانه به موضوع نگر بستند که بدن شکنجه شده ی وی را بر بالای صلیب مشاهده نمودند و تنها در این هنگام بود که خود را متقاعد ساختند که تحمل نمودن رنج، بهای پیروزی است. مسلمانان، بعنوان وارث دوره ی فتوحات اسلامی و عصر طلایی می توانند به عقب برگشته و به رهبران این دوره بیندیشند و در وجود آنان وقایع برجسته ئی که به آنان بردباری و تحمل هضم فرهنگ نو و محدوده های جغرافیائی جدیدی که برای خود بدست آورده بودند، جستجو نمایند.

در بررسیهای خود، اصل تاریخی و به ظاهر معنوی خلفای راشدین را نباید از نظر دور داشت. چهار خلیفه ی مشایخ، همه از نزدیکان پیامبر بودند و همه روزه با وی در تماس های نزدیک. و بهر حال، در این مجالست ها، خلق و خوی این شخصیت ممتاز را بخود جذب نموده بودند. بهمین علت، همگان و معاصرین اینان، نامبردگان را حاصل قدرتی مخصوص، یا موهبتی الهی می دانستند که آنان را از افراد جوانتری که امکان به ارث بردن قدرت اسلامی را داشتند متمایز مینمود. اختلاف موجود بین دو تن از افراد با تقوی و با ثبات این دسته از زعماء، یعنی عثمان و علی (ع) و خویشان نزدیک آنان، یعنی معاویه، پزید و حسین (ع)، کاهش پذیر نیست تا از درجه ی بلند پروازی ها و نقاط ضعف آنان بکاهد. در هر حال بر پیروان و بدگویان آنان است که نسبت به فضائل، شجاعت و از خود گذشتگی های آنان در آینده قضاوت نمایند. اختلافاتی که اینان بر سر آن جنگیدند و در بعضی موارد به بهای جان آنان تمام شد، اختلافاتی است که از اجزاء لاینفک نهضت های ایدئولوژیک بشری است. اینها اختلافات معنویت در برابر تعصب، یعنی ادعای بحق یک دسته، و یا یک قوم است که

تحت الشعاع احتیاجات سیاسی و عملی روزِ قوم دیگر قرار می گیرد. در این مورد بخصوص اختلافات اینان به تضاد عقیده‌ئی که پس از انقلاب کبیرفرانسه بین دسته‌های مختلف سیاسی بوجود آمد و یا اینکه پس از تصرف روسیه به دست بلشویک در آن کشور بوقوع پیوست بی شباهت نبود. آیا لازم است انقلاب را از تمام دنیا شروع کرد و یا آنکه باید ابتدا آن را در یک کشور بخصوصی پیاده کرد؟ و آیا یکپارچگی جدید امت اسلامی که بر پایه‌ی تعلیمات قرآن و سنت پیامبر بنا گردیده است از نقطه نظرایدئولوژی، پایه‌ئی مطلوب برای نظم و ثبات اسلامی نوین است؟ یا اینکه نظم‌ئی که به آن اشاره شد باید بر پایه‌ی دستورات قرآن و بویژه قدرت بنی امیه استوار باشد؟ مانند سوسیالیسم در روسیه، تاریخ اسلام هنوز برای این سئوالات که محدوده‌ی منطقی فلسفه‌ی وجودی آن را مشخص می کند، جوابی نیافته است.

پیامبر اسلام از بطن قبایل شکاف خورنده و بی ثبات عرب نظم‌ئی پرتحرک بوجود آورد. این نظم و ثبات در درجه‌ی اول با اطاعت از دستورات الهی که از زبان پیامبرش شنیده می شد تحقق یافت. خداوند، آفریننده‌ی کل مخلوقات که جهان را به وجود آورده و خود را به طریقی طبیعی متجلی نموده بود، برای اجتماعات بشری دستوراتی داشت که محمد (ص) مانند پیامبران پیشین مبعوث به ابلاغ آن به بشریت شد. ایمان در صحت آیه‌هائی که پیامبر با خود می آورد منتج به نتایجی شد که در جهان به وجود آمد. فتوحات اسلامی، از نتایج این ایمان مذهبی بود و سندی برجسته از نیروی بشر که با تعهدات ایدئولوژیک مجهز گردیده بود (۱).

اگر طرح و نقشه ایزدی بود، اجرای آن جزئی از تاریخ بشریت، و اگر دستور بی عیب و نقص بود، ابزار کار لازم برای آنکه آن را حقیقی و جاوید سازد، باز بشریت بود و بهمین علت بی نقص از آب در آمد. اگر آرمان اسلامی، جهان شمول و هم آهنگ با نظم طبیعی آفرینش ایزدی بود اجتماع مسلمین نیز مانند سایر اجتماعات بشری، مشتمل قید شرط‌های مربوط به زمان و اوضاع و احوال می شد. مشکلات مربوط به یافتن تعادل بین ایدآل و حقیقت، حد کمال اسلام، بشر و حقایق مادی مربوط به حیات، همه و همه، به صورت مصالح و مواد تاریخ اسلام در آمده است که از زمان حضرت محمد (ص) تا امروز، به صورتی لاینحل بر جای مانده است.

اسلام، کمتر از رویه‌های موجود در مذاهب بزرگ دیگر، به آن دنیا فکر کرده است. معهد از نوع ادیانی است که کوششی بلیغ در شناختن اهدافش در این جهان داشته است. اگر چه روز جزا به عنوان تشخیص و تمیز نکات اخلاقی که به وسیله‌ی آن ارزش اعمال افراد سنجیده می شود شناخته شده است، با وجود این، وجود اجتماع مطلوب، یکی از شرایط واجب و لازم برای فلاح و رستگاری است. از طرفی چون در آن دنیا کلیسا (مسجد)، یا محلی وابسته به کشیشان (علمای دینی) به منظور شفاعت، که از آن مردان و زنان صرف نظر از اوضاع و احوال سیاسی آنان بتوانند خود را نجات دهند وجود ندارد، لذا در آخرین تلاش‌های خود در دوران حیات باید کوشش نمایند تا اسلام نمونه و پیشین را تشخیص دهند تا بقای خود را در آخرت تضمین نمایند. بر این تقدیر، پیامبر سر تا پا مسلح مدینه، همواره به عنوان بهترین سرمشق والگوی مسلمانان در هر دوره از حیات باقی خواهد ماند و سوابق خدمت وی به اسلام به عنوان نمونه‌هائی از اخلاق و سیاست تلقی خواهد شد تا مردمش به

طور آگاهانه به منظور ایجاد نظام اجتماعی عادلانه تری در این جهان از او تقلید نمایند.

چه در این زمان و چه در تاریخ اسلامی، افراد با تقوی زندگانی پیامبر را قدم به قدم تقلید می کنند. اولین عمل آنان بی اعتنائی به دنیا به منظور تقویت معنویت و تجرد است. سپس هجرت دسته جمعی با مریدان صمیمی و فداکار به نواحی دور دست و ناشناخته قبل از دست یازیدن به جهاد، فقط و فقط به منظور هدایت از دین برگشتگان کافره وادی اسلام راستین. اینها همه، نظرات خاص و معتقدات فکری و مذهبی است که بطور تسلسل با تضادی دائمی و پی گیر بین شهر و روستا، مرد شهری و چوپان غیر شهری وجود داشته است. در تحلیلی که از فعل و انفعال دین با مسائل مادی به عمل آمده است ابن خلدون (۱۳۳۲-۱۴۰۶ میلادی)، بزرگترین فیلسوف عرب در تاریخ، تئوری خاصی نسبت به تشکیل دولت در شمال آفریقا ارائه داده است که هنوز هم با مطالعات تحقیقی انجام شده مربوط به خاور میانه، تطابق دارد. در نواحی خشک و لم یزرع که باران بطور نادر و یا پراکنده می بارد، ایجاب می نماید که گله داری بعنوان جزء لایتنجری کشاورزی بر جای بماند. رومه داران بخلاف روستائیان معمولاً در کناره ی روستا تشکیل یافته و تقریباً بصورت مستقل بدون چشم داشتی از دولت مرکزی زندگی می نمایند. از اینان نمیتوان مالیات گرفت و نه توقع داشت تحت کنترل خان های فتودال که چشم طمع به سهمی از درآمد آنان دارند در آیند. در مورد قبایل، بقای آنان به آنچه ابن خلدون آن را «عصبیت» یا یکپارچه شدن گروهی نامیده است وابستگی کامل دارد. هنگامی که قبایل تصمیم به اتحاد و یکپارچگی خود می گیرند، این پیوستگی ممتاز، توأم با تحرک و فنون جنگاوری، شهر، یعنی نشست دولت را دودسته به آنان تقدیم می نمایند. زیرا زندگی شهری مسلمانان فاقد «عصبیت» است. علت اینکه چرا شهرهای مسلمانان فاقد این یکپارچگی است به توضیحات ما در فصل چهارم کتاب مراجعه نمائید. معهذامی توان گفت تا حدی به آن علت است که دسته بندی های گروهی اگر در خارج از فامیل باشد چون با غیر قابل مصالحه بودن اصول آزادی فردی مغایرت دارد لذا از نقطه نظر قوانین شریعت به رسمیت شناخته نمی شود. زمانی که اهالی قبیله، شهری را تصرف نمایند معمولاً شروع به تشکیل خاندان و دودمان در آن می کنند که حداقل برای سه یا چهار نسل دوام آورده و سپس به علت تجمل پرستی و فقد «عصبیت» مضمحل و بلافاصله توسط دودمان جدید دیگری از ریشه های روستائی بطور تسلسل شکل می گیرد و بر همین قیاس.

فرضیه ابن خلدون در قالب کلاسیک خود اگر چه فقط در محیط اخلاقی و اجتماعی شمال آفریقا که وی آن را می دانست و بهتر می شناخت به کار گرفته شد معهذا امکان داشت با کمی جرح و تعدیل در اجتماعات پیچیده و متشکل تری مانند مصر و امپراطوری عثمانی که اصول ثابتی حقوقی در آنها جریان داشت کاربرد داشته باشد. در مصر، مملوک ها که از قرن سیزدهم تا هیجدهم در آن کشور حکمفرمائی می کردند با تجزیه ی قومی و اموری که به اصطلاح ابن خلدون «عصبیت» را برهم زند مخالفت می ورزیدند. نیروهای ذخیره ی جنگجویان خود را همواره تجدید می نمودند. از آسیای مرکزی پسریچه ها را خریداری می کردند و در منزل خود آنان را تعلیم و آموزش می دادند. این روش را سلاطین عثمانی نیز اتخاذ نموده بودند. اینان از نواحی مسیحی نشین شبه جزیره ی بالکان افرادی را که به آنان «ینگی چری» (۱) می نامیدند استخدام می نمودند و باروشی

معین آنان را برای جنگ و امور اداری دستگاه خود تعلیم می دادند و بدین طریق یک نوع «عصبیت» مصنوعی به وجود آورده بودند.

در اخبار و احادیث اولیه به طوری که در فصل های دیگر خواهیم دید پرچم یا علامت جنگاوران اسلام، عاری از هر نوع همبستگی ارتدادی بود. کوشش شده بود تا نقوش و علامات، خلوص و ایمان پیشین را به حالت اولیه برگرداند. یعنی نمایانگر نقطه و مرکزیتی باشد که از آن محل نیروهای قبیله، ائتلاف و پیوستگی خود را آغاز نموده و با شوق و حرارت دینی خود، بر سر شهرها فرود آیند. در این راه اغلب، حامیانی از قبیل علماء، یا نگهبانان حقوقی و علم حدیث دست و پا می کردند تا فرمود کیش تازه واردین را تأیید، یا حداقل، تضمین نمایند. این تضمین چنین معنی می داد که جمعیت روستا می تواند به منزله ی عایقی علیه هر نوع بی اعتدالی و افراط تازه واردین به کار گرفته شود. بنا بر این، الگوی محمدی همواره به عنوان میانجی برای حل اختلاف و تضاد بین شهر و روستا مورد استفاده قرار می گرفت و روستائیان، غارتگران زمین را، حتی اگر این زمین زیر نظر دولت نیز بود، از نقطه نظر اخلاقی اصلاح، و آنان را به نگهبانان و امنای حقوقی مردم بدل می نمودند. در این باره «ارنست جلنر»<sup>(۱)</sup>، به کنایه گفته است که گرگان تبدیل به سگان می شدند. این برداشت این خلدون با در نظر گرفتن اختلافات منطقه ای، در بیشتر مراکز سرزمین های اسلامی از مراکش گرفته تا ترکستان چین، تا قرن اخیر کاربرد داشته است. و این زمانی بود که حمل و نقل، موتوریزه شده و نیروی هوایی، حکومت های مرکزی را که به وسیله نیروهای اروپائی حمایت می شدند بر آن داشت تا به نحوی جدی و کم و بیش دائمی، مدعی مالکیت زمین هائی گردند که از نقطه نظر توارث زمانی به روستائیان انقلابی متعلق بود. عجب اینکه کار هنوز خاتمه نیافته و بعضی از قسمت های گرد نشین عراق و بیشتر افغانی هائی که در خارج از شهرها زندگی می کنند هنوز تابعیت دولت مرکزی را نپذیرفته اند.

با این احوال، هنوز عصبیت و بهم پیوستگی جمعی، اهمیت خود را از دست نداده است. در غیاب شرکت ها و مجامع حقوقی، خویشاوندی، به عنوان یکی از اصول همبستگی های اجتماعی برجای خواهد ماند. در خاور میانه و بسیاری از سرزمین های قبایل اسلامی و خانواده ها، همبستگی گروهی، اهمیت خود را به عنوان فاکتوری سیاسی در عصر کامپیوتر و جت، حفظ نموده و حتی در بعضی موارد به کمک اختراعات و ابداعات جدید، مدرنیزه نیز شده است. در عین حال اسلام، شاید هم بگونه ای ضد و نقیض، علیه این سرسپردگی های فرقه ای ستیز کرده است. «ابوداود» مینویسد که پیامبر طبق یکی از احادیث گفته است: کسی که در جهت همبستگی مرافعه و ستیز کند، یا در راه آن جنگ کند و یا در راه آن جان خود را از دست دهد، از گروه ما نیست (۲). و هنگامی که از پیامبر خواسته شده بود معنای همبستگی را توضیح دهد، گفته بود: بدین معناست که شما مردم خود را به سببی غیر منصفانه کمک و مساعدت ننمائید. خط مشی حضرت محمد (ص) همراه با برنامه ی اجتماعی وایدنولوژیکی که به وسیله ی اصول پنجگانه دین اقامه شده بود برای آن به وجود آمده بود تا موانع همبستگی بین قبایل و طوائف رقیب را از میان برداشته و آن را با وفاداری عمیق تر و جهان شمولی بیشتری نسبت به امت اسلامی، معاوضه نماید. چون هدف اسلام فرسایش قبیله پرستی بود لذا روستائیان را تشویق می نمود تا از روستاها خارج گردیده و در اقامتگاه های اجباری



و یا شهرها، به طور دائم ساکن گردند. دینی بود شهری، در قالب هسته‌ی مرکزی روستائی که در نظر بود تفوق و سلطه‌ی شهرنشین بر روستا در آن تثبیت گردد. به تعبیری دیگر می‌توان گفت شمشیری دولبه بود. اگر نظم سیاسی موجود با دستورات الهی و پیامبرش تطابق داشت آن را تأیید می نمود و الا، یعنی زمانی که در حد افراط بود از آن عدول می نمود (یعنی حدود الله رعایت نمی شد) و جانشینی برای آن در نظر می گرفت.